

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تفسیر مجمع البیان:

سوره‌های تکویر، اعلیٰ، فجر، لیل، ضحیٰ، انشراح،
عادیات، تکاثر، عصر، فیل، ماعون، کوثر، کافرون، مسد

(درسنامه موقت)

مشخصات متن عربی:

مجمع البیان فی تفسیر القرآن، نویسنده: فضل بن حسن طبرسی، ناشر: انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ ش،
چاپ سوم، تحقیق: محمد جواد بلاغی (گزیده‌ای از: ج ۱۰، ص ۸۵۴ - ۶۷۰).

مشخصات ترجمه:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، نویسنده: مترجمان، انتشارات فراهانی، تهران، ۱۳۶۰ ش، چاپ اول، تحقیق:
رضا ستوده (گزیده‌ای از: ج ۲۶، ص ۳۱۷ تا آخر و ج ۲۷ تا ص ۳۵۵).

(برگرفته از: نرم افزار جامع التفاسیر ۲)

(۸۱) سورة التكویر مکیة و آیاتها تسع و عشرون (۲۹)

و منهم من يقول سورة التكویر مکیة.

عدد آیها تسع و عشرون آية.

سوره كورت

مکی است و بعضی مفسّرین آن را سوره تكویر گفته‌اند. آیاتش ۲۹- آیه میباشد.

فضلها

أبی بن كعب عن النبی ص قال و من قرأ سورة إذا الشمس كورت أعاده الله تعالى أن يفضحه حين تنشر صحيفته.

ابن عمر قال قال رسول الله ص من أحب أن ينظر إلى يوم القيامة فليقرأ إذا الشمس كورت

و روى أبو بكر قال قلت لرسول الله ص يا رسول الله أسرع إليك الشيب قال شيبتنى هود و الواقعة و المرسلات و عم

يتساءلون و إذا الشمس كورت

فضيلت آن:

ابی بن كعب از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود هر کس سوره اذا الشمس كورت را قرائت کند

خداوند تعالی او را هنگامی که پرونده اعمالش باز میشود از رسوا شدن حفظ میکند.

عبد الله بن عمر گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس دوست دارد. در روز قیامت بمن نگاه کند سوره

اذا الشمس كورت را بخواند ابو بكر نیز روایت کرده که گفت به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کردم یا رسول الله

چه زود پیر شده‌ای فرمود: سوره هود و واقعه و مرسلات و عم يتساءلون. و اذا الشمس كورت مرا پیر و موی مرا

سفید کرد.

فأما ما روى عن أنس أنه سئل هل اختضب رسول الله ص فقال ما شأنه الشيب فقيل أ و شين هو يا أبا حمزة فقال
كلكم يكرهه

فالوجه فيه أنه يجوز أن يكون المراد بقوله شيبته أني أنه لو كان أمر يشيب منه إنسان لشببت من قراءة هذه السطور و
قد روى أن عليا (ع) لما غسل رسول الله ص وجد في لحيته شعرات بيضا و ما لا يظهر إلا بعد التفتيش لا يكون شيبا.
و اما روایتی که از انس بن مالک نقل شده که از او پرسیدند آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله خضاب میکرد. گفت
پیری و موی سفید شأن پیغمبر نبود پس گفته شد ای ابا حمزه آیا پیری خوب نیست. گفت همه شما پیری و سفید
مویی را مکروه دارید.

پس وجه جمع بین آن حدیث و حدیث انس ممکن است این باشد که مقصود از فرمایش آن حضرت شیبته. اینست
که اگر انسانی از چیزی پیر میشد هر آینه از قرائت و خواندن این سوره‌ها میشد.

و روایت شده که چون حضرت علی علیه السلام پیغمبر صلی الله علیه و آله را غسل داد در محاسن آن حضرت
چند دانه موی سفید دید.

و چیزی که ظاهر و آشکار نمیشود مگر بعد از تفتیش و تجسس چیزی نیست (یعنی پیری که معلوم نشد مگر بعد از
تجسس و دقت پیری نیست).

تفسیرها

لما ختم الله سبحانه سورة عبس بذكر يوم القيامة و أهوالها افتتح هذه السورة أيضا بذكر علاماتها و أحوالها فقال:

[سورة التكوير (٨١): الآيات ١ الى ١٤]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ (١) وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ (٢) وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ (٣) وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ (٤)

وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ (٥)

توضیح و ارتباط این سوره با سوره قبل:

چون خداوند سبحان سوره عبس را بذکر روز قیامت و احوال آن - افتتاح فرمود این سوره را نیز بذکر علامات و

احوال قیامت شروع و فرمود:

بنام خداوند بخشاینده مهربان.

۱- آن گاه که خورشید درهم پیچیده شود (بی فروغ گردد).

۲- و آن گاه که ستارگان تیره شوند.

۳- و آن گاه که کوهها (چون ریگ سیال) رونده شوند.

۴- و آن گاه که اشتران ده ماهه آبستن فرو گذارده شوند.

۵- و آن گاه که جانوران وحشی گرد آورده شوند.

وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ (۶) وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ (۷) وَ إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ (۸) بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ (۹) وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ (۱۰) وَ إِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ (۱۱) وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ (۱۲) وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ (۱۳) عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ (۱۴)

۶- و آن گاه که دریاها آمیخته شوند.

۷- و آن گاه که نفسها جفت کرده شوند.

۸- و آن گاه که از دختر زنده در گور شده پرسیده شود.

۹- بکدام گناه گشته شده است.

۱۰- و آن گاه که نامه‌ها گشوده شود.

۱۱- و آن گاه که آسمان برکنده شود.

۱۲- و آن گاه که دوزخ افروخته شود.

۱۳- و آن گاه که بهشت نزدیک شود.

۱۴- بدانند هر کس آنچه حاضر ساخته است.

الفراءة

قرأ ابن كثير و أهل البصرة سجرت بالتخفيف و الباقون بالتشديد و قرأ أهل المدينة و ابن عامر و عاصم و يعقوب و سهل «نُشِرَتْ» بالتخفيف و الباقون بالتشديد و قرأ أهل المدينة و ابن عامر و رويس و عاصم غير يحيى و حماد «سُعِرَتْ» بالتشديد و الباقون بالتخفيف و قرأ أبو جعفر قتلت بالتشديد و الباقون بالتخفيف و

روى عن أبي جعفر و أبي عبد الله (ع) و إذا المودة سئلت بفتح الميم و الواو

و روى ذلك عن ابن عباس أيضا و

روى عن أمير المؤمنين (ع) و إذا الموءودة سئلت بأى ذنب قتلت

و هو قراءة ابن عباس و يحيى بن يعمر و مجاهد و أبى الضحى و جابر بن زيد.

قراءت:

ابن كثير و أهل بصره سجرت بتخفيف خوانده و ديگران بتشديد قرائت کرده‌اند. و أهل مدينه و ابن عامر و عاصم و يعقوب و سهل. نشرت بتخفيف خوانده و ديگران بتشديد قرائت کرده‌اند. و أهل مدينه و ابن عامر و رويس و عاصم غير يحيى و حماد. سعرت. بتشديد خوانده و بقيه بتخفيف قرائت کرده‌اند.

ابو جعفر. قتلت بتشديد خوانده و ديگران بتخفيف قرائت کرده‌اند و از حضرت باقر و حضرت صادق عليهما السلام روايت شده. و اذا الموءودة سئلت بفتح ميم و واو قرائت فرموده‌اند. و از ابن عباس نيز همين روايت شده است.

و از حضرت امير المؤمنين عليه السلام روايت شده و اذا الموءودة سألت بأى ذنب قتلت و اين قرائت ابن عباس و يحيى بن يعمر و مجاهد، و ابى الضحى و جابر بن يزيد است.

الحجة

قال أبو علي حجة سجرت قوله وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ وَ قِيلَ فِي الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ أَنَّهُ الْفَارِغُ وَ الْمَتَلِيُّ وَ مِنْهُ الْمَمْتَلِيُّ قَوْلُ الشَّاعِرِ فِي صِفَةِ وَعَل:

إذا شاء طالع مسجورة ترى حولها التبع و الساسما

دلیل:

ابو علی گوید: دلیل (سجرت) بتخفیف قول خدا و البحر المسجور است. و بعضی در باره بحر مسجور گفته‌اند که دو قسم است یکی خالی از همه چیز و یکی پر از بحر ممتلی و دریای پر گفته شاعر است در تعریف و عل

إذا شاء طابع مسجورة ترى حولها التبع و الساسما

هر گاه خواست ظاهر شود و طلوع کند در حالی که پر باشد از برکت که خواهید دید اطرافش درختان تبع و ساسم فراگرفته است.

شاهد این بیت کلمه مسجوره است که بمعنی پر و ممتلی آمده.

و حجة تشدید نشت قوله صُحُفًا مُنْشَرَّةً وَ حجة سعت بالتخفیف قوله «وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا» فسعير فعيل بمعنی مفعول و هذا إنما يجيء من فعل و حجة من قال «سُجِّرَتْ» أن الفعل مسند إلى ضمير كثرة من باب غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَ حجة «نُشِرَتْ» خفيفة قوله فِي رَقٍّ مَنُشُورٍ وَ حجة «سُعِرَتْ» مشددة كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا فهذا يدل على كثرة و شيء بعد شيء فحقه التشديد و من قرأ و إذا الموءودة سألت بفتح السين جعل الموءودة موصوفة بالسؤال و بالقول «بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» و يمكن أن يكون الله سبحانه أكملها في تلك الحال و أقدرها على النطق حتى قالت ذلك القول و يعضده ما روى عن النبي ص أنه قال يجيء المقتول ظلما يوم القيامة و أوداجه تشخب دما اللون لون الدم و الريح ريح المسك متعلقا بقاتله يقول يا رب سل هذا فيم قتلني

و دلیل تشدید. نشت قول خدا صحفا منشرة است و دلیل سعت بتخفیف قول خدا. و كفى بجهنم سعيرا. پس سعير بر وزن فعيل بمعنای مفعول است. و البته این از باب فعل میآید و دلیل کسی که سجرت، به تخفیف گفته اینست که اسناد فعل بضمیر بسیار است از باب و غفلت الأبواب و دلیل کسی که. نشت بتخفیف خوانده. در رق منشور است.

و دلیل. سرعت بتشديد. آیه کَلَّمَا خَبِتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا پس این دلالت بر کثرت میکند و چیزی بعد از چیزی پس تشديد لازم آن شده است.

و کسی که. و اذا المودة سألت بفتح سین خوانده. مؤووده موصوف به سؤال و بگفته بَأَى ذَنْبٍ قُتِلَتْ. میباشد. و ممکن است خداوند این مودّه را کامل نموده در این حال و او را قادر و توانای بنطق و سخن نموده و گویا نماید. تا اینکه بپرسد بچه گناهی او را زنده بگور کردند و کشتند و تأیید میکند آن را آنچه از پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله روایت شده که فرمود مقتولی که بظلم و ستم کشته شده روز قیامت میآید در حالی که از رگهای گردنش خون میریزد. رنگ آن رنگ خون و بویش بوی مشک است بقاتل و کشنده خود گل آویز و میگوید: پرودگارا از این به پرس برای چه مرا کشت.

و من قرأ قتلت بالتشديد فالمراد به تکرار الفعل لأن المراد بالمؤودة هنا الجنس فإرادة التكرار جائزة و أما من قرأ المودة بفتح الميم و الواو فالمراد بذلك الرحم و القرابة و أنه يسأل قاطعها عن سبب قطعها و روى عن ابن عباس أنه قال هو من قتل في مودتنا أهل البيت (ع)

و عن أبي جعفر (ع) قال يعني قرابة رسول الله ص و من قتل في جهاد

و في رواية أخرى قال هو من قتل في مودتنا و ولايتنا.

و کسی که قتلت، بتشديد خوانده مقصود. بآن تکرار فعل است.

برای اینکه مقصود از مودّه در اینجا جنس است. پس اراده تکرار جایز است.

و اما کسی که. المودّه. بفتح ميم و واو خواند. پس مقصودش باین رحم و خویشان است. و اینکه از قاطع رحم پرسیده میشود. چرا قطع رحم کردی و صله رحم نمودی.

ابن عباس روایت کرده که حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: مؤدّه و یا مودّه کسیست که در راه دوستی ما اهل بیت کشته شود.

و از حضرت باقر علیه السلام است که فرمود: یعنی قرابة و خویشان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله و کسی که در جهاد کشته شود و در روایت دیگری فرمود او کسیست که در راه دوستی و ولایت ما کشته و شهید گردد.

التكوير التلغيف على جهة الاستدارة و منه كور العمامة كرت العمامة على رأسى أكورها كورا و كورتها تكويرا و طعنه فكوره إذا ألقاه مجتمعا و نعوذ بالله من الحور بعد الكور أى من النقصان بعد الزيادة و الانكدار انقلاب الشىء حتى يصير أعلاه أسفله بما لو كان ماء لتكدر و أصله الانصباب قال العجاج

" أبصر خربان فضاء فانكدر "

و العشار جمع عشراء و هى الناقة التى قد أتى عليها عشرة أشهر من حملها و الناقة إذا وضعت لتمام ففى سنة

شرح لغات:

التكوير: بيچیدن بطريق دورى و دائره‌اى و از آنست دور عمامه.

كسرت العمامة على رأسى. عمامه را بر سرم گيرد و مدور بيچيدم اكورها كور او كورتها تكوير او طعنه فكوره. آن گاه كه آن را بطور جمعى و بسته انداخت و نعوذ بالله من الحور بعد الكور: يعنى بخدا پناه ميبريم از نقصان و كم بودى بعد از زيادى و فراوانى.

الانكدار: منقلب و وارونه شدن چيز است بطرزي كه بالاى آن زير قرار بگيرد. آن چنان كه اگر آب بود كدر و تيره ميشد. و اصل آن انصباب است.

عجاج گوید: «ابصر خربان فضاء فانكدر»^(۱) پرنده قمرى سراپى ديد پس بزير آمده و سر نگون شد.

العشار: جمع عشراء آن شتريست كه ده ماهه آبستن باشد و شتر در دوازده ماهگى ميزايد.

(۱) بيت اول آن اينست

دانى جناحيه من الطور فمر تقضى البازى اذا البازى كسر.

و بعد از آن اين بيت است: ابصر خربان فضاء فانكدر.

خریان جمع خرب و آن پرنده‌ای است که باو حباری و در فارسی قمری گویند. «شعراپی»

و أصل السجر المأ قال لبید:

فتوسطا عرض السرى فصدعا مسجورة متجاوزا قلامها

أى مملوءة و تنور مسجور مملوء بالنار

و الموءودة من وأد یثد وأدا و كانت العرب تئد البنات خوف الإملاق قال قتادة جاء قیس بن عاصم التمیمی إلى النبی ص فقال إنی وأدت ثمانی بنات فی الجاهلیة فقال فأعتق عن کل واحدة رقبة قال إنی صاحب إبل قال فاهد إلی من شئت عن کل واحدة بدنة

السجر: اصل آن پر بودن است. لبید شاعر عصر جاهلیت گوید:

فتوسطا عرض السرى فصدعا مسجورة متجاوزا قلامها

پس کاروان و شتران در وسط نهر توقف کردند. پس مزاحم شدند محلی را که پر بود از گیاه قلام و نی که در کنار هم بودند.

شاهد این بیت کلمه مسجوره است که بمعنای پر آمده. و تنور مسجور تنور پر از آتش است.

الموءودة: از باب وأد یثد وأدا. زیر خاک کرد و زیر خاک میکند و عرب جاهلیت دختر را زنده زیر خاک و گور مینمود بجهت ترس از تنگدستی.

قتاده گوید: قیس بن عاصم تمیمی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و گفت من در جاهلیت هشت دخترم را زنده بگور کردم. پس حضرت فرمود: از برای هر دختری یک بنده آزاد کن. گفت من صاحب شترم فرمود: پس بهر کس خواهی (از مستمندان) یک نفر شتر اهداء نما. «۱»

(۱) اهل سنت خود اقرار دارند که خلیفه دوم آنان عمر بن خطاب هم چندین دختر خود را در عصر جاهلیت زنده بگور کرد.

قال الجبائی إنما سمیت موءودة لأنها ثقلت فی التراب الذی طرح علیها حتی ماتت و هذا خطأ لأن الموءودة من وأد
یئد معتل الفاء و من التقل آده یؤده أثقله و هو معتل العین و لو كانت مأخوذة منه لقیل موءودة علی وزن موءودة و
روی عن النبی ص أنه سئل عن العزل فقال ذاک الواد الخفی

قال الفرزدق:

و منا الذی منع الوائدات فأحیا الوئید فلم تواد

و قال:

و منا الذی أحیا الوئید و غالب و عمرو و منا حاجب و الأفاع

جبائی گوید: آن را موءوده نامیده‌اند برای اینکه سنگینی میکند در حالی که آن را بر آن افکنده‌اند تا بمیرد. و این
اشتباه است زیرا موءوده از باب وادیه معتل الفاء و آنکه بمعنای ثقل است از آده یؤده. اثقله سنگین کرد او را و آن
معتل العین است. و اگر مأخوذ از آن بود گفته میشود مؤده بر وزن موءوده.

از پیغمبر صلی الله علیه و آله از عزل (منی) پرسیدند فرمود این وأد خفی و کشتن نهانی (نطفه) است. «۲»

فرزدق شاعر گوید:

و بعضی از ما بودند که منع میکرد مادرها را از اینکه بچه سقط کنند. و یا اینکه خود عزل نماید و نطفه را در خارج
رحم بریزد. پس زنده میداشت نوزاد را و زنده زیر خاک نمیکرد. شاهد این بیت کلمه وئید و لم تواد است که بمعنای
زیر خاک شده است.

و گوید: «۳»

و بعضی از ما بودند که زنده کردند دختران زنده بگوری را و از ما بود غالب و عمرو و بعضی از ما بودند حاجب و
اقارع. شاهد این بیت کلمه وئید است که مقصود همان دختران زنده بگور شده است.

(۲) مشهور فقهاء این نهی عزل را حمل بر کراهت کرده‌اند و بعضی از آنها حمل بر حرمت از زن آزاد دائمی مگر اینکه شرط کند با آن زن. و این حرمت و یا کراهت عزل و ریختن نطفه و منی در خارج رحم برای اینست که زن بوسیله انزال در داخل لذت میبرد و کیف میکند.

(۳) مادر فرزندق لیلی دخترت جالس خواهر اقرع (و اقارع همان اقرع و عمرو و غالب است) و اقرع همان صحابی مشهور بسخاوت و بزرگواریست و در این (دو بیت اشاره بقصه صعصعه جدّ فرزندق است که بر رسول خدا (ص) وارد و گفت من ۳۶۰ دختران زنده بگوری را خریدم هر کدام را بدو شتر ده ماهه آبستن و یک شتر نر آیا برای من در این اجر و ثوابیست فرمود پیغمبر (ص) این بابی از ابواب نیکی و احسان است و اگر اسلام آوری خدا پاداش آن را بتو دهد.

و الكشط القلع عن شدة التزاق و الكشط و القشط واحد و فی حرف عبد الله و إذا السماء قشطت و التسعیر تهییج النار حتی تتأجج و منه السعر لأنه حال هیج الثمن بالارتفاع و الانحطاط.

الكشط: بمعنای كندن از شدت و سختی چسبندگی است و كشط و قشط هر دو یکیست در معنی و در حرف و قرائت عبد الله و إذا السماء قشطت. «۱»

التسعیر: هیجان و طغیان آتش است تا شعله‌ور گردد. و از همین باب است. سعر. برای اینکه آن حال برای رفتن و پائین آمدن نرخ است در بازار.

(۱) ابو علی (ره) یاد نکرده که در میان عبد الله‌ها کدام مراد است آیا عبد الله بن عباس و یا عبد الله بن مسعود صحابی جلیل‌القدر صاحب قرآن مقصود است آیا عبد الله دیگری و الله اعلم.

(مترجم) [.....]

الإعراب

ارتفعت الشمس بفعل مضمّر تقدیره إذا كورت الشمس كورت و لا يجوز إظهاره لأن ما بعده يفسره و إنما احتیج إلى إضمار فعل لأن فی إذا معنی الشرط و الشرط يقتضی الفعل و جواب إذا قوله «عَلِمَتْ نَفْسٌ ما أَحْضَرَتْ» فإذا فی

موضع نصب لأنه ظرف لعلمت و على هذا يجرى أمثاله و الجملة التي هي الفعل المحذوف مع فاعله بعد إذا في موضع جر بإضافة إذا إليها و التقدير وقت تكوير الشمس تعلم كل نفس ما عملته و تجزى به و على هذا فهنا اثنا عشر ظرفا كلها إضافة إلى الجمل من قوله «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» إلى قوله «وَإِذَا الْجَنَّةُ أُنزِلَتْ» و العامل فيها كلها قوله «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ».

اعراب:

شمس مرفوع بفعل ضمير و مخفی است و تقدیرش اذا كورت الشمس - كورت است و جایز نیست اظهار این فعل برای اینکه ما بعدش تفسیر آن را میکند. و البته اختیار باضمار و مخفی داشتن فعل شده برای اینکه در اذا معنی شرط خوابیده و شرط هم مقتضی فعل است. و جواب اذا شرطیه قول خدا عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ است. پس اذا. در محلّ نصب قرار دارد برای اینکه ظرف است برای علمت و بنا بر این جاری میشود امثال این آیه. وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ... و آیات بعد از آن. و جمله‌ای که آن فعل محذوف است با فاعلش بعد از اذا (اذا انكدرت النجوم ...) در محلّ جرّ است بسبب اضافه شدن اذا بآن و تقدیرش اینست. وقت تکویر خورشید (و انکدار نجوم ..) هر کسی میداند که چه کرده است و بآن پاداش داده میشود. بنا بر این در اینجا دوازده آیه است که با کلمه اذا. که ظرفست شروع شد و تمامی اضافه بجمله‌ها شده از آیه إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ تا آیه وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُنزِلَتْ. و عامل در تمام آنها قول خدا آیه علمت نفس ما احضرت است.

المعنى

أخبر الله سبحانه عن القيامة و شدائدها فقال «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» أى ذهب ضوءها و نورها فأظلمت و اضمحلت عن ابن عباس و أبى و مجاهد و قتادة و قيل ألقيت و رمى بها عن أبى صالح و الربيع بن خثيم و قيل جمع ضوءها و لفت كما تلف العمامة عن الزجاج و المعنى أن الشمس تكور بأن يجمع نورها حتى تصير كالكاراة الملقاء و يذهب ضوءها و يحدث الله تعالى للعباد ضياء غيرها «وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» أى تساقطت و تناثرت عن مجاهد و قتادة و الربيع بن خثيم يقال انكدر الطائر من الهواء إذا انقض و قيل تغيرت من الكدورة عن الجبائي و الأول أولى لقوله «وَ إِذَا الْكُوكِبُ انْتَرَتْ» إلا أن تقول يذهب ضوءها ثم تنتثر

تفسير و مقصود:

خداوند سبحان خبر داد از قیامت و سختیهای آن و فرمود:

(إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ) ابن عباس و ابی و مجاهد و قتاده گفته‌اند: آن گاه که نور روشنایی خورشید تمام و تاریک و نابود شد. و بگفته ابی صالح و ربیع بن خثیم. آن گاه که خورشید افتاد و از بین رفت و بگفته زجاج آن گاه که روشنایی خورشید جمع و پیچیده شد چنانچه عمّامه پیچیده شود. و مقصود اینکه از تکوّر خورشید اینست که نورش جمع و بر چیده تا اینکه مثل آهن پاره تفتیده افتاده شود و نور و حرارتش تمام و خداوند برای بندگانش نور دیگری ایجاد نماید.

(وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ) مجاهد و قتاده و (خواجه) ربیع خثیم گویند آن گاه که ستارگان فرو ریزند و بهم بخورند. میگویند طائر از هوا منکدر شد.

آن گاه سر نگون گردید.

جبائی گوید: آن گاه که ستارگان از تیره‌گی تغییر کنند و قول اول بهتر است زیرا در آیه دیگر فرمود:

(وَ إِذَا الْكُوكِبُ انْتَرَتْ) آن گاه که تناثر نجوم شود. ستارگان به هم بریزند. مگر اینکه بگویی اول نورش میرود آن گاه بهم میریزند.

«وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ» عن وجه الأرض فصارت هباء منبثا و سرايا «وَ إِذَا الْعِشَارُ» و هی النوق الحوامل أتت علیها عشرة أشهر و بعد الوضع تسمى عشارا أيضا و هی أنفس مال عند العرب «عُطِّلَتْ» ای ترکت هملا بلا راع و قیل العشار السحاب تعطل فلا تمطر عن الجبائی و حکى ذلك عن أبی عمرو قال الأزهرى لا أعرف هذا فى اللغة «وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» ای جمعت حتى يقتص لبعضها من بعض فيقتص للجماء من القرناء و يحشر الله سبحانه الوحوش ليوصل إليها ما تستحقه من الأعواض على الآلام التى نالتها فى الدنيا و ينتصف لبعضها من بعض فإذا وصل إليها ما استحقته من الأعواض فمن قال أن العوض دائم تبقى منعمة إلى الأبد و من قال تستحق العوض منقطعا فقال بعضهم يديمه الله لها فضلا لئلا يدخل على المعوض غم بانقطاعه و قال بعضهم إذا فعل الله بها ما استحقته من الأعواض جعلها ترابا

(وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ) آن گاه که کوهها از روی زمین روان گردند پس غبار و گرد پراکنده و آب نمایی شوند.

(وَ إِذَا الْعِشَارُ) و آن گاه که شتران ده ماهه آبتن. و نیز بعد از آنکه بچه خود را زائیدند. عشار گفته میشوند و آنها گرانقدرترین مال نزد عربند (عُطِّلَتْ) یعنی حمل و بچه خود را بدون شبان و شتریان رها کنند و بگفته جبائی و محکی از ابن عمرو عشار ابرهای معطل هستند، که نمیبارند از هری گوید: من در لغت این معنی را از عشار نمیشناسم.

(وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ) آن گاه که حیوانات وحشی جمع میشوند تا قصاص بعضی که بر دیگری شاخی زده و یا صدمه ای وارد نموده گرفته شود و خداوند سبحان وحوش و حیوانات را در آخرت محشور کند تا اینکه بآنچه استحقاق دارند از عوض بر دردهایی که در دنیا بآنها رسیده برسند و داد بعضی از برخی دیگر گرفته شود پس در آن وقت بآنها خواهد رسید آنچه از عوضها استحقاق دارند.

پس آنکه میگوید: عوض همیشگی است میگوید آن حیوان برای همیشه در نعمت باقی خواهد بود. و آنکه میگوید: مستحقّ عوض میشود. بطور انقطاع.

و بعضی از ایشان گویند: خداوند از باب تفضّل عوض را ادامه دهد بآنها تا اینکه غمی بانقطاع آن عوض بر معوض وارد شود. و بعضی از آنها گویند: وقتی خدا آنچه استحقاق داشت از عوضها بآنها داد آنها را خاک گرداند.

«وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ» ای أرسل عذیبا علی مالحها و مالحها علی عذیبا حتی امتلأت و قیل إن المعنی فجر بعضها فی بعض فصارت البحور کلها بحرا واحدا و یرتفع البرزخ عن مجاهد و مقاتل و الضحاک و قیل سجرت ای أوقدت فصارت نارا تضطرم عن ابن عباس و قیل بیست و ذهب ماؤها فلم یبق فیها قطرة عن الحسن و قتادة و قیل ملئت من القیح و الصدید الذی یسیل من أبدان أهل النار فی النار و أراد بحار جهنم لأن بحور الدنیا قد فنیت عن الجبائی «وَ إِذَا النُّفُوسُ رُوِّجَتْ» ای قرن کل واحد منها إلى شکله و ضم إليه و النفس یعبر بها عن الإنسان و قد یعبر بها عن الروح فالمعنی قرن کل إنسان بشکله من أهل النار و بشکله من أهل الجنة عن عمر بن الخطاب و ابن عباس و مجاهد و الحسن و قتادة و قیل معناه ردت الأرواح إلى الأجساد فتصیر أحياء عن عكرمة و الشعبي و أبی مسلم و قیل یقرن الغاوی بمن أغواه من إنسان أو شیطان عن الجبائی و قیل زوجت ای قرنت نفوس الصالحین من المؤمنین بالبحور العین و قرنت نفوس الکافرین بالشیاطین عن عطاء و مقاتل

(وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ) یعنی آب گوارا و شیرین آنها را بر آب شورش ریخته و آب شورش را بر آب شیرینش آمیخته تا پر شود.

مجاهد و مقاتل و ضحاک گویند: مقصود اینکه بعضی از دریاها جاری در بعضی دیگر شود تا تمام دریاها یک دریا شود و فاصله از میان آنها بر داشته شود. و بگفته ابن عباس بر افروخته شود پس آتشی شعله ور گردد و بگفته حسن و قتاده. خشک شده و آبش تماما بخار و یا بزمین فرو رفته و یک قطره از آنها نماند. و بگفته جبائی پر از چرک و خون و کثافتی که از بدنهای اهل آتش در آتش روانست گردد. و اراده کرد بحار جهنم را زیرا دریاهاى دنیا که تمامی فانی و نابود شده‌اند.

(وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ) عمر بن خطاب و ابن عباس و مجاهد و حسن و قتاده گویند: یعنی آن گاه که هر انسانی نزدیک بشکل و مثل خود میشود و خود را باو میچسباند و از انسان تعبیر بنفس شده و گاهی هم از روح تعبیر به نفس شده. پس مقصود اینست که هر انسانی نزدیک بمثل خودش از اهل آتش و اهل بهشت میگردد. و بگفته عکرمه و شعبی و ابی مسلم. آن گاه که ارواح باجساد نزدیک شده و زنده میشوند و بگفته جبائی آن گاه که فریب خورده به کسی که گوش زده و فریبش داده از انسان یا شیطان نزدیک میشود (تا حق خود را بگیرد) و بگفته عطاء و مقاتل. آن گاه که صالحین از مؤمنان بحور العین، نزدیک شده و با آنها ازدواج میکنند و نفوس کافران با شیطانها نزدیک میشوند.

«وَ إِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ» یعنی الجارية المدفونة حيا و كانت المرأة إذا حان وقت ولادتها حفرت حفرة و قعدت على رأسها فإن ولدت بنتا رمت بها فى الحفرة و إن ولدت غلاما حبسته عن ابن عباس قال شاعرهم:

سميتها إذ ولدت تموت و القبر صهر ضامن زميت

و معنى قوله «سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» أن الموءودة تسأل فيقال لها بأى ذنب قتلت و معنى سؤالها توبيخ قاتلها لأنها تقول قتلت بغير ذنب و يجرى هذا مجرى قوله سبحانه لعيسى (ع) «أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ» على سبيل التوبيخ لقومه و إقامة الحجة عليهم عن الفراء و قيل إن معنى سئلت طوبل قاتلها بالحجة فى قتلها و سئل عن سبب قتلها فكأنه قيل و الموءودة يسأل قاتلها بأى ذنب قتلت هذه و نظيره قوله «إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» أى

مسئولا عنه عن أبي مسلم و على هذا فيكون القتلة هنا هم المسئولين على الحقيقة لا المقتولة و إنما المقتولة مسئول عنها

(وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ) ابن عباس گوید: یعنی هنگامی که دخترک کوچک زنده بگور شده سؤال میکند.

در عرب جاهلیت عادت بر این جاری شده بود که چون وقت زایمان زن نزدیک میشد. گودالی حفر میکرد و بالای آن می‌نشست پس اگر دختری میزاید آن را نگاه میداشت.

شاعر ایشان گوید:

سَمِيَّتْهَا إِذْ وُلِدَتْ تَمُوتُ وَ الْقَبْرِ صَهْرٌ ضَامِنٌ زَمِيْتُ

آن دختر را وقتی دنیا آمد (تموت) میمیری تو نام گذاردم و قبر شوهر ضامن سنگین و با وقاریست.

شاهد این بیت همان عمل سخیف زنده بگور کردن دختران معصوم است. و معنای سئلت گذشت.

(بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ) فرأء گوید: از دختر زنده بگور شده خواهند پرسید بچه جرم و گناهی کشته شدی و معنای سؤالش توبیخ و سرزنش قاتل اوست. برای اینکه میگوید من بدون گناه کشته شدم. و این جاری مجرای قول خدای سبحانست بعیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیه السلام که بر طریق و روش توبیخ و ملامت قومش و اقامه حجّه بر آنها میگوید: (أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِهْيَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ) آیا تو گفتی به مردم که تو را و مادرت را دو خدا بگیرند از غیر خدا.

ابی مسلم گوید: معنای سئلت. اینست که از قاتل آن مطالبه دلیل و علّت میشود در قتل آن دخترهای زنده بگور شده و از سبب قتل آنها سؤال میشود پس مثل اینکه گفته شده زنده بگور شده‌ها از قاتلش می‌پرسد چرا و به چه گناهی کشتی، این را و نظیر آن قول خداست انّ العهد كان مسئولا. البتّه از عهد و پیمان پرسیده خواهد شد و بنا بر این در اینجا کشنده‌گان حقیقته مسئول خواهند بود نه کشته شدگان و مسلّما آنها سؤال کننده از قتلشان هستند.

«وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ» یعنی صحف الأعمال التي كتبت الملائكة فيها أعمال أهلها من خير و شر تنشر ليقراها أصحابها و لتظهر الأعمال فيجازوا بحسبها «وَ إِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ» أي أزيلت عن موضعها كالجلد يزال عن الجزور ثم يطويها الله و قيل معناه قلعت كما يقلع السقف عن الزجاج و قيل كشفت عمن فيها و معنى الكشط رفعك

شیئا عن شیء قد غطاه كما يكشط الجلد عن السنام «وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ» أوقدت و أضمرت حتى ازدادت شدة على شدة و قيل سعرها غضب الله و خطايا بنی آدم عن قتادة «وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ» أى قربت من أهلها للدخول و قيل قربت بما فيها من النعيم فيزداد المؤمن سرورا و يزداد أهل النار حسرة «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ» أى إذا كانت هذه الأشياء التى تكون فى القيامة علمت فى ذلك الوقت كل نفس ما وجدت حاضرا من عملها كما قالوا أحمدته وجدته محمودا و قيل علمت ما أحضرته من خير و شر و إحضار الأعمال مجاز لأنها لا تبقى و المعنى أنه لا يشذ عنها شیء فكان كلها حاضرة و قيل أن المراد صحائف الأعمال.

(وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ) و آن گاه که پرونده اعمالی که فرشتگان در آن از خیر و شرّ صاحبش و اهلش نوشته‌اند باز میشود تا اینکه اصحابش آن را بخواند و اعمال ظاهر میشود پس بحسب آن پاداش داده شوند.

(وَ إِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ) آن گاه که آسمان زایل و از جای خود نابود شود مانند جلا و پوستی که از تن شتر نابود و کنده میشود سپس خدا آن را می‌ببچد و جمع میکند. و بگفته زجاج آن گاه که آسمان کنده میشود چنان که سقف کنده میشود و بگفته دیگری آن گاه که آسمان از آنچه در آنست کشف و ظاهر میشود و معنای کشط بر داشتن تو است چیزی را از چیزی که پوشیده است چنان که پوست از کوهان شتر برداشته میشود.

(وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ) و آن گاه که دوزخ بر افروخته و شعله‌ور میگردد تا اینکه شدت و تندیش بر تندى افزوده گردد.

و قتاده گوید: بر افروختگی آن غضب و خشم خدا و گناهان بنی آدم است.

«وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ» أى قربت من أهلها للدخول و قيل قربت بما فيها من النعيم فيزداد المؤمن سرورا و يزداد أهل النار حسرة «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ» أى إذا كانت هذه الأشياء التى تكون فى القيامة علمت فى ذلك الوقت كل نفس ما وجدت حاضرا من عملها كما قالوا أحمدته وجدته محمودا و قيل علمت ما أحضرته من خير و شر و إحضار الأعمال مجاز لأنها لا تبقى و المعنى أنه لا يشذ عنها شیء فكان كلها حاضرة و قيل أن المراد صحائف الأعمال.

(وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ) و آن گاه که بهشت نزدیک باهل آن گردد، برای دخول آنان. و بگفته بعضی نزدیک شود بآنچه در آنست از نعمتها. پس مؤمن سرورش زیاد و اهل آتش حدتشان زیاد شود.

(عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ) یعنی آن گاه که این چیزها در قیامت شد در این وقت هر کسی میداند چه عملی حاضر کرده است.

چنانچه میگویند: احمدته و جدته محمودا. ستودم او را و یافتم او را ستوده و پسندیده.

و بعضی گفته‌اند: میدانند در آن وقت چه اعمالی از خیر و شر حاضر کرده است. و احضار اعمال مجاز است برای اینکه آن باقی نماند. و معنی اینست چیزی از آن نفس کم و نابود نمیشود بلکه تمام اعمالش حاضر خواهد بود و بگفته بعضی مقصود پرونده‌های اعمال است.

[سورة التکویر (۸۱): الآيات ۱۵ الی ۲۹]

فَلَا أُقْسِمُ بِالْخَنَسِ (۱۵) الْجَوَارِ الْكُنَسِ (۱۶) وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ (۱۷) وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ (۱۸) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۱۹)

ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ (۲۰) مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ (۲۱)

۱۵- سوگند یاد میکنم بستارگان پنهان شونده.

۱۶- در روز که رونده در افلاک خود نماند شونده در بروج خود.

۱۷- سوگند به شب آنکه پشت کند.

۱۸- و بامدادی که دم زند (طلوع کند).

۱۹- البته قرآن گفتار فرستاده‌ای (جبرئیل) بزرگوار است.

۲۰- نیرومند در پیشگاه صاحب عرش با منزلت است (در آسمان).

۲۱- فرمانرواست در آنجا امین است.

وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ (۲۲) وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ (۲۳) وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ (۲۴)

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (۲۵) فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ (۲۶) إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۲۷) لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ (۲۸) وَ
مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۹)

۲۲- نیست هم نشین شما (محمد) دیوانه.

۲۳- بعزتم سوگند دید پیغمبر جبرئیل را در افق روشن.

۲۴- و نیست پیغمبر بر چیزهای پوشیده (که بدو وحی میشود) بخیل (که شما را تعلیم ندهد).

۲۵- و نیست قرآن سخن ابلیس رانده شده.

۲۶- پس (راه حق را گذاشته) بکجا میرود.

۲۷- نیست قرآن مگر پندی برای جهانیان.

۲۸- برای هر که بخواهد از شما آنکه (در راه خدا) مستقیم شود.

۲۹- و نمیخواهید (هدایت را) مگر آنکه بخواهد خدای که پروردگار جهانیان است.

القراءة

قرأ أهل البصرة غير سهل و ابن كثير و الكسائي بظنين بالطاء و الباقون «بِضْنين» بالضاد.

الحجة

الظنين المتهم من قولهم ظننت أى اتهمت لا من ظننت المتعدى إلى مفعولين إذ لو كانت منه لكان لا بد من ذكر المفعول الثانى و فى أنه لم يذكر المفعول الآخر دلالة على أنه من ظننت بمعنى اتهمت و كان النبى ص يعرف بالأمين و بذلك وصفه أبو طالب فى قوله:

إن ابن أمنة الأمين محمدا عندى بمثل منازل الأولاد

و من قرأ «بِضْنَيْنِ» فهو من البخل و المعنى أنه يخبر بالغيب فيبينه و لا يكتمه كما يمتنع الكاهن من إعلام ذلك حتى يأخذ عليه حلوانا.

قرائت:

اهل بصره غير سهل و ابن كثير و كسابي (بظنين) با ظاء خوانده. و ديگران با ضاد قرائت کرده‌اند.

دلیل:

ظنين آنست که مورد سوء ظن و بدگمانی و متهم باشد از قول ایشان ظننت یعنی اتهمت است نه از ظننت که متعدی بدو مفعول باشد زیرا اگر از آن بود ناچار بود از ذکر مفعول دوّم و در اینکه مفعول دوّم ذکر نشده دلیل است بر اینکه آن از ظننت بمعنای اتهمت است. و پیغمبر صلی الله علیه و آله معروف به امین است و جناب ابو طالب (مؤمن قومش) پیغمبر را بصفه امین توصیف و گفته است.

ان ابن آمنة الامين محمدا عندی بمثل منازل الاولاد

البته فرزند آمنه (دختر وهب) محمد صلی الله علیه و آله امین است نزد من مانند مقام و منزلت فرزندانم - شاهد این بیت کلمه امین لقب محمد (ص) است.

و کسی که به ضاد و ضنین قرائت کرده پس آن از بخل است. و معنی اینست که آن خبر بغیب میدهد. پس آن را بیان نموده و کتمان نمیکند چنانچه کاهن و جادوگر امتناع از خبر دادن میکند تا اینکه اجرت و شیرینی بر این کار بگیرد.

اللغة

الخنس جمع خانس و الكنس جمع کانس و أصلهما الستر و الشيطان خناس لأنه يخنس إذا ذكر الله تعالى أي يذهب و يستتر و كناس الطير و الوحش بيت يتخذة و يختفى فيه و الكواكب تكنس في بروجها كالظباء تدخل في كناسها و عسس الليل إذا أقبل من أوله و أظلم و عسس إذا أدبر و هو من الأضداد قال علقمة بن قرط:

حتى إذا الصبح لها تنفسا و إنجاب عنها ليلها و عسسا

و العس طلب الشيء بالليل و منه أخذ العسس و يقال عسس الليل و سسع.

شرح لغات:

الخنس: جمع خانس و الكنس جمع كانس و اصل و ریشه هر دوی آنها بمعنای ستر است. و شیطان خناس است برای اینکه وقتی ذکر خدا میشود او پنهان میشود. یعنی فرار میکند و مخفی میشود. و کناس الطیر پرنده، و وحشی، آشیانه و خانه‌ایست که آن را مخفی گاه خود قرار میدهد. و کواکب، و ستارگان در برجهای خود مخفی میشوند چون آهوها که در لانه و خانه خود داخل میشوند.

و عسس اللیل: آن گاه که از اولش اقبال کند. و عسس آن گاه که ادبار نماید و پشت نماید و آن از اضداد است.

علقمة بن قرط گوید:

حتى إذا الصبح لها تنفسا و انجاب عنها ليلها و عسسا

تا آن گاه که سفید صبح دمیده و هوا روشن گردد و تاریکی شبش بر طرف و روز اقبال و شب ادبار نماید در این شعر تعریف غاری که مخفی گاه و یا منزل او بوده است مینماید.

شاهد این بیت عسسا است که برای اقبال روز و ادبار شب آمده است.

العس: خواستن چیز است در شب و از آنست شبگرد (و عسس) گرفتن میگویند. عسس اللیل و سسع شبگردی کرد.

الإعراب

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» جواب القسم ثم وصف الرسول بأوصاف إلى قوله «أَمِينٍ» ثم قال «وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ» و هو معطوف على جواب القسم و كذلك ما بعده و قوله «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ» اعتراض قال الفراء تقول العرب إلى أين تذهب و أين تذهب و تقولون ذهب الشام و خرجت الشام و انطلقت السوق سمعناه في هذه الأحرف الثلاثة و أنشد الفراء:

تصيح بنا حنيفة إذ رأتنا و أي الأرض تذهب للصياح

یرید إلى أى الأرض و لم يحك سبويه من هذا إلا ذهب الشام و على هذا جاء «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ» و المعنى فإلى أين تذهبون و قوله «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» جواب القسم أيضا و قوله «وَمَا تَشَاؤُنَ» داخل فى جواب القسم أيضا و قوله «لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ» بدل من قوله «لِلْعَالَمِينَ» بدل البعض من الكل فإذا السورة كلها مركبة من فعل و فاعل و من قسم و أجوبة.

اعراب:

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ. جواب قسم است. سپس رسول را توصیف فرمود:

تا قول خودش امین آن گاه فرمود: و ما صاحبکم بمجنون و آن عطف بر جواب قسم است. و همین طور ما بعدش. و قول او:

(فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ) اعتراض است. فرآء گوید: عرب میگوید الی این تذهب. و این تذهب تا کجا میروی. و کجا میروی و میگویند. ذهب الشام و خرجت الشام. تا شام (سوریا) رفتم. و از شام بیرون آمدم. و انطلقت السوق. و بیازار رفتم گوید ما از عرب این سه حرف و مثال را شنیدیم.

فرآء انشاد کرده و گفت:

قبیله حنیفه وقتی ما را ببینند بر سر ما فریاد کند و هر زمینی که برای صبحگاهان بروند. با فریاد و داد خواهند رفت. شاهد این بیت کلمه تذهب میباشد. مقصود اراده کرده (الی ای الارض) را و سبویه از این سه مثال حکایت نکرده مگر. ذهب الشام را و بنا بر این معنی آمده (فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ) و معنایش. فالی این تذهبون است و قول خدا. إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ نیز جواب قسم است. و قول خدا. وَمَا تَشَاؤُنَ

هم نیز داخل در جواب قسم است. و قول او لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ بدل از قول او للعالمین. بدل بعض از کل است. پس تمام این مرکب از فعل و فاعل و از قسم و جوابهای آنست.

المعنى

ثم أكد سبحانه ما تقدم بالقسم فقال «فَلَا أُقْسِمُ» أى فأقسم و لا زائدة و قد ذكرنا اختلاف العلماء فيه عند قوله «لا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» «بِالْخُنُسِ» و هى النجوم تخنس بالنهار و تبدو بالليل و «الْجَوَارِ» صفة لها لأنها تجرى فى أفلاكها «الْكُنُسِ» من صفتها أيضا لأنها تكنس أى تتوارى فى بروجها كما تتوارى الظباء فى كناسها و

هى خمسة أنجم زحل و المشتري و المريخ و الزهرة و عطارد عن على (ع)

و قيل معناه أنها تخنس بالنهار فتختفى و لا ترى و تكنس فى وقت غروبها فهذا خنوسها و كنوسها و قيل هى بقر الوحش عن ابن مسعود و قيل هى الظباء عن ابن جبیر

مقصود و تفسیر:

سپس خداوند سبحان آنچه در پیش فرمود مؤکد نمود بقسم و فرمود:

(فَلَا أُقْسِمُ) یعنی فاقسم. پس سوگند یاد میکنم و لاء زاید است و ما یاد کردیم اختلاف علماء را در باره لا در آیه (لا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ) (بِالْخُنُسِ) و آنها ستارگانی هستند که روز پنهان میشوند و شب ظاهر میشوند. (الْجَوَارِ) صفت خنس است زیرا آنها در مدار و افلاک خود سیر میکنند (الْكُنُسِ) نیز از صفات آن ستارگان است که متوارى و پنهان در بروج خود میشوند چنان که، آهوان در لانه‌های خود پنهان میشوند. حضرت على عليه السلام میفرماید آنها پنج ستاره هستند: ۱- زحل ۲- مشتری ۳- مریخ ۴- زهره ۵- عطارد «۱» و بعضی گفته‌اند: یعنی آنها در روز غایب و مخفی میشوند و دیده نمیشوند و در وقت غروبشان متوارى میگردند. و اینست خنوس و کنوس آنها و بگفته ابن مسعود آنها گاو وحشی است و بگفته ابن جبیر آنها آهوان هستند.

(۱) این پنج ستاره در عرف منجمین و ستاره شناسان ستارگان پنجگانه متحیر و سرگردان نامیده میشوند برای اینکه سیر آنها شباهت بسیر ماه و خورشید ندارد بلکه مثلا از برج حمل به برج ثور سیر میکند و چند روزی در جای خود بی حرکت توقف میکنند سپس بر میگردند در مسیر خود دو مرتبه تا داخل برج حمل میشوند از آخرش پس باز چند روز از حرکت میمانند سپس در سیر خود مستقیم میشوند و همچنین تا اینکه مشتری در یک دور یازده مرتبه رجعت دارد و برگشت دارد و زحل بیست و نه رجعت و این بنظم و قدر معین و مرتب مانند سایر حرکات فلکیه است و منجمین قدیم این را نسبت میدادند بافلاک صغیری که محیط بزمین نیستند هر گاه ستاره‌ای در پائین

خود سیر میکرد آن را میدیدی بر گشته است و هر گاه در بالا سیر میکرد آن را مستقیم میدیدی و آنها را فلک (تدویر مینامیدند. و اما امروز آنها را نسبت میدهند بامتزاج حرکت زمین با حرکت این ستارگان و شرح این بسیار مفصل رجوع بکتاب هیئت و نجوم شود. فخر رازی گوید: رجوع این ستارگان خنوس و کنوسشان مخفی شدن آنهاست در زیر نور خورشید. یعنی موقع سوختن یا در روز. (شعرایی)

«وَ اللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ» أَي إِذَا أُدْبِرَ بِظِلَامِهِ عَنْ عَلِيٍّ (ع) وَ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ مُجَاهِدٍ وَ قَتَادَةَ وَ قِيلَ أَقْبَلَ بِظِلَامِهِ عَنِ الْحَسَنِ وَ قِيلَ أَظْلَمَ عَنِ الْجَبَائِي «وَ الصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ» أَي إِذَا أُسْفِرَ وَ أَضَاءَ وَ الْمَعْنَى ائْتَدَّ ضَوْءَهُ حَتَّى يَصِيرَ نَهَارًا «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» هَذَا جَوَابُ الْقِسْمِ أَي أَنَّ الْقُرْآنَ قَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ عَلِيٍّ رَبِّهِ وَ هُوَ جِبْرَائِيلُ وَ هُوَ كَلَامُ اللَّهِ تَعَالَى أَنْزَلَهُ عَلِيٍّ لِسَانَهُ أَي سَمِعَهُ مُحَمَّدٌ مِنْ جِبْرَائِيلَ وَ لَمْ يَقُلْهُ مِنْ قَبْلِ نَفْسِهِ عَنِ الْحَسَنِ وَ قَتَادَةَ وَ قِيلَ إِنَّمَا أَضَافَهُ إِلَى جِبْرَائِيلَ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لَجِبْرَائِيلَ أَتَيْتُ مُحَمَّدًا ص وَ قُلْ لَهُ كَذَا

(وَ اللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ) حضرت علی علیه السلام و ابن عباس و مجاهد و قتاده گویند: یعنی آن گاه که به تاریکی خود ادبار نمود و بگفته حسن آن گاه که بتاریکیش اقبال نمود. و بگفته جبائی آن گاه که به پرده خود جهان را تاریک نمود.

وَ الصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ) یعنی آن گاه که صبح پرده از چهره خود بر گرفت و روشن نمود و مقصود اینکه روشنایی آن کشیده شد تا روز گردید.

(إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ) حسن و قتاده گویند: این جواب قسم است. یعنی اینکه قرآن گفته فرستاده بزرگواریست بر پروردگارش و او جبرئیل علیه السلام است. و آن کلام خدای تعالی است که بر لسان او نازل کرده یعنی آن را محمد صلی الله علیه و آله از جبرئیل علیه السلام شنیده و از قبل و طرف خود نگفته است. و بعضی گفته‌اند: که آن را اضافه بجبرئیل علیه السلام نموده برای اینکه خداوند تبارک و تعالی بجبرئیل فرمود برو خدمت محمد صلی الله علیه و آله و باو چنین بگو.

ثم وصف جبرائیل (ع) فقال «ذِي قُوَّةٍ» أَي فِيْمَا كَلَفَ وَ أَمْرٌ بِهِ مِنَ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلِ وَ تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ وَ قِيلَ ذِي قُدْرَةٍ فِي نَفْسِهِ وَ مِنْ قُوَّتِهِ قَلْعَهُ دِيَارِ قَوْمِ لُوطٍ بِقَوَادِمِ جَنَاحِهِ حَتَّى بَلَغَ بِهَا السَّمَاءَ ثُمَّ قَلْبَهَا «عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ» مَعْنَاهُ مُتَمَكِّنٌ عِنْدَ اللَّهِ صَاحِبُ الْعَرْشِ وَ خَالِقُهُ رَفِيعُ الْمَنْزَلَةِ عَظِيمُ الْقَدْرِ عِنْدَهُ كَمَا يُقَالُ فَلَانٌ مَكِينٌ عِنْدَ السُّلْطَانِ وَ الْمَكَانَةُ الْقُرْبُ

سپس جبرئیل (ع) را تعریف و فرمود: (ذِي قُوَّةٍ) یعنی در آنچه تکلیف باو شده و بآن مأمور گردیده از علم و عمل و تبلیغ رسالت.

و بعضی گفته‌اند: صاحب قدرت در نفس خود میباشد و از نیرو و توانایی او بود که شهرهای قوم لوط را با جلوی بالش کنده و تا آسمان رسانیده و آن گاه وارونه کرد.

(عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ) یعنی متمکن است نزد خدا صاحب عرش و آفریدگار عرش بلند مرتبه و بزرگ مقام و مرتبه است نزد او. چنانچه میگویند: فلانی پیش پادشاه متمکن و دارای نفوذ و قدرت است. و مکان بمعنای تقرّب و نزدیکی مقام است.

«مُطَاعٍ تَمَّ» آى فى السماء تطيعه ملائكة السماء قالوا و من طاعة الملائكة لجبرائيل أنه أمر خازن الجنة ليلة المعراج حتى فتح لمحمد ص أبوابها فدخلها و رأى ما فيها و أمر خازن النار ففتح له عنها حتى نظر إليها «أَمِينٍ» آى على وحى الله و رسالاته إلى أنبيائه و فى الحديث أن رسول الله ص قال لجبرائيل (ع) ما أحسن ما أثنى عليك ربك «ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ تَمَّ أَمِينٍ» فما كانت قوتك و ما كانت أمانتك فقال أما قوتي فإني بعثت إلى مداين لوط و هى أربع مداين فى كل مدينة أربعمئة ألف مقاتل سوى الذراري فحملتهم من الأرض السفلى حتى سمع أهل السماوات أصوات الدجاج و نباح الكلاب ثم هويت بهن فقلبتهن و أما أمانتى فإني لم أؤمر بشيء فعدوته إلى غيره

(مُطَاعٍ تَمَّ) یعنی در آسمانها اطاعت شده است. فرشتگان آسمان او را اطاعت میکنند. گویند: از اطاعت فرشتگان بجبرئیل علیه السلام اینست که او خازن بهشت را شب معراج امر کرد تا درهای بهشت را برای محمد صلی الله علیه و آله باز کرد تا داخل آن شده و دید آنچه در بهشت است از طوبی و کوثر و انهار جاریه و حور العین و غیره را. و امر کرد مالک دوزخ را پس برای او گشود در جهنم را تا بآن نظر فرموده.

(أَمِينٍ) یعنی بروحی و رسالات خدا بسوی انبیاء و پیامبران امینست. و در حدیث آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله بجبرئیل علیه السلام فرمود: چه اندازه نیکو خدا تو را ستوده. (ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ تَمَّ أَمِينٍ) پس قوه و نیروی تو چه اندازه و امانت تو چه بوده گفت اما قوه من اینکه مرا خدا برانگیخت به سوی شهرهای قوم لوط و آن چهار شهر بود که در هر شهر چهار صد هزار جنگجو بود غیر از بچه‌ها و زنها. پس آن را از پائین‌ترین زمین (یعنی از اعماق زمین) کنده و برداشتم تا اهل آسمان صدای خروس و مرغان و زوزه سگان آنها را

شنیدند. پس آنها را سرنگون و وارونه افکندم. و اما امانت اینکه من امر بچیزی نشدم که آن را بغیر از اهلش و صاحبش بدهم و بگویم.

ثم خاطب سبحانه جماعة الكفار فقال «وَمَا صَاحِبُكُمْ» الذي يدعوكم إلى الله و إخلاص طاعته «بِمَجْنُونٍ» و المجنون المغطى على عقله حتى لا يدرك الأمور على ما هي عليه للآفة الغامرة له و بغمور الآفة يتميز من النائم لأن النوم ليس بآفة و هذا أيضا من جواب القسم أقسم الله عز اسمه أن القرآن نزل به جبرائيل و أن محمدا ص ليس على ما يرميه به أهل مكة من الجنون

«وَلَقَدْ رَأَهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ» أي رأى محمدا ص جبرائيل (ع) على صورته التي خلقه الله تعالى عليها حيث تطلع الشمس و هو الأفق الأعلى من ناحية المشرق عن قتادة و مجاهد و الحسن «وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ» أي ليس هو على وحى الله تعالى و ما يخبر به من الأخبار بمتهم فإن أحواله ناطقة بالصدق و الأمانة عن ابن عباس و سعيد بن جبیر و إبراهيم و الضحاک و من قرأ بالضاد فالمعنى أنه ليس ببخیل فيما يؤدي عن الله أن يعلمه كما علمه الله

سپس خداوند سبحانه جماعت کفار را مخاطب ساخته و فرمود: (وَمَا صَاحِبُكُمْ) نیست صاحب شما که شما را دعوت بخدا و اخلاص طاعت و عبادت او نموده (بِمَجْنُونٍ) دیوانه. و مجنون آنست که بر عقلش پرده‌ای باشد که درک و احساس امور را بر آنچه هست نکند. برای آفتی که او را فرو گرفته و برای فرو گرفتن آفت است که از شخص خواب ممتاز و مشخص است. برای اینکه خواب آفت نیست. و این نیز جواب قسم است خداوند سوگند یاد کرده که قرآن را جبرائیل بآن حضرت نازل کرد و البتّه حضرت محمد صلی الله علیه و آله. آن طور که اهل مکّه باو نسبت جنون میدهند نیست.

(وَلَقَدْ رَأَهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ) قتاده و مجاهد و حسن گویند: یعنی محمد صلی الله علیه و آله جبرائیل علیه السلام را دید بر صورتی که خدای تعالی او را به آن آفریده در جایی که خورشید طلوع میکند و آن افق اعلی از طرف مشرق است (وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ) ابن عباس و سعید بن جبیر و ابراهیم و ضحاک گویند: یعنی بروحی خدای تعالی و آنچه او را از اخبار غیبی خبر میدهد متهم نیست. زیرا احوال او ناطق و گویای بصدقت و امانت اوست.

و کسی که آن را با ضاد (ضنین) خوانده. مقصود و معنایش اینست که او در رسانیدن آنچه از خدا باو اعلام شده بخیل نیست چنانچه خداوند او را تعلیم نمود.

«وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ» رجمه الله باللعة عن الحسن و قيل رجم بالشهب طردا من السماء و المعنى و ليس القرآن بقول شيطان رجم ألقاه إليه كما قال المشركون أن الشيطان يلقي إليه كما يلقي إلى الكهنة ثم بكتهم الله سبحانه فقال «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ» أى فأى طريق تسلكون أبين من هذه الطريقة التى قد بينت لكم عن الزجاج و قيل معناه فأين تعدلون عن هذا القرآن و هو الشفاء و الهدى «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» معناه ما القرآن إلا عظة و تذكرة للخلق يمكنهم أن يتوصلوا به إلى الحق و الذكر هو ضد السهو و الذاکر لا يخلو من أن يكون عالما أو جاهلا أو مقلدا أو شاکا و لا يصح شىء من ذلك مع السهو الذى يضاد الذكر

(وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ) و آن قول شيطان بگفته حسن که خدا او را رجم بلعت و نفرین کرده نیست و بنا بر گفته بعضی دیگر آن قول شیطانی که به سبب تیر شهاب از آسمان رانده شده است نیست. و مقصود اینست که قرآن گفته و قول شيطان رجم که القاء باو کرده باشد نیست چنانچه مشرکین میگویند که شيطان باو القاء میکند همانطوری که بکاهنان و جادوگران القاء میکند سپس خداوند ایشان را توبیخ و ملامت کرده و میفرماید:

(فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ) زجاج گوید: پس کدام راه را که از این راه روشن تر باشد و برای شما بیان کردم می پیمائید.

و بعضی گفته اند: یعنی شما از این قرآن که شفاء بیماریها و هدایت است بکجا عدول میکنید.

(إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ) یعنی نیست قرآن مگر موعظه و تذکر برای مردم که ممکن است ایشان بسبب آن بحق برسند و ذکر ضد سهو و نسیانست و ذاکر از چهار صورت خالی نیست. یا عالم است یا جاهل است یا مقلد است یا شاک و یا سهو هیچ یک از اینها درست نیست زیرا آن ضد ذکر و یاد بود است.

«لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» على أمر الله و طاعته ذکر سبحانه أنه ذکر لجميع الخلق على العموم ثم خص المستقيم لأن المنفعة راجعة إليهم كما قال إنما تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» فيه أقوال (أحدها) أن معناه و ما تشاءون الاستقامة على الحق إلا أن يشاء الله ذلك من حيث خلقكم لها و كلفكم بها فمشيئته بين يدي مشيئتك من الجبائي (و ثانيها) أنه خطاب للكفار و المراد لا تشاءون الإسلام إلا أن يشاء الله أن يجبركم عليه و يلجأكم إليه و لكنه لا يفعل لأنه يريد منكم أن تؤمنوا اختيارا لتستحقوا الثواب و لا يريد أن يحملكم عليه عن أبي مسلم (و ثالثها) إن المراد و ما تشاءون الإسلام إلا أن يشاء الله أن يلفظ لكم فى الاستقامة لما فى الكلام من معنى النعمة

(لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ) برای کسی که از شما می‌خواهد بر امر خدا و طاعت او مستقیم باشد. خداوند سبحان یاد نمود که آن برای تمام خلق خدا بنحو عموم ذکر است. سپس تخصیص داد اهل استقامت را. برای اینکه برگشت منفعت به ایشانست چنانچه فرمود: *إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ*. البته می‌ترساند کسی را که پیروی از قرآن نموده و خدا را در پنهانی به ترسد. (سوره یس) (وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) و نمی‌خواهند مگر اینکه - بخواهد. خدایی که پروردگار عالمیانست. در آیه چند قول است (۱) جبائی گوید: یعنی نمی‌خواهند استقامت بر حق را مگر اینکه خدا این را از پیش خواسته باشد از جهتی که خدا شما را آفریده برای آن و تکلیف کرده شما را بآن پس مشیت او در مقابل و برابر خواست شماست (۲) ابی مسلم گوید: این خطاب بکفار است. و مقصود اینست که شما اسلام را نمی‌خواهید مگر اینکه خدا بخواهد، و شما را بر آن مجبور نموده و ناچار بآن نماید و لکن این کار را نمیکند برای اینکه - خدا اراده نموده که شما در حال اختیار ایمان آورید تا مستحق ثواب شوید و اراده نکرده که شما را بر آن تحمیل کند. (۳) اینکه مقصود این باشد و شما اسلام را نمی‌خواهید مگر اینکه خدا بخواهد در استقامت بشما لطف و محبت مخصوص نماید. برای آنچه در کلام است از معنای نعمت.

(۸۷) سورة الأعلى مكية و آياتها تسع عشرة (۱۹)

مكية عن ابن عباس مدنية عن الضحاك و هي تسع عشرة آية بلا خلاف.

فضلها

أبي بن كعب قال قال النبي ص من قرأها أعطاه الله من الأجر عشر حسنات بعدد كل حرف أنزله الله على إبراهيم و موسى و محمد ص

و روى عن علي بن أبي طالب (ع) قال كان رسول الله ص يحب هذه السورة سبح اسم ربك الأعلى و أول من قال سبحان ربي الأعلى ميكائيل

و عن ابن عباس كان النبي ص إذا قرأ سبح اسم ربك الأعلى قال سبحان ربي الأعلى و كذلك روى عن علي (ع) و ابن عمر و ابن الزبير أنهم كانوا يفعلون ذلك و روى جويرير عن الضحاك أنه كان يقول ذلك و كان يقول من قرأها فليفعل ذلك

سوره اعلى

بنا بر قول ابن عباس مكي و بنا بر قول ضحاك مدني، و نوزده آيه است بدون اختلاف.

فضيلت آن:

ابی بن کعب گوید: پیغمبر (ص) فرمود هر کس آن را قرائت کند خداوند باو عطا فرماید بعدد هر حرفی که خدا بر ابراهیم و موسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل فرموده ده حسنه.

و از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده که پیغمبر (ص) این سوره را دوست میداشت و فرمود اول کسی که گفت سبحان ربي الاعلى ميكائيل بود.

و از ابن عباس روایت شده که گفت چون پیغمبر (ص) قرائت می‌کرد سَبِّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى را می‌فرمود: سبحان ربی الاعلی، و همین طور از حضرت علی علیه السلام و ابن عمر و ابن زبیر روایت شده که ایشان هم چنین می‌کردند، و جویر از ضحاک روایت کرده که او چنین می‌گفت و می‌گفت هر کس سوره اعلی را بخواند، پس اینکار را بکند، یعنی بگوید سبحان ربی الاعلی.

و عن أبي بصير عن أبي عبد الله (ع) قال من قرأ سبح اسم ربك الأعلى في فريضة أو نافلة قيل له يوم القيامة أدخل من أي أبواب الجنة شئت

و روى العياشي بإسناده عن أبي حميصة عن علي (ع) قال صليت خلفه عشرين ليلة فليس يقرأ إلا سبح اسم ربك و قال لو يعلمون ما فيها لقرأها الرجل كل يوم عشرين مرة و إن من قرأها فكأنما قرأ صحف موسى و إبراهيم الذي وفي و عن عقبه بن عامر الجهني قال لما نزلت فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ قال رسول الله ص اجعلوها في ركوعكم و لما نزلت «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» قال اجعلوها في سجودكم.

ابی بصیر از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده هر که در نماز واجب و یا نافله اش سبح اسم ربک را قرائت کند باو گفته می شود در روز قیامت از هر در بهشت که خواستی داخل شوی داخل شو.

و عیاشی باسنادش از ابی حمیصه از علی علیه السلام روایت کرده که گفت من بیست شب پشت سر علی علیه السلام نماز خواندم، پس قرائت نکرد مگر سبح اسم ربک را، و فرمود: اگر میدانستند چه فضیلتی است در این سوره هر آینه آن را هر مردی در هر روز بیست مرتبه قرائت میکرد، و البته هر کس آن را قرائت کند مثل آنست که خوانده است صحف موسی و ابراهیم علیه السلام را که وفا بعهد خود نمود (در ذبح فرزندش).

و از عقبه بن عامر جهنی روایت شده که گفت چون آیه فسبح باسم ربك العظيم نازل شد پیغمبر (ص) فرمود آن را در رکوعتان قرار دهید و چون سبح اسم ربك الاعلی نازل شد فرمود: آن را در سجودتان قرار دهید.

تفسیرها

لما ختم الله سبحانه تلك السورة بذكر الوعيد و التهديد للكفار افتتح هذه السورة بذكر صفاته العلی و قدرته علی ما یشاء فقال:

[سورة الأعلى (۸۷): الآيات ۱ الى ۱۹]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۱) الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى (۲) وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (۳) وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى (۴)

فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى (۵) سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَى (۶) إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَى (۷) وَ نُبَشِّرُكَ لِلْيُسْرَى (۸)
فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَى (۹)

سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى (۱۰) وَ يَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى (۱۱) الَّذِي يَصَلِّي النَّارَ الْكُبْرَى (۱۲) ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى (۱۳) قَدْ
أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى (۱۴)

وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى (۱۵) بَلْ تُؤَثِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۱۶) وَ الْآخِرَةَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى (۱۷) إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى (۱۸)
صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى (۱۹)

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره گذشته

چون خداوند متعال سوره قبل را بذكر وعيد و تهديد كفار پايان داد، اين سوره را بذكر صفات عالی و قدرتش بر آنچه ميخواهد شروع نموده و فرمود:

ترجمه:

بنام خداوند بخشاينده مهربان (۱) به پاکی بستای نام پروردگارت را که برتر است (۲) آنکه آفرید و درست کرد (آفرینش هر یک را) (۳) و آنکه تقدیر نمود پس راه نمود (۴) و آنکه بیرون آورد (از زمین گیاه) چراگاه را (۵) و گردانید آن را (از پس خرمی) سیاه و تیره (۶) بزودی بخوانیم بر تو (قرآن را) پس فراموش نکنی (آن را) (۷) مگر آنچه را که خدا خواهد (که از یاد تو ببرد) زیرا خدا میداند آشکار و آنچه را که نهان است (۸) و توفیق دهیم تو را برای شریعت آسان (۹) پس پند ده (مردم را) اگر سود دهد پند دادن (و اگر ندهد) (۱۰) بزودی پند پذیرد کسی که بترسد (از خدا) (۱۱) و کناره گیرد از موعظه بد بخت تر (کافر) (۱۲) آنکه در در آتش بزرگتر (۱۳) سپس آن بدبخت تر نمی میرد (در آتش تا بیاساید) و نه زنده باشد (۱۴) حقا که رستگار شد آنکه پاک باشد (از شرک) (۱۵) و یاد کرد نام پروردگار خود را پس نماز گذارد (۱۶) بلکه برگزینید زندگانی دنیا را (و کار آخرت را نمی سازید) (۱۷)

و آخرت بهتر و پاینده‌تر (از دنیا) است (۱۸) البته این سخن در کتابهای پیشینیان نیز هست (۱۹) کتابهای ابراهیم و موسی.

الفراءة

قرأ الكسائي قدر بالتخفيف و هو قراءة علي (ع)

و الباقون «قَدَّرَ» بالتشديد و قرأ أبو عمرو و روح و زيد و قتيبة يؤثرون بالياء و الباقون بالتاء.

الحجة

قد تقدم أن قدر في معنى قدر فكلا الوجهين حسن و تؤثرون بالتاء على الخطاب بل أنتم تؤثرون و الياء على أنه يريد الأشقين و روى أن ابن مسعود و الحسن قرءاه.

قراءت:

كسائي (قدر) بتخفيف قراءت کرده و آن قراءت علی علیه السلام است، و دیگران (قَدَّرَ) بتشديد خوانده‌اند.

ابو عمرو و روح و زيد و قتيبة، يؤثرون بياء خوانده و قاريان ديگر (تؤثرون) با تاء قراءت کردند.

دليل:

در پیش گفته شد که قدر با تخفيف با قَدَّرَ با تشديد بيک معنى است پس هر دو خوب است، و تؤثرون بتاء بنا بر خطاب است (بل انتم تؤثرون) و ياء بر این است که او اراده کرده بدبخت‌ترین مردم را، و روايت شده که ابن مسعود و حسن بل يؤثرون قراءت کرده‌اند.

اللغة

الأعلى نظير الأكبر و معناه العالی بسلطانه و قدرته و كل من دونه في سلطانه و لا يقتضى ذلك المكان قال الفرزدق:

إن الذي سمك السماء بنى لنا بيتا دعائمه أعز و أطول

و الغناء ما يقذف به السيل على جانب الوادي من الحشيش و النبات و أصله الأخلاط من أجناس شتى و العرب تسمى القوم إذا اجتمعوا من قبائل شتى أخلاطا و غناء

شرح لغات:

الاعلى: مانند الاكبر است و معنایش عالی و بزرگ بسلطنت و قدرتش میباشد و تمام ما سوای او در تحت سلطنت اویند، و این اقتضاء مکانی نمیکند، فرزدق گوید:

انّ الذی سمک السماء بنی لنا بیتا دعائمہ اعزّ و اطول

البته آنکه آسمان را بلند کرده و برای ما خانه‌ای بنا نموده که پایه‌ها و ارکان آن عزیز و طولانی تر است.

الغناء: چیز است که سیل آن را بر کنار وادی و صحرا می‌افکند از گیاه و علفها و اصل آن مخلوط از جنسهای پراکنده است و عرب مردمی را که از قبائل مختلف جمع شوند اخلاط و غناء گویند.

و الأحوی الأسود و الحوة السواد قال ذو الرمة:

لمیاء فی شفتیها حوة لعس و فی اللثات و فی أنیبها شنب

و قال: قرحاء حواء أشراطیة و کفت فیها الذهاب و حفتها البراعیم

و الإقراء أخذ القراءة على القارئ بالاستماع لتقويم الزلل و القارئ التالی و أصله الجمع لأنه یجمع الحروف و النسیان ذهاب المعنی عن النفس و نظیره السهو و تقيضه الذکر و هو ذهاب العلم الضروری بما جرت به العادة أن یعلمه و لیس بمعنی و قال أبو علی الجبائی و هو معنی من فعل الله تعالی.

الاحوی: سیاه و ما فی سیاه است، ذو الرمة گوید:

لمیاء فی شفتیها حوه لعس و فی اللثات و فی انیبها شنب

سبزه رویی بود که در لبانش نیز زیبایی سمره بود و در لثه‌ها و دندانهایش برودت و خنکی بود، شاهد این بیت کلمه حوه است که بمعنای سبزه آمده و شاعر در این بیت توصیف میکند آب دهان زنها را.

بستاني كه در وسط آن گلهاي سفيد و گياهان سبزي كه در سبزي متمايل به سياهي است و باران در آن جاري و جمع شده و گل اطراف آن را فرا گرفته است.

الاقراء: شروع كردن قرائت است نزد قاري بشنيدن براي اصلاح كردن غلط و اشتباه و قاري تلاوت كننده است، و اصلش جمع است زيرا كه آن جمع حروف ميكند.

النسيان: رفتن معني است از خاطر و مانند آنست سهو و نقيض آن ذكر و ياد بود است.

السهو: رفتن علم ضروري به چيزي است كه عادت بر دانستن آن جاري شده است و آن رفتن معني از خاطر و نظر نيست، ابو علي جبائي گويد: آن ذهاب و رفتن معني است، و آن از فعل خداي تعالي است (يعني خدا نسيان و سهو عارض ميكند بسبب بعضي از عوارض).

الإعراب

الأعلى يحتمل أن يكون جراً صفة لرب و أن يكون نصباً صفة لاسم أحوى نصب على الحال من المرعى و التقدير أخرج المرعى أحوى أي أسود لشدة خضرته «فَجَعَلَهُ غُثَاءً» أي جففه حتى صار جافاً كالغثاء و يجوز أن يكون نعتاً لغثاء و التقدير فجعله غثاء أسود و الأول أوجه و هو قول الزجاج. «ما شاءَ اللهُ» في موضع نصب على الاستثناء و التقدير سنقرئك القرآن فلا تنسأه إلا ما شاء الله أن تنسأه برفع حكمه و تلاوته و هو قول الحسن و قتادة «إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى» شرط جزاؤه محذوف يدل عليه قوله «فَذَكَّرُ» و التقدير إن نفعت الذكرى فذكرهم.

اعراب:

الاعلى محتمل است كه مجرور و صفت براي ربّ باشد و محتمل است كه منصوب و صفت براي اسم باشد، احوى منصوب بر حاليت از مرعى ميباشد، و تقديرش اخرج المرعى احوى يعنى سياه براي شدت سبزي فَجَعَلَهُ غُثَاءً يعنى: آن را خشك نمود تا مانند خس و خاشاك گرديد، و ممكن است صفت براي غثاء باشد و تقديرش غثاء اسود باشد، و قول اول كه گفته زجاج است بهتر است.

ما شاءَ اللهُ در محلّ نصب بنا بر استثناء است و تقدیرش، سنقرؤک- القرآن فلا تنساه اّلا ما شاء اللهُ ان تنساه برفع حکمه و تلاوته، به زودی میخوانیم بر تو قرآن را پس آن را فراموش نکن مگر آنچه خدا خواهد که فراموش نمایی به برداشتن حکم آن و خواندن آن، و این گفته حسن و قتاده است.

(إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى) شرط و جزایش محذوف و دلالت میکند بر آن قول خدا، فذکر، و تقدیرش ان نفعت الذکری فذکرهم است.

المعنى

«سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» أى قل سبحان ربى الأعلى عن ابن عباس و قتادة و قيل معناه نزه ربك عن كل ما لا يليق به من الصفات المذمومة و الأفعال القبيحة لأن التسبيح هو التنزيه لله عما لا يليق به يجوز أن تقول لا إله إلا هو فتنفى ما لا يجوز فى صفته من شريك فى عبادته مع الإقرار بأنه الواحد فى إلهيته و أراد بالاسم المسمى و قيل إنه ذكر الاسم و المراد به تعظيم المسمى كما قال لبيد

" إلى الحول ثم اسم السلام عليكما "

و يحسن بالقارئ إذا قرأ هذه الآية أن يقول سبحان ربى الأعلى و إن كان فى الصلاة

قال الباقر (ع) إذا قرأت «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» فقل سبحان ربى الأعلى و إن كان فيما بينك و بين نفسك

تفسير:

(سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى) ابن عباس و قتاده گویند یعنی بگو سبحان ربی الاعلی.

و بعضی گفته‌اند یعنی تنزیه و پاک کن پروردگارت را از هر چیزی که لایق و شایسته مقام ربوبی او نیست از صفات مذمومه و افعال قبیحه، زیرا تسبیح آن تنزیه و پاک کردن خدای است از آنچه شایسته او نیست مثل اینکه بگویی، لا اله الا هو، پس نفی کنی چیزی را که جایز در صفت او نیست از شریک گرفتن در عبادت او با اقرار به اینکه او در الوهیتش یکتا بی همتا است.

(نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل بی شریک است و معانی تو غنی دان خالق)

و از اسم اراده مسمی (و حقیقت لا حدی (را نموده، و بعضی گفته‌اند:

اسم را یاد نمود، و مقصود بآن تعظیم و بزرگداشت مسمی است چنانچه لبید گوید:

(الی الحول ثم اسم السلام علیکما)

تا یک سال سپس ... سلام و درود بر شما باد.

و خوب است قاری هر گاه این آیه را قرائت کرد بگوید: سبحان ربی الاعلی گر چه در نماز باشد، حضرت باقر علیه السلام فرمود، هر گاه خواندی سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، بگو سبحان ربی الاعلی گر چه در خاطر و باطنت هم باشد.

و الأعلى معناه القادر الذی لا قادر أقدر منه القاهر لكل أحد و قیل الأعلى صفة الاسم و المعنی سبح الله بذكر اسمه الأعلى و أسماءه الحسنی كلها أعلى و قیل معناه صل باسم ربك الأعلى عن ابن عباس «الَّذِي خَلَقَ» الخلق «فَسَوَّى» بينهم فی باب الأحكام و الإتقان و قیل خلق كل ذی روح فسوی یدیه و عینیه و رجليه عن الكلبي و قیل خلق الإنسان فعدل قامته عن الزجاج یعنی أنه لم يجعله منكوسا كالبهائم و الدواب و قیل خلق الأشياء علی موجب إرادته و حکمته فسوی صنعها لتشهد علی وحدانيته

و الاعلی: بمعنای قادر و توانایی است که هیچ قادری تواناتر از او نیست غالب و قاهر بر هر کس.

و بعضی گفته‌اند الاعلی: صفت اسم است، و معنایش سَبِّحَ اللهُ بذكر اسمه الاعلی، تسبیح و تنزیه کن بیاد نام اعلاى خدایت، و نامهای نیکوی خدا تمامش اعلی است.

ابن عباس گوید: بنام اعلاى پروردگارت نماز بخوان.

(الَّذِي خَلَقَ) آن خدایی که خلق را بیافرید (فَسَوَّى) و در میان آنها در باب احکام و اتقان تساوی قرار داد.

کلبی گوید: هر صاحب روحی را خلق کرد، پس دو دست و دو چشم و دو پای آن را مساوی قرار داد.

زجاج گوید: انسان را خلق کرد و قامت او را مستوی نمود، یعنی او را مانند چهار پایان منکوس و سر پائین قرار داد.

و بعضی گفته‌اند: موجودات را ایجاد کرد بموجب اراده و حکمتش پس مستوی نمود خلق آن را که شهادت بر وحدانیت او دهند.

«وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى» ای قدر الخلق علی ما خلقهم فيه من الصور و الهيئات و أجرى لهم أسباب معاشهم من الأرزاق و الأقوات ثم هداهم إلى دينه بمعرفة توحیده بإظهار الدلالات و البينات و قيل معناه قدر أقواتهم و هداهم لطلبها و قيل قدرهم علی ما اقتضته حکمته فهدى أي أرشد كل حيوان إلى ما فيه منفعتة و مضرته حتى أنه سبحانه هدى الطفل إلى ثدى أمه و هدى الفرخ حتى طلب الزق من أبيه و أمه و الدواب و الطيور حتى فرع كل منهم إلى أمه و طلب الميمنة من جهته سبحانه و تعالی و قيل قدرهم ذكورا و إناثا و هدى الذكر كيف يأتي الأنثى عن مقاتل و الكلبی و قيل هدى إلى سبيل الخير و الشر عن مجاهد و قيل قدر الولد في البطن تسعة أشهر أو أقل أو أكثر و هدى للخروج منه للتمام عن السدى و قيل قدر المنافع في الأشياء و هدى الإنسان لاستخراجها منه فجعل بعضها غذاء و بعضها دواء و بعضها سما و هدى إلى ما يحتاج إلى استخراجها من الجبال و المعادن كيف تستخرج و كيف تستعمل

(وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى) یعنی تقدیر فرمود خلق را بر آنچه را که آنها را ایجاد نمود از صورتها و هیئتها و جاری ساخت برای ایشان اسباب معایش آنها از روزیها و قوتها آن گاه آنها را بدینش هدایت فرمود بشناسایی توحیدش باظهار دلاینها و شاهدها.

و بگفته بعضی: یعنی تقدیر فرمود روزی آنها را و ایشان را هدایت بطلب و کسب آن نمود، و بعضی گفته‌اند تقدیر نمود آنها را بر آنچه حکمتش اقتضا نمود، پس ارشاد و هدایت نمود هر حیوان را به آنچه در آنست از منفعت و ضرر حتی اینکه خدای سبحان طفل نوزاد را هدایت به پستان مادرش فرمود و جوجه را هدایت بطلب روزی از پدر و مادرش فرمود و چهار پایان و پرندگان را هدایت فرمود که هر کدام پناه بما در برده و از او طلب معیشت و روزی کنند (یعنی از پستان او و یا منقار او روزی بجویند) منزّه و بزرگ است خدای جهان.

مقاتل و کلبی گویند: تقدیر کرد نر و ماده را و نر را هدایت نمود که چگونه از ماده خود کامجویی و تولید مثل کند.

مجاهد گوید: آنها را هدایت براه خوب و بد نمود.

سدی گوید: تقدیر نمود فرزند نه ماه یا کمتر یا زیادت (نه ماه انسان متعارف، شش ماه گوسفند دوازده ماه شتر، و چهار سال فیل) در شکم مادر مانده، و هدایت فرمود که چون کامل شد خارج شود.

و بعضی گفته‌اند: تقدیر فرمود منافع در اشیاء را و هدایت نمود انسان را برای استخراج از آن، پس بعضی را غذاء و بعضی را دواء و برخی را سمّ و زهر قرار داد و هدایت فرمود به آنچه نیاز است برای استخراج آنها از کوه‌ها و معدنها که چگونه استخراج کند و چگونه عمل نماید.

«وَ الَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى» أي أنبت الحشيش من الأرض لمنافع جميع الحيوان و أقواتهم «فَجَعَلَهُ» بعد الخضرة «غُثَاءً» أي هشيمًا جافًا كالغُثَاءِ الذي تراه فوق السيل «أَحْوَى» أي أسود بعد الخضرة و ذلك أن الكلاً إذا يبس اسود و قيل معناه أخرج العشب و ما ترعاه النعم أحوى أي شديد الخضرة يضرب إلى السواد من شدة خضرته فجعله غُثَاءً أي يابساً بعد ما كان رطباً و هو قوت البهائم في الحالين فسبحان من دبر هذا التدبير و قدر هذا التقدير و قيل إنه مثل ضربه الله تعالى لذهاب الدنيا بعد نضارتها

(وَ الَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى) آن خدایی که بیرون آورد چراگاه‌ها را یعنی گیاه رویانیده از زمین برای منافع و قوت تمام حیوانات.

(فَجَعَلَهُ) پس آن را بعد از سبز بودن قرار داد.

(غُثَاءً) خشک و خاشاک مانند خاشاکی که بالای آب سیل می‌بینی.

(أَحْوَى) یعنی سیاه بعد از آنکه سبز بود، و این جهتش اینست که گیاه وقتی خشک شد سیاه میشود.

و بعضی گفته‌اند: یعنی بیرون می‌آورد علف و آنچه را که چهار پایان چرا میکنند سبزه سیر که متمایل بسپاهی است از زیاد سبز بودن، پس آن را خشک میگرداند بعد از آنکه تر و تازه بود و آن قوت و خوراک چهار پایان است در دو حالت (حالت تری و حالت خشکی) پس پاک و منزّه است خدایی که چنین تدبیر و تقدیر فرمود:

و بعضی گفته‌اند: خدای تعالی این مثل را برای نابودی دنیا زده که بعد از خرمی پژمرده میشود.

«سُنْفُرُكُ فَلا تَنْسَى» أي سناخذ عليك قراءة القرآن فلا تنسى ذلك و قيل معناه سيقراً عليك جبريل القرآن بأمرنا فتحفظه و لا تنساه

قال ابن عباس كان النبي ص إذا نزل عليه جبرائيل (ع) بالوحي يقرأه مخافة أن ينساه فكان لا يفرغ جبرائيل ع من آخر الوحي حتى يتكلم هو بأوله فلما نزلت هذه الآية لم ينس بعد ذلك شيئاً

(سُنُقْرُوكَ فَلَا تَنْسَى) یعنی: بزودی بر تو قرائت قرآن را شروع میکنیم پس آن را فراموش نکن.

بعضی میگویند: یعنی بزودی جبرئیل قرآن را بر تو بامر ما میخواند پس آن را حفظ نموده و فراموش نکن.

ابن عباس گوید: هر گاه جبرئیل بر پیغمبر (ص) بوحی نازل میشد پیغمبر از ترس اینکه مبادا فراموش کند میخواند آیه را و هنوز جبرئیل از آخر ابلاغ وحی فارغ نشده که پیغمبر (ص) از اول شروع میکرد، پس چون این آیه نازل شد، دیگر چیزی را فراموش نکرد. «۱»

(۱) - بعضی از بزرگان فرموده‌اند که زیاد خواندن این آیه (سُنُقْرُوكَ - فَلَا تَنْسَى) برای رفع نسیان و فراموشی مؤثر و مجرب است. مترجم

«إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» أن ينسيكه بنسخه من رفع حكمه و تلاوته عن الحسن و قتادة و على هذا فالإنشاء نوع من النسخ و قد مر بيانه في سورة البقرة عند قوله ما نَسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا الآية و قيل معناه إلا ما شاء الله أن يؤخر إنزاله عليك فلا تقرأه و قيل إلا ما شاء الله كالاستثناء في الإيمان و إن لم يقع منه مشيئة النسيان قال الفراء لم يشأ الله أن ينسى عليه السلم شيئاً فهو كقوله خالد بن خالد فيها ما دامت السماوات و الأرضُ إلا ما شاء ربك و لا يشاء و كقول القائل لأعطينك كل ما سألت إلا ما شئت و إلا أن أشاء أن أمنعك و النية أن لا يمنعه و مثله الاستثناء في الإيمان ففي الآية بيان لفضيلة النبي ص و إخبار أنه مع كونه ص أمياً كان يحفظ القرآن و إن جبرائيل ع كان يقرأ عليه سورة طويلة فيحفظه بمرة واحدة ثم لا ينساه و هذه دلالة على الإعجاز الدال على نبوته.

(إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ) حسن و قتاده گویند: مگر آنچه را که خدا خواهد که از یاد تو ببرد بنسخ آن از برداشتن حکم آن، و تلاوت آن، و بنا بر این پس انشاء از یاد بردن نوعی از نسخ است و البته بیان آن در سوره بقره در ذیل آیه، ما نَسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا ... گذشت.

و بعضی گفته‌اند: یعنی مگر آنچه خدا خواسته است که انزال آن را بر تو تأخیر اندازد پس آن را قرائت نکن.

و برخی گفته‌اند: اِلَّا ما شاءَ اللهُ مانند استثناء در قسم‌ها است گر چه از او نسیان را نخواستند باشد.

فراء گوید: خدا نخواستند که آن حضرت علیه السلام چیزی را فراموش کند، پس آن مثل قول او، خَالِدِينَ فِيهَا ما دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ اِلَّا ما شاءَ رَبُّكَ، جاودان در آن بمانند مادامی که آسمانها و زمین باقیست مگر آنچه پروردگارت بخواهد و حال آنکه نمیخواهد. و مانند گفته قائل است لأعطيتك كل ما سئلت الا ما شئت و الا ان اشاء ان امنعك، هر آینه آنچه تو خواستی بتو خواهم داد مگر آنچه که بخواهم ندهم و باز دارم و قصدش اینست که او را منع نکند و محروم ننماید، و مانند آنست استثناء در ایمان، پس در این آیه بیانی برای فضیلت پیغمبر (ص) و اخبار باین است که آن حضرت با امی بودنش قرآن را حفظ میکرد و جبرئیل علیه السلام سوره‌های بزرگ قرآن را «۱» یک بار بر آن حضرت میخواند و آن جناب به همان یک مرتبه که می‌شنید حفظ شده و فراموش نمی‌کرد، و این دلیل بر اعجاز نبوت آن حضرت است.

(۱) - سوره‌های بزرگ قرآن هفت سوره است، ۱- بقره ۲- آل عمران ۳- نساء ۴- اعراف ۵- انعام ۶- مائده ۷- سوره انفال و براهه و اعتقاد و مذهب ما امامیه بر این است که پیغمبر (ص) معصوم است، از خطاء و سهو و هر دوی آن تنافی با عصمت دارد زیرا سلب و ثوق، و اعتماد به پیغمبر (ص) میکند. برای اینکه هیچ مسلمانی نیست مگر اینکه احتیاج به قول پیغمبر و یا فعل او می‌کند و چون تجویز خطا و سهو در آن حضرت شد، سلب اطمینان از او نشده و دیگر تمسک بگفته او نمی‌شود نمود. مترجم

«إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَى» معناه إن الله سبحانه يعلم العلانية و السر. و الجهر رفع الصوت و نقيضه الهمس و المعنى أنه سبحانه يحفظ عليك ما جهرت به و ما أخفيتها مما تريد أن تعبه «و نُسِرُّكَ لِلْيُسْرَى» اليسرى هي الفعلی من اليسر و هو سهولة عمل الخير و المعنى نوفقك للشريعة اليسرى و هي الحنيفة و نهون عليك الوحي و نسهله حتى تحفظه و لا تتساه و تعمل به و لا تخالفه و قيل معناه نسهل لك من الألفاظ و التأييد ما يثبتك على أمرک و يسهل عليك المستصعب من تبليغ الرسالة و الصبر عليه عن أبي مسلم و هذا أحسن ما قيل فيه فإنه يتصل بقوله «سُنُقْرُكَ فَلَا تَنْسَى» فكأنه سبحانه أمره بالتبليغ و وعده النصر و أمره بالصبر و قيل إن اليسرى عبادة عن الجنة فهي اليسرى الكبرى أي نيسر لك دخول الجنة عن الجبائی

(إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَى) یعنی اینکه خداوند سبحان میداند آشکارا و نهان را.

و الجهر: بلند کردن صدا است و ضد آن حمس و آهسته گویی است و مقصود اینست که خداوند سبحان حفظ میکند برای تو آنچه آشکارا و با صدای بلند و آنچه اخفاء نمودی آن را و آهسته گفتنی و از آنچه خواسته است که آن را ضبط نموده و حفظ نمایی.

(و نُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى) اليسرى: آن فعلی از ماده یسر است و آن سهولت و آسانی کار خیر است، و مقصود اینست که ما تو را موفق میکنیم برای شریعت سهل و آسان، و آن شریعت خالص و پاک است و وحی را بر تو آسان و سهل میکنیم تا حافظ آن شده و فراموش نکنی آن را و عمل بآن نموده و مخالفت با آن ننمایی.

ابی مسلم گوید: یعنی آسان کنیم بر تو از الطاف و تأیید چیزی که اثبات کند تو را بر امر رسالتت و سهل سازد بر تو مشکلات تبلیغ رسالت را و صبر بر آن را، و این بهترین چیز است که گفته شده است در باره این آیه زیرا که آن متصل بقول خدا، سنقرؤک فلا تنسی است، پس مثل آنست که خداوند سبحان امر کرده او را به تبلیغ و وعده نصرت باو داده و وی را امر بصبر فرموده است.

جبائی گوید: یسری عبارت از بهشت است و آن بزرگترین توانگری و سهولت است، یعنی ما آسان کنیم بر تو دخول بهشت را.

«فَذَكِّرْ» أمر النبي ص أن يذكر الخلق و يعظهم «إِنَّ نَفْعَ الذِّكْرِ» و إنما قال ذلك و ذكره تنفع لا محالة في عمل الإيمان و الامتناع من العصيان لأنه ليس بشرط حقيقة و إنما هو إخبار عن أنه ينفع لا محالة في زيادة الطاعة و الانتهاء عن المعصية كما يقال سله إن نفع السؤال و قيل معناه عظمهم إن نفعت الموعدة أو لم تنفع لأنه ص بعث للإعذار و الإنذار فعليه التذكير في كل حال نفع أو لم ينفع و لم يذكر الحالة الثانية كقوله سَرَابِيلٌ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَ سَرَابِيلٌ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ و قد نبه الله سبحانه على تفصيل الحالتين بقوله «سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشَى» أي سيتعظ بالقرآن من يخشى الله تعالى و يخاف عقابه

(فَذَكِّرْ) امر فرمود، پیغمبر (ص) را که مردم را تذکر داده و ایشان را موعظه نماید.

(إِنَّ نَفْعَ الذِّكْرِ) تذکر مسلمانان است در عمل کردن به ایمان و امتناع و خودداری کردن از معصیت، زیرا که آن شرط حقیقی نیست و آن اخبار از این است که قطعا در زیادتی طاعت و منتهی شدن از معصیت سود برد و منتفع شود، چنانچه میگویند: از او بپرس اگر سؤال نفع دهد.

و بعضی گفته‌اند: موعظه کن ایشان را اگر موعظه سود بخشد یا نفعی ندهد زیرا که آن حضرت مبعوث شده برای موعظه و تذکر و بیم دادن پس بر اوست تذکر در هر حال، نفع دهد یا ندهد، و حالت دوّم عدم (نفع) را یاد نکرد، مانند آیه شریفه سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْبَأْسَ - بِأَسْكُمْ، لباسهایی که شما را از گرما نگه میدارد، و لباسهایی که شما را در جنگ حفظ میکند، و خداوند سبحان بر تفصیل دو حالت اعلام فرمود بقولش:

(سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشَى) یعنی بزودی متعظ میشود بقرآن کسی که از خدا ترسیده و از عقاب و مؤاخذه او بهراسد.

«يَتَجَنَّبُهَا» ای یتجنب الذکری و الموعظة «الْأَشْقَى» ای أشقى العصاة فإن للعاصين درجات فى الشقاوة فأعظمهم درجة فيها الذى كفر بالله و توحیده و عبد غيره و قيل الأشقى من الاتنين من يخشى و من يتجنب عن أبى مسلم «الَّذِي يَصَلَّى النَّارَ الْكُبْرَى» ای يلزم أكبر النيران و هى نار جهنم و النار الصغرى نار الدنيا عن الحسن و قيل إن النار الكبرى هى الطبقة السفلى من جهنم عن الفراء «ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا» فيستريح «وَلَا يَحْيَى» حياة ينتفع بها بل صارت حياته وبالاً عليه يتمنى زوالها لما هو معها من فنون العقاب و ألوان العذاب و قيل و لا يحيى أى و لا يجد روح الحياة (يَتَجَنَّبُهَا) دوری میکند از موعظه و تذکر.

(الْأَشْقَى) یعنی بدبخت‌ترین گناهکاران، زیرا برای گناهکاران درجاتی است در شقاوت و بدبختی، پس بزرگترین آنها از جهت درجات آنست که کفر بخدا و یکتایی او ورزیده و غیر او را پرستیده است.

ابو مسلم گوید: اشقی و بدبخت‌تر از دو طایفه آنکه در گناه غوطه می‌زند و آنکه از یاد خدا و موعظه دوری مینماید.

(الَّذِي يَصَلَّى النَّارَ الْكُبْرَى) حسن گوید: آنکه ملازم میشود بزرگترین آتش را که آتش دوزخ باشد و آتش کوچک را که آتش دنیا باشد.

فراء گوید: آتش بزرگ طبقه زیرین از دوزخ است.

(ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى) آن‌گاه نمی‌میرد پس راحت شود (وَلَا يَحْيَى) و نه زنده میشود حیاتی که او را سود بخشد بلکه حیات و زندگی او و بال بر او است که آرزو میکند زوال و پایان آن را برای آنچه را که از انواع عذابها و شکنجه‌ها برای اوست در آن زندگی، و بعضی گفته‌اند: وَ لَا يَحْيَى یعنی روح زندگی را احساس نمیکرد.

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» أى قد فاز من تطهر من الشرك و قال لا إله إلا الله عن عطاء و عكرمة و قيل معناه قد ظفر بالبغية من صار زاكياً بالأعمال الصالحة و الورع عن ابن عباس و الحسن و قتادة و قيل زكى أى أعطى زكاة ماله عن ابن مسعود و كان يقول قد رحم الله امرأ تصدق ثم صلى و يقرأ هذه الآية و قيل أراد صدقة الفطرة و صلاة العيد عن أبى عمرو و أبى العالية و عكرمة و ابن سيرين و روى ذلك مرفوعاً عن أبى عبد الله (ع) و متى قيل على هذا القول كيف يصح ذلك و السورة مكية و لم يكن هناك صلاة عيد و لا زكاة و لا فطرة قلنا يحتمل إن يكون نزلت أوائلها بمكة و ختمت بالمدينة

(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى) عطاء و عكرمة گویند: یعنی رستگار است کسی که پاک کند خود را از شرک و بگویند لا اله الا الله (محمد رسول الله على ولى الله، مترجم).

ابن عباس و حسن و قتاده گویند: یعنی مسلماً به منتهی آرزوی خود رسیده کسی که بسبب اعمال صالحه و ورع پاک و منزّه شده است.

ابن مسعود گویند: تزكى یعنی رستگار است کسی که زکات مالش را داده است، و میگفت خدا رحمت کند کسی که تصدق داده زکات مال و زکات فطرش را داده، سپس نماز بخواند و این آیه را قرائت میکرد.

ابن عمر و ابن العالیه و عکرمة و ابن سيرين گویند، مقصود دادن زکات فطر و نماز عيد است و این معنی مرفوعاً از حضرت ابی عبد الله (ع) هم روایت شده است.

اشکال و پاسخ آن: اگر گفته شود چگونه این قول درست است و حال آنکه این سوره مکی است، و در مکه نه نماز عیدی وجود داشت و نه زکات و نه فطره‌ای.

می‌گوئیم: محتمل است که اوائل سوره در مکه نازل شده و پایانش که قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى، در مدینه نازل شده باشد.

«وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى» أى وحد الله عن ابن عباس و قيل ذكر الله بقلبه عند صلاته فرجا ثوابه و خاف عقابه فإن الخشوع فى الصلاة بحسب الخوف و الرجاء و قيل ذكر اسم ربه بلسانه عند دخوله فى الصلاة فصلى بذلك الاسم أى قال الله أكبر لأن الصلاة لا تتعقد إلا به و قيل هو أن يفتتح بيسم الله الرحمن الرحيم و يصلى الصلوات الخمس المكتوبة

(وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى) ابن عباس گوید: یعنی خدا را به یکتایی یاد کن (و برای او شریکی تصور نکن).

و بعضی گفته‌اند: خدا را در موقع نماز در قلبت یاد کن و امید ثواب و خوف و عقاب او را داشته باش زیرا که خشوع در نماز بجهت ترس و امید خوف و رجاء است.

و بعضی گفته‌اند: نام خدا را در موقع دخول بنماز یاد کن و به این اسم نماز را شروع کن یعنی بگو الله اکبر، بجهت اینکه نماز منعقد نمیشود مگر به این تکبیر (و در روایت نبوی رسیده که نماز اولش تکبیر و آخرش تسلیم و سلام است).

و بعضی گفته‌اند: که نمازت را شروع کن به: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ و نماز پنجگانه را با بسم الله بخوان «۱».

(۱) - اهل سنت غالباً در نمازهای واجب و نافله بسم الله نمی‌خوانند بلکه بجای بسم الله نام سوره را برده و بدون بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ حمد و سوره را می‌خوانند، و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند آنها دزدیدند بزرگترین آیه از قرآن را که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ باشد.

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: علامت مؤمن پنج است:

۱- ۵۱ رکعت نماز واجب و مستحبّ ۲- پیشانی بخاک گذاردن در سجده ۳- انگشتر دست راست کردن ۴- زیارت اربعین ۵- بسم الله را آشکارا و بلند خواندن. (مترجم)

ثم قال سبحانه مخاطباً للكفار «بَلْ تُؤْثِرُونَ» أي تختارون «الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» على الآخرة فتعملون لها و تعمرونها و لا تتفكرون في أمر الآخرة و قيل هو عام في المؤمن و الكافر بناء على الأعم الأغلب في أمر الناس قال عبد الله بن مسعود إن الدنيا اخضرت لنا و عجل لنا طعامها و شرابها و نساؤها و لذتها و بهجتها و إن الآخرة نعتت لنا و زويت عنا فأخذنا بالعاجل و تركنا الآجل ثم رغب سبحانه في الآخرة فقال «وَالْآخِرَةُ» أي و الدار الآخرة و هي الجنة «خَيْرٌ» أي أفضل «وَأَبْقَى» و أدام من الدنيا وفي الحديث من أحب آخرته أضر بدنياه و من أحب دنياه أضر بآخرته

سپس خداوند سبحانه خطاب به کفار کرده و فرمود: (بَلْ تُؤْثِرُونَ) یعنی بلکه شما ای کفار اختیار میکنید.

(الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) زندگی دنیا را بر آخرت و برای آن کار میکنید و آن را آباد می‌نمائید، و در باره آخرت فکر و اندیشه نمیکنید.

بعضی گفته‌اند: این خطاب عام است بر مؤمن و کافر بنا بر اعم و اغلب در امر مردم که برای دنیا فعالیت و کوشش نموده و قدمی برای آخرت بر نمی‌دارند.

عبد الله بن مسعود گوید: دنیا برای ما حاضر و آماده و برای ما طعام و نوشابه‌های خود و لذتها و خرمیهایش را بشتاب مهیا ساخته، ولی آخرت

برای ما توصیف شده و از نظر ما هم دور و پنهان است، پس ما دنیای نقد را گرفته و آخرت نسیه و آینده را رها ساخته‌ایم.

سپس خداوند سبحان در امر آخرت ترغیب کرده و فرموده:

(وَالْآخِرَةُ) یعنی سرای آخرت که بهشت است.

(خَيْرٌ) یعنی برتر.

(وَأَبْقَى) و باقی‌تر و دائمی‌تر از دنیا است.

و در حدیث آمده کسی که آخرتش را دوست بدارد بدنیایش زیان زند و کسی که دنیا را دوست بدارد به آخرتش ضرر رساند.

«إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى» یعنی آن هذا الذی ذکر من قوله «قَدْ أَفْلَحَ» إلى أربع آيات لفي الكتب الأولى التي أنزلت قبل القرآن ذکر فيها فلاح المصلی و المتزکی و إیثار الخلق الدنيا على الآخرة و إن الآخرة خیر و قیل معناه أن من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی فهو ممدوح فی الصحف الأولى كما هو ممدوح فی القرآن

(إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى) یعنی البته آنچه را که یاد کرد از قولش (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى) تا چهار آیه، هر آینه در کتابهای پیشینیانست که قبل از قرآن نازل شده که رستگاری در نماز خواندن و زکات دادن است و نیز یاد شده برگزیدن مردم دنیا را بر آخرت، و حال اینکه آخرت بهتر از دنیا است.

و بعضی گفته‌اند: یعنی کسی که خود را تزکیه کند و خدا را یاد نماید و نماز بخواند او ممدوح و ستوده در کتابهای اوّلین است چنان که ممدوح و ستوده در قرآن است.

ثم بین سبحانه أن الصحف الأولى ما هي فقال «صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى» و في هذا دلالة على أن إبراهيم كان قد أنزل عليه الكتاب خلافا لمن يزعم أنه لم ينزل عليه كتاب و واحدة الصحف صحيفة و روى عن أبي ذر أنه قال قلت يا رسول الله كم الأنبياء فقال مائة ألف نبي و أربعة و عشرون ألفا قلت يا رسول الله كم المرسلون منهم قال ثلاثمائة و ثلاثة عشر و بقيتهم أنبياء قلت كان آدم (ع) نبيا قال نعم كلمة الله و خلقه بيده يا أبا ذر أربعة الأنبياء عرب هود و صالح و شعيب و نبيك قلت يا رسول الله كم أنزل الله من كتاب قال مائة و أربعة كتب أنزل الله منها على آدم (ع) عشر صحف و على شيث خمسين صحيفة و على أخنوخ و هو إدريس ثلاثين صحيفة و هو أول من خط بالقلم و على إبراهيم عشر صحائف و التوراة و الإنجيل و الزبور و الفرقان

و في الحديث أنه كان في صحف إبراهيم ينبغي للعاقل أن يكون حافظا للسانه عارفا بزمانه مقبلا على شأنه و قيل إن كتب الله كلها أنزلت في شهر رمضان.

سپس خداوند سبحان بیان نموده که صحف اولی چیست و فرمود:

(صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى) و در این آیه دلالت است بر اینکه بر ابراهیم علیه السلام هم کتابی نازل شده بر خلاف قول کسی که پنداشته است که کتاب نداشته، و مفرد صحف صحیفه است.

از ابی ذر (ره) روایت شده که گفت عرض کردم یا رسول الله انبیاء و پیامبران چند نفر بودند؟ فرمود: یکصد و بیست و چهار هزار نفر.

پرسیدم، انبیاء مرسل چند نفر بودند؟ فرمود: سیصد و سیزده نفر و ما بقی پیامبران نامرسل بودند، گفتم آیا آدم پیغمبر بود؟ فرمود آری خداوند با او سخن گفت و او را بدست خود و ید قدرتش بیافرید.

ای ابا ذر چهار نفر از پیامبران عرب بودند: ۱- هود ۲- صالح ۳- شعیب ۴- پیغمبر تو، گفتم یا رسول الله چند کتاب از طرف خدا نازل شده؟ فرمود: یکصد و چهار کتاب، ده کتاب از آنها را بر آدم فرستاد، و پنجاه کتاب بر شیث

نازل کرد و بر اخنوخ که ادریس باشد سی کتاب فرستاد، و بعد تورات را بموسی و انجیل را بعیسی و زیور را بدآود و قرآن را (به پیغمبر اسلام محمد صلی الله علیه و آله و سلم).

و در حدیث آمده که در صحف ابراهیم علیه السلام مذکور است که برای عاقل سزاوار است که حافظ زبانش و عارف بزمانش و اقبال بشأن و مقامش داشته باشد.

و بعضی گفته‌اند: که تمام کتب سماوی در ماه رمضان نازل شده است

(۸۹) سورة الفجر مكية و آياتها ثلاثون (۳۰)

مكية اثنتان و ثلاثون آية حجازی و ثلاثون كوفي شامی و تسع و عشرون بصری.

اختلافها

أربع آيات «وَنَعْمَهُ» «فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ» كلتھما حجازی «بِجَهَنَّمَ» حجازی شامی «فِي عِبَادِي» كوفي.

فضلها

أبي بن كعب عن النبي ص قال و من قرأها في ليال عشر غفر الله له و من قرأها سائر الأيام كانت له نورا يوم القيامة و روى داود بن فرقد عن أبي عبد الله (ع) قال اقرأوا سورة الفجر في فرائضكم و نوافلكم فإنها سورة الحسين بن علي (ع) من قرأها كان مع الحسين بن علي (ع) يوم القيامة في درجته من الجنة.

سوره فجر

در مكّه نازل شده، سی و سه آیه حجازی و سی آیه كوفي و شامی بیست و نه آیه بصری است.

اختلاف عدد آیات:

در چهار آیه است، ۱- و نعمه ۲- فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ، هر دوی این آیه حجازی است ۳- بِجَهَنَّمَ حجازی و شامی ۴- فی عبادی كوفي است.

فضیلت این سوره:

ابی بن كعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که آن حضرت فرمود، کسی که آن را در ده شب اول ماه ذی حجه بخواند خداوند او را بیامزد و کسی که در سایر روزها بخواند برای او در روز قیامت نوری باشد.

داود بن فرقد از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود، سوره و الفجر را در نماز واجب و مستحبّ خود بخوانید، زیرا آن سوره حضرت حسین بن علی (ع) است، کسی که آن را بخواند در روز قیامت با حضرت حسین (ع) در درجه او از بهشت باشد.

تفسیرها

ختم الله سبحانه تلك السورة بأن إياب الخلق إليه و حسابهم عليه و افتتح هذه السورة بتأكيد ذلك المعنى حين أقسم أنه بالمرصاد فقال:

[سورة الفجر (۸۹): الآيات ۱ الى ۳۰]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ الْفَجْرِ (۱) وَ لَيَالٍ عَشْرٍ (۲) وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ (۳) وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ (۴)

هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ (۵) أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ (۶) إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ (۷) الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ (۸) وَ تَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ (۹)

وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ (۱۰) الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ (۱۱) فَآكُتْرُوا فِيهَا الْفُسَادَ (۱۲) فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ (۱۳) إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ (۱۴)

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

چون خداوند سبحان آن سوره را به این پایان داد که برگشت، و حساب مردم بسوی خدا و با خداست، این سوره را شروع کرد بتأکید این معنی هنگامی که سوگند یاد فرمود که او در مرصاد و کمینگاه است، و فرمود:

ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) سوگند به سپیده صبح (۲) سوگند بده شب ذی حجّه (۳) سوگند بجفت و طاق (۴) سوگند بشب آن گه که بگذرد (۵) قطعا در این سوگندها سوگندی قانع کننده برای خردمند (۶) آیا ندیدی که چه کرد پروردگار تو با قوم عاد (۷) عادی که آنها را ارم مینامند دارای قامتهای بلند بودند (۸) قبیله‌ای که مانندشان

آفریده نشد در شهرها (۹) و با قوم ثمود آنان که بریدند سنگ را به وادی قری (۱۰) و با فرعون که دارای لشکرها (یا میخها) بود (نیز چه کرد) (۱۱) آنان که طغیان کردند در شهرها (۱۲) و بسیار کردند در آن شهرها تباهی را (۱۳) پس بریخت بر ایشان پروردگار تو تازیانه عذاب (نوعی از عذاب) را (۱۴) البته پروردگار تو در کمینگاه است (۱۵) فَاَمَّا الْاِنْسَانُ اِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَاكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي اَكْرَمَنِي (۱۵) وَ اَمَّا اِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَيَقُولُ رَبِّي اَهَانَنِي (۱۶)

كَلَّا بَلْ لَا تَكْرُمُونَ الْيَتِيمَ (۱۷) وَ لَا تَحَاضُّونَ عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۱۸) وَ تَأْكُلُونَ التَّرَاثَ اَكْلًا لَّمًّا (۱۹)

وَ تُحِبُّونَ اَلْمَالَ حُبًّا جَمًّا (۲۰) كَلَّا اِذَا دُكَّتِ الْاَرْضُ دُكًّا دُكًّا (۲۱) وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا (۲۲) وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ وَ اَنَّى لَهُ الذِّكْرٰى (۲۳) يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي (۲۴)

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ اَحَدًا (۲۵) وَ لَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ اَحَدًا (۲۶) يَا اَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷) ارْجِعِي اِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً (۲۸) فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (۲۹) وَ ادْخُلِي جَنَّتِي (۳۰)

و اما آدمی هنگامی که بیازمایدش پروردگارش (به نعمت) و گرمی دارد او را (بمال) و نعمت دهد او را (بانواع نعمتها) گوید پروردگار من بزرگداشت مرا (۱۶) و اما هنگامی که آزمایشش کند (بسختی) و تنگ گیرد بر او روزیش را پس بگوید پروردگار من خوار کرده است مرا (۱۷) نه چنانست بلکه گرمی میدارید یتیم را (۱۸) و ترغیب نمیکنید یکدیگر را بر طعام دادن به بینوا (۱۹) و میخورید مال میراث را خوردنی مجموع (جمع میان حلال و حرام میکنید) (۲۰) و دوست میدارید مال را دوست داشتنی فراوان (۲۱) نه چنانست آن گه که شکسته شود زمین شکستنی از پس شکستنی (۲۲) و بیاید (فرمان) پروردگارت و بیایند فرشتگان (بعرصه محشر) صفی از پس صفی (۲۳) و آورده شود در آن روز جهنم آن روز یاد کند گناهان را یا پند گیرد آدمی و از کجا باشد او را سود یاد کردن یا پند گرفتن (۲۴) آدمی میگوید ای کاش من پیش میفرستادم برای زندگانی خود (کردار خوبی) (۲۵) پس در آن روز عذاب نکند مانند عذاب خدا هیچ کس (کسی را) (۲۶) و بند نهد مانند بستن خدا هیچ کس (کسی را) (۲۷) خدا به هنگام مرگ بمؤمن گوید ای نفس آرام گرفته (بیاد خدا) (۲۸) برگرد بسوی پروردگارت در حالی که راضی و پسندیده باشی (۲۹) پس در آی در زمره بندگان من (۳۰) و داخل شو به بهشت من.

الفراءة

قرأ أهل الكوفة غير عاصم و الوتر بكسر الواو و الباقون بالفتح و قرأ أبو جعفر و ابن عامر فقدر بالتشديد و الباقون بالتخفيف و قرأ لا يكرمون بالياء و كذلك ما بعده أهل البصرة و الباقون بالتاء و قرأ لا تحاضون أهل الكوفة و أبو جعفر و قرأ لا يعذب و لا يوثق بالفتح الكسائي و يعقوب و سهل و الباقون «لا يُعَذَّبُ» و «لا يُوثَقُ» و قرأ أهل المدينة و أبو عمرو و قتيبة عن الكسائي و الليل إذا يسرى بإثبات الياء في الوصل و حذفها في الوقف و قرأ ابن كثير و يعقوب بإثبات الياء في الوصل و الوقف و الباقون بالحذف فيهما و قرأ القواس و البزى و يعقوب بالوادی بإثبات الياء في الوصل و الوقف و ورش بإثباتها في الوصل و حذفها في الوقف و الباقون بحذفها في الوصل و الوقف و قرأ أهل المدينة أكرمني و أهانني بإثبات الياء في الوصل و حذفها في الوقف و القواس و البزى و يعقوب بإثبات الياء في الوصل و الوقف و أبو عمرو لا يبالي كيف قرأ بالياء و غير الياء و روى العياشي عنه بحذف الياء من غير تخيير و الباقون بحذف الياء في الحرفين في الوصل و الوقف و في الشواذ قراءة ابن عباس بعاد إرم ذات العماد و روى ذلك عن الضحاك أيضا و قراءة ابن عباس و عكرمة و الضحاك و ابن السميع فادخل في عبدی.

قراءت:

اهل كوفه غير عاصم، الوتر بكسر واو قرائت کرده و ديگران به فتح خوانده‌اند.

ابو جعفر و ابن عامر، فقدّر بتشديد قرائت کرده‌اند و باقی از قاریان بتخفيف خوانده‌اند: (لا يكرمون) همين طور ما بعد آن را با ياء خوانده و قاریان ديگر با تاء قرائت کرده‌اند، و اهل كوفه و ابو جعفر لا تحاضون قرائت کرده.

كسائي و يعقوب و سهل لا يعذب و لا يوثق بفتح خوانده و قاریان ديگر لا يعذب و لا يوثق بكسر قرائت کرده‌اند، اهل مدینه و ابو عمرو و قتيبه از كسائي، و الليل اذا يسرى باثبات ياء در وصل و حذف ياء در وقف قرائت کرده و قاریان ديگر بحذف ياء در وصل و وقف خوانده‌اند.

قواس و بزى و يعقوب (بالوادی) باثبات ياء در وصل و وقف قرائت کرده، و ورش باثبات ياء در وصل و حذف آن و در وقف و باقی از قاریان به حذف ياء در وصل و وقف خوانده‌اند.

اهل مدینه، اكرمني و اهانني باثبات ياء در وصل و حذف آن در وقف قرائت کرده‌اند، و قواس و بزى و يعقوب باثبات ياء در وصل و وقف خوانده‌اند.

ابو عمرو باکی ندارد هر طوری قرائت شود با یاء و غیر یاء، و عبّاس از او بحذف یاء بدون تخییر روایت کرده و باقی از قاریان بحذف یاء در دو قرائت در وصل و وقف خوانده‌اند.

و در قرائت نادره، ابن عبّاس بعاد ارم ذات العماد خوانده و از ضحاک هم همین روایت شده، و روایت شده که ابن عبّاس و عکرمة و ضحاک و ابن سمیع، فادخلی فی عبدی قرائت کرده‌اند.

الحجة

قال أبو علي حدثنا محمد بن السري أن الأصمعي قال لكل فرد وتر و أهل الحجاز يفتحون فيقولون وتر في الفرد و يكسرون الوتر في الذحل و قيس و تميم يسوونهما في الكسر و يقولون في الوتر الذي هو الإفراد أوترت و أنا أوتر إيثارا أي جعلت أمری و ترا و في الذحل وترته أتره و ترا و ترة قال أبو بكر وترته في الذحل إنما هو أفردته من أهله و ماله و من قرأ يكرمون و ما بعده بالياء فلما تقدم من ذكر الإنسان و المراد به الجنس و الكثرة على لفظ الغيبة و لا يمتنع في هذه الأشياء الدالة على الكثرة أن يحمل على اللفظ مرة و على المعنى أخرى و من قرأ بالتاء فعلى معنى قل لهم ذلك و معنى لا تحضون على طعام المسكين لا تأمرون به و لا تبعثون عليه «وَلَا تَحَاضُونَ» تتفاعلون منه

دلیل:

ابو علی گوید: حدیث کرد برای ما محمد بن سری که اصمعی میگفت برای هر فردی وتر و طاق است و اهل حجاز آن را فتحه دهند و وتر گویند در فرد و در ذحل وتر کسره دهند، و قیس و تمیم در هر دو معنی (فرد و ذحل) کسره دهند، و در و تریکه بمعنی افراد است میگویند، اوترت و انا اوتر ایتارا، یعنی کارم را تنها کردم، و در وتر بمعنای ذحل گویند وترته اتره و ترا و تره، ابو بکر گوید: وترته فی الذحل البته او را از اهل و مالش جدا ساختیم.

و کسی که یكرمون و ما بعد آن را با یاء خوانده پس برای اینست که ذکر انسان را مقدّم داشته است و مقصود بآن جنس و کثرت است بر لفظ غایب و ممتنع نیست در این چیزهایی که دلالت بر کثرت میکند که یک بار حمل بر لفظ شود و بار دیگر حمل بر معنی گردد.

و کسی که با تاء قرائت کرده، پس بنا بر معنای، قل لهم ذلك، است و معنای، لا تحضون على طعام المسكين، تأمرون به و لا تبعثون علیه بآن امر میکنید و انگیزش بر آن ندارید، و لا تحاضون تتفاعلون به است.

و قوله «لَا يُعَذَّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ» معناه لا يعذب تعذبيه فوضع العذاب موضع التعذيب كما وضع العطاء موضع الإعطاء في قوله

" و بعد عطائك المائة الرتاعا "

فالمصدر الذى هو عذاب مضاف إلى المفعول به مثل دعاء الخير و المفعول به الإنسان المتقدم ذكره فى قوله «يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ» و الوصاق أيضا موضع الإيثاق فأما من قرأ لا يعذب فقد قيل إن المعنى فيه أنه لا يتولى عذاب الله تعالى يومئذ أحد و الأمر يومئذ أمره و لا أمر لغيره هذا قول و قد قيل أيضا لا يعذب أحد فى الدنيا مثل عذاب الله فى الآخرة و كان الذى حمل قائل هذا القول على أن قاله إنه إن حمله على ظاهره كان المعنى لا يعذب أحد فى الآخرة مثل عذاب الله و معلوم أنه لا يعذب أحد فى الآخرة مثل عذاب الله إنما المعذب الله تعالى فعدل عن الظاهر لذلك.

و قول خدا، لَا يُعَذَّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ، معنایش لا يعذب تعذبيه است، پس عذاب را در جای تعذیب گذارده چنانچه عطاء در جای اعطاء در قول شاعر

«و بعد عطائك المائة الرتاعا»

پس مصدرى که آن عذابست اضافه بمفعول به شده مانند «دعاء الخير» و مفعول به انسانست که جلوتر ذکر آن شد، در قول خدا، يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ.

و الوثاق نیز در جای ايثاق است، و اما کسی که لا يعذب قرائت کرده پس گفته است که معنایش اینست که در روز قیامت احدی متولی و متصدی عذاب خدا نمیشود، و در آن روز امر امر اوست و برای غیر او اصلا کاری نیست، این یک قولی است.

و بعضی هم گفته‌اند: یعنی احدی در دنیا عذاب نمیشود مثل عذاب خدا در آخرت، و مثل اینکه قائل این قول حمل کرده بر اینکه اگر حمل کند آن را بر ظاهر معنایش این خواهد بود عذاب نمیشود هیچ کس در آخرت مانند عذاب خدا و بدیهی است که عذاب نخواهد شد هیچکس در آخرت مانند عذاب خدا فقط عذاب کننده خدای تعالی است پس از ظاهر عدول باین کرده.

و لو قيل إن المعنى فيومئذ لا يعذب أحد أحدا تعذيبا مثل تعذيب الكافر المتقدم ذكره فأضيف المصدر إلى المفعول به كما أضيف إليه في القراءة الأولى و لم يذكر الفاعل كما لم يذكره في مثل قوله تعالى مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ لكان المعنى في القراءةتين سواء و الذي يرد بأحد الملائكة الذين يتولون تعذيب أهل النار و يكون ذلك كقوله يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ و قوله وَ لَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ و قوله «وَأَلْهَمَ مَقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ» لا شبهة أن يكون هذا القول أولى و الفاعل له هم الملائكة قال و وجه قول من قال يسرى بالياء وصل أو وقف إن الفعل لا يحذف منه في الوقف كما يحذف من الأسماء نحو قاض و غاز فتقول هو يقضى و أنا أقضى فتثبت الياء و لا تحذف كما تحذف من الاسم نحو هذا قاض و ليس إثبات الياء بالأحسن في الوقف من الحذف و ذلك أنها فاصلة و جميع ما لا يحذف في الكلام و ما يختار فيه أن لا يحذف نحو القاضي بالألف و اللام يحذف إذا كان في قافية أو فاصلة قال سيبويه: و الفاصلة نحو «وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرُّ» و يَوْمَ التَّنَادِ و الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ فإذا كان شيء من ذلك في كلام تام شبه بالفاصلة فحسن حذفها نحو قوله «ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ» فإن قلت كيف كان الاختيار فيه أن يحذف إذا كان في فاصلة أو قافية و هذه الحروف من أنفس الكلم و هلا لم يستحسن حذفها كما أثبت سائر الحروف و لم يحذف

و اگر گفته شود که معنی چنین است، در این روز عذاب نمیکند هیچ کس کسی را عذاب کردنی مانند عذاب کردن کافری که در پیش ذکر آن شد پس مصدر بمفعول به اضافه شود چنانچه در قرائت اول اضافه شد و فاعل ذکر نشد، چنانچه ذکر نشد در مثل قول خدای تعالی (مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ) معنی در هر دو قرائت یکسان بود، و مراد از احد فرشتگان هستند که متولّی و متصدی عذاب اهل آتش هستند، و این مانند قول خدا، يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ، روزی که در آتش بر صورتشان شنا میکنند و قول خدا، إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ و اگر به بینی زمانی که فرشتگان کافر را میزنند صورتها و پشتها را و قول خدا، (أَلْهَمَ مَقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ) برای ایشانست عمودها و گرزهای آهنین شبهه ای نیست که این قول اولی است، و فاعل این فرشتگانند.

گوید و دلیل قول کسی که یسری با یاء گفته در حال وصل و یا وقف این است که فعل در حال وقف حذف از او نمیشود، چنانچه از اسماء حذف میشود مثل قاض و غاز پس می گویی: هو يقضى و انا اقضى پس یاء ثابت میماند و حذف نمیشود چنانچه از اسم حذف میشود مثل هذا قاض و اثبات یاء در وقف بهتر از حذف نیست، و این برای اینست که البته آن فاصله است، و تمام آنچه در کلام حذف میشود و آنچه در آن اختیار میشود که حذف نشود مانند القاضی بالف و لام هر گاه در قافیه و یا فاصله باشد حذف میشود، و این حروف از نفیس ترین کلام است و قطعا حذف آن نیکو نیست چنانچه سائر حروف ثابت است و حذف نشود.

و القول فى ذلك أن الفواصل و القوافى فى مواضع الوقف و الوقف موضع تغير فلما كان الوقف تغير فيه الحروف الصحيحة بالتضعيف و الإسكان و روم الحركة غيرت فيه هذه الحروف المشابهة للزيادة بالحذف أ لا ترى أن النداء لما كان فى موضع حذف بالترخيم و الحذف للحروف الصحيحة ألزموا الحذف فى أكثر الكلام للحرف المتغير و هو تاء التأنيث فكذلك ألزم الحذف فى الوقف لهذه الحروف المتغيرة فجعل تغييرها الحذف و لما يراع فيها ما روعى فى الحروف الصحيحة فسوا بينها و بين الزائد فى الحذف للجزم نحو لم يغز و لم يرم و لم يخش و أجروها مجرى الزائد فى الإطلاق نحو

" و بعض القوم يخلق ثم لا يفري "

و ما يمر و ما يحلو كما قالوا

" أقوين من حجج و من دهر "

فلذلك اختير فيها الحذف فى الفواصل و القوافى و كذلك قوله «جأبوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ» الأوجه فيه الحذف إذا كانت فاصلة و إن كان الأحسن إذا لم تكن فاصلة الإثبات و من قرأ فى الوصل يسرى بالياء و فى الوقف بغير ياء فإنه ذهب إلى أنه إذا لم يقف عليها صار بمنزلة غيرها من المواضع التى لا يوقف عليها فلم تحذف من الفاصلة إذا لم يقف عليها كما لم يحذف من غيرها و حذفها إذا وقف عليها من أجل الوقف

پس قول در اینکه فاصله‌ها و قافیه‌ها در مواضع وقف و موضع و محل تغییر است، پس چون وقف حروف صحیحہ بسبب تضعیف و ساکن شدن و روم حرکت تغییر میکند این حروف هم در آن تغییر می‌کند بجهت مشابهت زیادى بحذف، آیا نمی‌بینی که نداء وقتى در موضع حذف قرار می‌گیرد بسبب ترخیم و حذف حروف صحیحہ لازم میدانند حذف را در بیشتر کلام برای حروف تغییر کننده و آن تاء تأنیث است، پس همین طور لازم شده حذف در وقف برای این حروف تغییر کننده پس تغییر آن را حذف قرار داده‌اند و مراعات نکرده‌اند آنچه در حروف صحیحہ رعایت شده، پس بین آن و بین زائد در حذف بسبب جزم مثل لم یغفر و لم یرم و لم یخش تساوی دانسته‌اند و جاری کرده‌اند آن را مجرای زائد در اطلاق در مثل

«و بعض القوم يخلق ثم لا يفري» «۱»

و بعضی مردم قصد میکنند سپس انجام نمیدهند، و ما یمرو و ما یحلو، و آنچه تلخ و آنچه شیرین است چنان که گفتند

«اقوین من حجج و من دهر» «۲»

یعنی گذشته از اول سالها و از اول دهر، و برای همین اختیار شده در حذف فاصله‌ها و قافیه‌ها و همین طور است قول خدا، جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ، بهتر در آن حذف است هر گاه فاصله باشد اگر چه بهتر اثبات یاء است اگر فاصله نباشد.

و کسی که در وصل یسوی با یاء خوانده و در وقف بدون یاء پس او قائل باین شده هر گاه وقف بر آن نکند بمنزله غیر آن شده از مواضعی که وقف بر آن نمیشود، پس حذف از فاصله نشده وقتی وقف بر آن نشود چنانچه از غیر آن حذف نمیشود، و حذف آن برای خاطر وقف است هر گاه وقف شود.

(۱) - جزئی از بیتهای است که تمامش اینست:

ولانت تغری ما خلقت و بعض القوم یخلق ثم لا یغری

یعنی تو هر گاه قصد کردی انجام میدهی ولی بعضی از مردم قصد میکنند ولی نمیکند.

(۲) - اول این بیت اینست:

لمن الدیار بقنه الجهر اقوین من حجج و من دهر

یعنی گذشتند از اول سالها و از هر روزگاراها.

و من قرأ «أُكْرَمَنِ» و «أَهَانَنِ» بغیر یاء فی وصل و لا وقف فهو کمن قرأ «یَسْرِ» فی الوصل و الوقف لأن ما قبلها کسرة فی فاصله و من قرأهما بیاء فی الوصل کمثل من قرأ یسری فی الوصل بإثبات الیاء و بحذفها فی الوقف و روایة سیبویه عن أبی عمرو أنه قرأ «رَبِّی أُكْرَمَنِ» و «رَبِّی أَهَانَنِ» علی الوقف و من قرأ أرم ذات العماد فالمعنی

جعلها رميما رمت هي و استرمت و أرمها غيرها قال ابن جنى و أما القراءة «بِعَادِ إِرْمَ» فعلى أنه أراد أهل إرم هذه المدينة فحذف المضاف و هو يريده كقوله تعالى بَزِينَةَ الْكَوَاكِبِ أَى بَزِينَةَ الْكَوَاكِبِ قَالَ و قوله فى عبدى لفظه لفظ الواحد و معناه الجمع أَى عبادى و ذلك أنه جعل عبادى كالواحد أَى لا خلاف بينهم فى عبوديته كما لا يخالف الإنسان فيصير كقول النبى ص و هم يد على من سواهم

و قال غيره معناه فادخلى فى جسم عبدى.

و كسى كه اكرمن و اهائن بدون ياء خوانده در وصل و وقف نكرده پس او مانند آنست كه در وصل و وقف يسر خوانده است براى اينكه ما قبل آن در فاصله كسره است.

و كسى كه آن دو كلمه را با ياء در وصل خوانده مانند آنست كه يسرى در وصل باثبات ياء و بحذف ياء در وقف خوانده است.

و روايت سيبويه از ابى عمرو كه او ربى اكرمن و ربى اهائن بر وقف قرائت كرده است.

و كسى كه إرم ذات العماد خوانده پس معنائش را جعلها رميما گرفته، آن را خاكستر قرار داد، رمت هي و استرمت و ارمها غيرها.

ابن جنى گوید: و أمّا قرائت (بعاد ارم) پس بنا بر اينست كه او اراده كرده اهل ارم اين شهر پس مضاف را حذف نموده و آن مقصود اوست مانند قول خداى تعالى (بَزِينَةَ الْكَوَاكِبِ).

گوید: و قول خدا، فى عبدى لفظه آن لفظ واحد است ولى معنائش جمع است يعنى عبادى بندگان من و اين براى اينست كه او قرار داده (عبادى) را مانند واحد (عبدى) يعنى خلافى بين ايشان در بندگى او نيست چنانچه مخالف انسان نيست، پس مانند قول پيغمبر (ص) ميگردد كه ميفرمايد (و هم يد على من سواهم)

و غير او گوید معنائش فادخلى جسم عبدى، اى روح پاك و اى نفس آرام داخل بدن بنده من شو.

اللغة

الفجر شق عمود الصبح فجرة الله لعباده فجرا إذا أظهره في أفق المشرق مبشرا بإدبار الليل المظلم و إقبال النهار المضيء و هما فجران (أحدهما) الفجر المستطيل و هو الذى يصعد طولا كذنب السرحان و لا حكم له فى الشرع (و الآخر) هو المستطير المنتشر فى أفق السماء و هو الذى يحرم عنده الأكل و الشرب لمن أراد أن يصوم فى شهر رمضان و هو ابتداء اليوم و الحجر العقل و أصله المنع يقال حجر القاضى على فلان ماله أى منعه من التصرف فيه فالعقل يمنع من المقبحات و يزجر عن فعلها

لغات:

الفجر: پاره شدن عمود صبح است (که مانند دم گرگ در مشرق افق ظاهر میشود) خداوند برای بندگانش شکافته است شکافتنی آن گاه که آن را در افق مشرق ظاهر میکند به پشت کردن شب تاریک و آمدن روز روشن، و آنها دو فجر است:

۱- فجر مستطیل است و آن سفیدیست که از جهت درازی و طول بالا میرود مانند دم گرگ و آن در شرع حکمی ندارد.

۲- آن سپیدی است که کشیده و در افق و فضای آسمان پراکنده میشود و آن اوّل وقتیست که در ماه رمضان خوردن و نوشیدن در آن حرام است برای کسی که میخواهد روزه بگیرد و آن اوّل روز است.

الحجر: عقل و خرد را گویند و اصل آن منع است می‌گویند حجر القاضی علی فلان ماله، یعنی قاضی منع کرد فلانی را از تصرف مالش، و عقل منع میکند از کارهای زشت و قبیح و تنفر میدهد از فعل آن.

و العماد جمعه عمد و هو ما تبني به الأبنية و يستعمل فى القوة و الشرق يقال فلان رفيع العماد قال:

و نحن إذا عماد البيت خرت على الأخفاض نمنع من يلينا

و الجواب القطع قال النابغة:

أتاك أبو ليلي تجوب به الدجى دجى الليل جواب الفلاة غشمشم

و الغشمشم الطویل و السوط معروف قال الفراء السوط اسم للعذاب و إن لم یکن ثم ضرب بسوط و أصل السوط خلط الشیء بعضه ببعض فكان السوط قسط عذاب یخالط اللحم و الدماء كما یخالطهما السوط قال الشاعر:

أ حارث أنا لو تساط دماؤنا تزیلن حتی لا یمس دم دما

العماد: جمع آن اعمد و آن پایه‌ای است که بر آن بنا گذارده میشود و در قوه و شرافت استعمال میشود، میگویند فلانی بلند است شرافتش و یا نیرویش، شاعر گوید:

و ما هر گاه پایه خانه بر اثاث و متاع خانه فرو ریزد منع مینمائیم کسی را که در کنار و جوار ما باشد از اینکه باو صدمه‌ای وارد شود، شاهد این بیت کلمه عماد است که بمعنای زوال قوه و نیروی مالی است.

الجوب: یعنی قطع و بریدن نابغه شاعر جاهلیت گوید:

ابو لیلی آمد نزد تو در حالی که قطع میکرد سیاهی و تاریکی شب را قطع کردن و طی کردن بیابان و صحراء طولانی را و غشمشم طولانی و دراز است، شاهد این بیت کلمه یجوب است که بمعنای قطع میکند است.

السوط: تازیانه معروف است، فراء گوید: سوط اسم است برای عذاب اگر چه نباشد سپس گفته شده بتازیانه و اصل سوط خلط و آمیختن چیز است بهم، پس سوط یک قسمت عذاب است که گوشت و خون را بهم آمیخته و مخلوط میکند چنانچه تازیانه خون و گوشت را بهم مخلوط میکند شاعر گوید:

ای حارث البته اگر خونهای ما ریخته شود زایل و نابود گردد تا اینکه خونی بخونی بر خورد نکند؟

و المرصاد الطريق مفعال من رصده یرصده رصدا إذا راعی ما یکون منه ليقابله بما یقتضیه و اللم الجمع و لممت ما علی الخوان ألمه لما إذا أكلته أجمع كأنه یأكل ما ألم به و لا یمیز شیئا من شیء و الجم الكثير العظيم و جمه الماء معظمه و جم الماء فی الحوض إذا اجتمع و کثر قال زهیر:

فلما وردن الماء زرقا جمامة وضعن عصی الحاضر المتخیم

و الدک حط المرتفع بالبسط یقال اندک سنام البعیر إذا انفرش فی ظهره و ناقة دکاء إذا کانت کذلک و منه الدکان لاستوائه قال:

ليت الجبال تداعت عند مصرعها دكا فلم يبق من أحجارها حجر

و الوثاق الشد و أوثقته شدته.

المرصاد: یعنی کمینگاه و طریق بر وزن مفعال از باب رصده یرصده رصدا آن گه که مراعات کند آنچه از او میشود تا مقابله کند بآنچه مقتضی میشود.

اللهم: یعنی جمع و لممت ما علی الخوان، الهه لما هر گاه تمام را خوردی مثل اینکه میخورد آنچه جمع شده و چیزی را از چیزی تمیز نمی دهد.

الجم: یعنی کثیر بسیار بزرگ و جمه الماء معظم و آب زیاد است و جم الماء فی الحوض آن گه که جمع شود و زیاد گردد، زهیر گوید:

و چون زنان مسافر وارد شدند بر آن آب و صفاء و زلالی آن را دیدند عازم شدند که در آنجا اقامت نمایند.

الدک: بمعنی خط بلند است بسبب گشودن و باز کردن میگویند اندک سفام البعیر آن گه که در پشت آن گسترش یافته و پهن شود و شتر را دکاء گویند آن گه که چنین باشد و از آنست دکان برای استواء و مستوی بودن آن، شاعر گوید:

ای کاش کوهها در موقع افتادن و کشته شدن او از هم پاشیده شده و فرو میریخت و از سنگهای آن سنگی هم باقی نمانده بود، شاهد این بیت (دکا) است که بمعنای از هم پاشیدن و پهن شدن آمده.

الوثاق: بمعنای بستن است، و اوثقته یعنی شدته او را محکم بستم.

الإعراب

جواب القسم قوله «إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ» و قيل جوابه محذوف تقديره ليقبضن على كل ظالم أو لينتصفن كل مظلوم من ظالمة أ ما رأيت كيف فعلنا بعد و فرعون و ثمود لما ظلموا و أجرى إرم على عاد عطف بيان أو على البدل و لا يجوز أن يكون صفة لأنه غير مشتق و إنما لا ينصرف إرم للتعريف و التأنيث أ لا ترى إلى قوله «ذات العمد» و من أضاف فقال بعد إرم في الشواذ فإنه عنده بمنزلة قولهم زيد بطة لأنه لقب فيضاف إليه الاسم و ثمود في موضع جر أي

و بتمود لا ینصرف لأنه أعجمی معرفة علی طعام المسکین تقدیره علی إطعام طعام المسکین فحذف المضاف و یجوز أن یکون طعام اسما أقیم مقام الإطعام کقول لیبید:

باکرت حاجتها الدجاج بسحرة لأعل منها حين هب نیامها

أی لاحتیاجی إليها فهو مفعول له و التراث أصله الوارث من ورثت و لكن التاء تبدل من الواو و مثله تجاه أصله وجاه من واجهه و جواب إذا فی قوله «إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ» قوله «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا» و قوله «صَفًّا صَفًّا» مصدر وضع موضع الحال ای مصطفین.

اعراب

آیه مذکور (فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا وَ لَا يُؤْتِقُ وَثَاقَهُ أَحَدًا) جواب قسم قول خدا إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ است و بعضی گفته‌اند: جواب آن محذوف است تقدیرش اینست هر آینه البته قبض خواهد نمود بر هر ستمکار ظالمی یا هر آینه حق و داد هر مظلوم را از ظالمش خواهد گرفت، آیا ندیدی چه کردیم ما با عاد و فرعون و نمود هنگامی که ظلم و ستم کردند و جاری کرد ارم را بر عاد عطف بیان یا بنا بر بدلیت، و جایز نیست که آن صفت باشد چون غیر مشفق است فقط ارم غیر منصرف است برای معرفه بودن و تأنیث آیا نظر نمیکنی بقول خدا، ذَاتِ الْعِمَادِ.

و کسی که اضافه کرده و گفته، بعد ارم در قرائت نادره پس آن در نظر و نزد او بمنزله قول ایشان زید بطة است برای اینکه آن لقب است که اسم باو اضافه میشود.

و تمود در محل جر است یعنی (و بتمود) و آن نیز غیر منصرف است زیرا آن اعجمی و معرفه، علی طعام المسکین تقدیرش علی اطعام طعام المسکین است پس مضاف آن حذف شده است، و جایز است که طعام اسم و قائم مقام اطعام باشد مانند قول لیبید:

سبقت و پیشی گرفتم خروس را در سحر خیزی برای اینکه بنوشم مره بعد مره هنگامی که خوابها از خواب بیدار شوند یعنی برای احتیاج و نیاز من بآن بکور، پس آن مفعول له است.

التراث: اصل آن وراث از ورثت و لیکن تاء بدل از واو شده و مانند آنست که تجاه که اصلش و جاه از واجهه، و جواب اذا در قول خدا، إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ قَوْلَ خِدا (فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا) است، پس و قول خدا صَفًّا صَفًّا مصدر است وضع شده محل حال یعنی در حالی که صف صف بودند.

المعنى

«وَالْفَجْرِ» أقسم الله سبحانه بفجر النهار و هو انفجار الصبح كل يوم عن عكرمة و الحسن و الجبائي و رواه أبو صالح عن ابن عباس و قيل هو فجر ذى الحجة لأن الله تعالى قرن الأيام به فقال «وَلَيَالٍ عَشْرٍ» و هى عشر ذى الحجة عن مجاهد و الضحاك و قيل فجر أول المحرم لأنه تتجدد عنده السنة عن قتادة و قيل يريد فجر يوم النحر لأنه يقع فيه القربان و يتصل بالليالي العشر عن أبي مسلم و قيل أراد بالفجر النهار كله عن ابن عباس

و ليال عشر يعنى العشر من ذى الحجة عن ابن عباس و الحسن و قتادة و مجاهد و الضحاك و السدى و روى ذلك مرفوعاً شرفها الله ليسارع الناس فيها إلى عمل الخير و قيل هى العشر الأواخر من شهر رمضان فى رواية أخرى عن ابن عباس و قيل إنها عشر موسى للثلاثين ليلة التى أتمها الله بها

تفسير:

(وَالْفَجْرِ) خداوند سبحان سوگند خورده بسپیدی روز، عكرمه و حسن و جبائی گویند: آن شكافتن صبح هر روزی است، ابو صالح از ابن عباس هم آن را روایت کرده است.

و بعضی گفته‌اند: آن فجر ذى حجه است زیرا که خدای تعالی ایام آن را بان مقرون و نزدیک داشته و فرمود:

(وَلَيَالٍ عَشْرٍ) مجاهد و ضحاك گویند: آن ده روز ذى حجه است.

قتاده گوید: فجر اول محرم است برای اینکه سال در آن روز نو میشود ابی مسلم گوید: فجر روز عید قربانست برای اینکه در آن قربانی واقع میشود و متصل بده شب میگردد.

ابن عباس گوید: اراده فرموده بفجر تمام روز را.

ابن عباس و حسن و قتاده و مجاهد و ضحاک و سدّی گویند مراد از لیالی عشر ده روز اوّل ذی حجّه است و مرفوعاً هم این مطلب روایت شده است خداوند آن ایام را شرافت داده برای اینکه مردم در آن برای کارهای خیر شتاب کنند.

ابن عباس در روایت دیگری گوید: آن ده روز آخر ماه رمضان است و بعضی گفته‌اند: آن ده روز موسی بن عمران علیه السلام است برای سی شبی که خدا آن را تمام کرد میقات موسی را (و فرمود، وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ ...)

«وَ الشَّفَعِ وَ الْوَتْرِ» یعنی الزوج و الفرد من العدد كله عن الحسن قال أبو مسلم هو تذكير بالحساب لعظم ما فيه من النفع و النعم بما يضبط به من المقادير و قيل الشفع و الوتر كل ما خلقه الله تعالى لأن جميع الأشياء إما زوج و إما فرد عن ابن زيد و الجبائی

و قيل الشفع الخلق لأنه قال وَ خَلَقْنَاكُمْ اَزْوَاجًا وَ الْوَتْرَ اللهُ تعالى عن عطية العوفی و أبي صالح و ابن عباس و مجاهد و هي رواية أبي سعيد الخدری عن النبي ص

و قيل الشفع و الوتر الصلاة و منه شفع و منها وتر و هي رواية ابن حصين عن النبي ص

و قيل الشفع يوم النحر و الوتر يوم عرفة عن ابن عباس و عكرمة و الضحاک و هي رواية جابر عن النبي ص

و الوجه فيه أن يوم النحر يشفع بيوم نحر بعده و ينفرد يوم عرفة بالموقف

و قيل الشفع يوم التروية و الوتر يوم عرفة و روى ذلك عن أبي جعفر و أبي عبد الله (ع)

و قيل إن الشفع و الوتر في قول الله عز و جل فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ فَالشَّفَعِ النَّفْرِ الْأَوَّلِ وَ الْوَتْرِ يَوْمِ النَّفْرِ الْأَخِيرِ وَ هُوَ الثَّلَاثُ وَ أَمَّا اللَّيَالِي الْعَشْرُ فَالثَّمَانِي مِنْ ذِي الْحِجَّةِ وَ عَرَفَةَ وَ النَّحْرَ عَنْ ابْنِ الزَّبِيرِ

(وَ الشَّفَعِ وَ الْوَتْرِ) حسن گوید: یعنی سوگند بجفت و طاق از عدد ابو مسلم گوید: آن یاد آوری حساب است برای بزرگی آنچه در آنست از منفعت و نعمت بچیزی که ضبط میشود بسبب آن از مقدارها و حسابها.

«گفتار بزرگان در معنی شفع و وتر»

ابن زید و جبائی گویند: شفع و وتر جفت و طاق تمام موجودات است که خدای تعالی آفریده برای اینکه تمام موجودات یا جفتند و یا طاق.

عطیه عوفی و ابی صالح و ابن عباس و مجاهد گویند: شفع خلق خدا است برای اینکه فرمود وَ خَلَقْنَاكُمْ أَرْوَاجاً ... و وتر خدای تعالی است و آن روایت ابی سعید خدری از پیغمبر (ص) است.

و بعضی گفته‌اند: شفع و وتر نماز است، و از آنست نماز شفع و نماز وتر (که جزو نوافل شب است و آن روایت ابن حصین است از پیغمبر (ص) «۱» ابن عباس و عکرمة و ضحاک گویند: شفع روز قربان (عید اضحی) و وتر روز عرفه است، و روز عرفه بسبب موقف فرد و طاق (روز نهم) است که طاق میباشد.

و بعضی گفته‌اند: شفع روز ترویبه و وتر روز عرفه است، و این قول از حضرت باقر و حضرت صادق علیه السلام روایت شده است.

ابن زبیر گویند: که شفع و وتر در قول خدای عزّ و جلّ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ، کسی که در دو روزی شتاب و تعجیل کند گناهی بر او نیست، و کسی که تأخیر نماید نیز بر او گناهی نیست، پس شفع نفر اول و و وتر نفر دوّم و اخیر است، و او سوّم است و اما لیالی العشر پس هشت روز از اوّل ذی حجّه و روز عرفه و روز قربانست.

(۱) - نوافل شب یازده رکعت است هشت رکعت که چهار دو رکعتی باشد نافله شب و دو رکعت نماز شفع است و یک رکعت نماز وتر و در این رکعت بعد از سوره حمد آیه الكرسی و سه بار سوره توحید و قل اعوذ برب الفلق، و قل اعوذ برب الناس و پس از آن قنوت و در قنوت بعد از دعاء فرج و هر دعا که خواستی هفتاد مرتبه استغفار و چهل مؤمن را دعا کن و بعد سیصد مرتبه بگو العفو، العفو، و این مترجم عاصی محمد بن علی رازی را هم از آن چهل مؤمن قرار بده، جزاک الله خیر الجزاء

و قیل الوتر آدم شفع بزوجه عن ابن عباس و قیل الشفع الأيام و اللیالی و الوتر الیوم الذی لا لیل بعده و هو یوم القيامة عن مقاتل بن حیان و قیل الشفع صفات المخلوقین و تضادها العز و الذل و الوجود و العدم و القدرة و العجز و العلم و الجهل و الحیة و الموت و الوتر صفة الله تعالی إذ هو الموجود لا یجوز علیه العدم و القادر لا یجوز علیه

العجز و العالم لا يجوز عليه الجهل و الحى لا يجوز عليه الموت و قيل الشفع على و فاطمة (ع) و الوتر محمد ص و قيل الشفع الصفا و المروة و الوتر البيت الحرام

ابن عباس گوید: مقصود از وتر آدم است که بسبب زوجه و همسرش حواء شفع و جفت شد.

مقاتل بن حیان گوید: شفع روزها و شبهاست و وتر آن روزیست که بعد از آن شب نیست و آن روز قیامت است.

و بعضی گفته‌اند: شفع صفات مخلوقات و آفریده‌های خدا و تضاد آنست عزت و ذلت وجود، و عدم، قدرت و عجز، علم و جهل، و مرگ.

و وتر صفات خدای تعالی است، زیرا او موجودیست که عدم و نیستی ندارد، توانا و قادریست که عجز ندارد، عالم و داناییست که نادانی و جهل بر او روا نیست، و حی و زنده‌ای است که مرگ ندارد.

و بعضی گفته‌اند: مقصود از شفع، علی و فاطمه سلام الله علیها است و مراد از وتر محمد صلی الله علیه و آله است.

و بعضی گفته‌اند: مراد از شفع صفا و مروه، و مقصود از وتر بیت الحرام است.

«وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ» اختلفوا فى المراد به على وجهين (أحدهما) أنه أراد جنس الليالى كما قال وَ اللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ أَقْسَم بِاللَّيْلِ إِذَا يَمْضَى بظلامه فيذهب حتى ينقضى بالضياء المبتدئ ففى سيره على المقادير المرتبة و مجيئه بالضياء عند تقضيه أدل دلالة على أن فاعله يختص بالعز و الجلال و يتعالى عن الأشباه و الأمثال و قيل إنه إنما أضاف السير إليه لأن الليل يسير بمسير الشمس فى الفلك و انتقالها من أفق إلى أفق و قيل إذا يسرى إذا جاء و أقبل إلينا و يريد كل ليلة عن قتادة و الجبائى و الوجه الآخر أن المراد به ليلة بعينها تميزا لها من بين الليالى ثم قيل إنها ليلة المزدلفة لاختصاصها باجتماع الناس فيها بطاعة الله تعالى و فيها يسرى الحاج من عرفة إلى المزدلفة ثم يصلى الغداة بها و يغدو منها إلى منى عن مجاهد و عكرمة و الكلبي

(وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ) در معنای این آیه اختلاف کرده‌اند بر دو وجه ۱- اینکه اراده کرد جنس لیالی را چنانچه فرمود، وَ اللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ أَقْسَم بِاللَّيْلِ إِذَا يَمْضَى خورد بشب آن گه که سیاهش بگذارد، پس برود تا بسبب روشنایی سپیده صبح منقضی و سپری شود، پس در سیرش بر مقدارهای مرتبه و آمدنش بروشنایی هنگام سپری شدنش اول دلیل است بر اینکه فاعل و

مدیر آن ممتاز بعزت و جلالت و منزّه و متعالی از اشتباه و امثال است و بعضی گفته‌اند: علت اینکه سیر را اضافه بشب و لیل کرده برای اینست که لیل و شب سیر میکنند بمسیر خورشید در فلک و انتقال آن از افق بافق دیگر.

قتاده و جبائی گفته‌اند: إِذَا يَسَّرَ يَعْنِي إِذَا جَاءَ وَقْتِي كَمَا آمَدَ وَ بَسُوِي مَا أَقْبَالَ نَمُوْدَ وَ ارَادَهُ نَمُوْدَهُ هَرَّ شَبِّ رَا.

۲- وجه دیگر اینکه مقصود از آن لیل یک شب معین باشد از میان شبها (شب قدر و یا شب فطر و یا شب عید قربان).

مجاهد و عکرمه و کلبی گویند: مقصود از آن شب ليله مزدلفه و شب مشعر الحرام (شب عید اضحی) است که مردم در آنجا جمع میشوند به طاعت خدای تعالی در آن شب حجّاج سیر میکنند از عرفه بسوی مزدلفه سپس در آنجا نماز صبح را گذارده و بسوی منی صبحگاهان حرکت میکنند.

«هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ» أَي هَلْ فِيْمَا ذَكَرَ مِنَ الْأَقْسَامِ مَقْنَعٌ لَذِي عَقْلِ وَ لَبٍ يَعْقِلُ الْقِسْمَ وَ الْمَقْسَمَ بِهِ وَ هَذَا تَأْكِيدٌ وَ تَعْظِيمٌ لِمَا وَقَعَ الْقِسْمَ بِهِ وَ الْمَعْنَى أَنَّ مَنْ كَانَ ذَا لَبٍ عَلِمَ أَنَّ مَا أَقْسَمَ اللَّهُ بِهِ مِنْ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ فِيهِ عَجَائِبٌ وَ دَلَائِلٌ عَلَى تَوْحِيدِ اللَّهِ تَوْضِيحٌ عَنْ عَجَائِبِ صَنْعِهِ وَ بَدَائِعِ حِكْمَتِهِ

ثم اعترض بين القسم و جوابه بقوله «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ» وَ هَذَا خُطَابٌ لِلنَّبِيِّ ص وَ تَنْبِيهُ لِلْكَفَّارِ عَلَى مَا فَعَلَهُ سَبْحَانَهُ بِالْأُمَّمِ السَّالِفَةِ لِمَا كَفَرَتْ بِاللَّهِ وَ بِأَنْبِيَائِهِ وَ كَانَتْ أَطْوَلَ أَعْمَارًا وَ أَشَدَّ قُوَّةً وَ عَادَ قَوْمٌ هُودَ

(هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ) یعنی در آنچه را که از سوگندها یاد شد اقناع کننده‌ای هست برای صاحب عقل و خرد که تعقل و اندیشه کنند در باره قسم و آنچه بآن قسم خورده و این تأکید و تعظیم است برای آنچه قسم بآن واقع شده است، و مقصود اینست که کسی که صاحب خرد و عقل باشد میدانند که در آنچه خداوند تعالی از این چیزها که بآن قسم خورده است عجائب و دلائلی است بر توحید و یکتایی خدا که واضح میکند از عجائب و شگفتیهای صنع و بدایع حکمت او،

سپس بین قسم و جواب آن فاصله جمله معترضه قرار داد، و فرمود: (أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ) آیا ندیدی چه کرد پروردگارت بعد ارم صاحب تکیه گاه و قوت و نیرو، و این خطاب به پیغمبر (ص) و تنبیه کفار است بنا بر آنچه را خدای سبحان بامت‌های گذشته نموده هنگامی که کافر بخدا و پیامبران او شدند، و حال آنکه عمرهای ایشان طولانی‌تر و نیرویشان سخت‌تر بود، و عاد قوم حضرت هود (ع) بودند.

و اختلفوا فى إرم على أقوال (أحدها) أنه اسم لقبيلة قال أبو عبيدة هما عادان فالأولى هى إرم و هى التى قال الله تعالى فيهم وَ أَنَّهُ أَهْلَكَ عَاداً الْأُولَى و قيل هو جد عاد و هو عاد بن عوص بن إرم بن سام بن نوح عن محمد بن إسحاق و قيل هو سام بن نوح نسب عاد إليه عن الكلبي و قيل إرم قبيلة من قوم عاد كان فيهم الملك و كانوا بمهرة و كان عاد أباهم عن مقاتل و قتادة (و ثانيها) أن إرم اسم بلد ثم قيل هو دمشق عن ابن سعيد المقرئ و سعيد بن المسيب و عكرمة و قيل هو مدينة الإسكندرية عن محمد بن كعب القرظي و قيل هو مدينة بناها شداد بن عاد فلما أتمها و أراد أن يدخلها أهلكه الله بصيحة نزلت من السماء

و در باره ارم بنا بر اقوالی اختلاف کرده‌اند،

۱- اینکه آن اسم برای قبیله‌ای باشد، ابو عبیده گوید: آنها دو عاد بودند، عاد اول آن ارم و آن همانست که خداوند تعالی در باره آنها فرمود (وَ أَنَّهُ أَهْلَكَ عَاداً الْأُولَى) محمد بن اسحاق گوید او جد عاد است و آن عاد بن حوص بن ارم بن سام ابن نوح، و کلبی گوید: او سام بن نوح است که عاد منسوب باوست.

مقاتل و قتاده گویند: ارم قبیله‌ای از قوم عاد بودند در میان ایشان پادشاهی بود و آنها بسیار زبر دست و قوی بودند و عاد پدر آنها بود.

۲- ابی سعید مقبری و سعید بن مسیب و عکرمة گویند: ارم نام شهری است و گفته شد آن مشتق است، محمد بن کعب قرظی گوید: آن شهر اسکندریه است.

و بعضی گفته‌اند آن شهریست که شداد بن عاد بنا کرد، پس چون آن را تمام کرد و خواست داخل شود خداوند او را بصیحه‌ای که از آسمان فرود آمد هلاک نمود.

(و ثالثها) أنه ليس بقبيلة و لا بلد بل هو لقب لعاد و كان عاد يعرف به عن الجبائي و روى عن الحسن أنه قرأ بعاد إرم على الإضافة و قيل هو اسم آخر لعاد و كان له اسمان و من جعله بلداً فالتقدير فى الآية بعاد صاحب إرم و قوله «ذات العماد» يعنى أنهم كانوا أهل عمد سيارة فى الربيع فإذا هاج النبت رجعوا إلى منازلهم عن ابن عباس فى رواية عطاء و الكلبي عن قتادة و قيل معناه ذات الطول و الشدة عن ابن عباس و مجاهد من قول العرب رجل معمد للطويل و رجل طويل العماد أى القامة

ثم وصفهم سبحانه فقال «الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ» أى لم يخلق فى البلاد مثل تلك القبيلة فى الطول و القوة و عظم الأجسام و هم الذين قالوا من أشد منا قوة و روى أن الرجل منهم كان يأتى بالصخرة فيحملها على الحى فيهلكهم و قيل ذات العماد أى ذات الأبنية العظام المرتفعة عن الحسن و قال ابن زيد ذات العماد فى أحكام البنيان التى لم يخلق مثلها أى مثل أبنيتها فى البلاد.

۳- جبائی گوید: آن نه قبیله است و به شهر است، بلکه آن لقب عاد است و باین لقب معروف بود، و از حسن روایت شده که او بعاد ارم باضافه میخواند.

و بعضی هم گفته‌اند: که آن اسم عاد دیگر بوده و برای او دو اسم بوده است، و کسی که آن را بلد و شهر گفته، تقدیرش در آیه اینست بعاد صاحب ارم.

ابن عباس گوید: قول خدا، ذاتِ العِمَادِ، یعنی ایشان در بهار اهل چادر و ستونهای سیّار بودند، که چون گیاهها تمام میشود بمنازل خودشان برگشتند. (در روایت عطاء و کلبی از قتاده).

ابن عباس و مجاهد از قول عرب گفته‌اند: یعنی صاحب نعمت، و شدت و مردان دراز قامت بوده‌اند،

سپس خداوند سبحان آنها را توصیف کرد، و فرمود: (الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ) یعنی مانند این قبیله را در درازی قامت و قوّت و بزرگی اجسام نیافریده، در شهرها و ایشان همان مردمی بودند که میگفتند، کیست که از ما نیرومندتر باشد، و روایت شده که مردمی از ایشان سنگ بزرگی بر میداشت و آن را بر قبیله می‌افکند و آنها را هلاک میکرد.

حسن گوید: ذاتِ العِمَادِ یعنی صاحب بناهای بزرگ بلند، ابن زید گوید: ذاتِ العِمَادِ در احکام ساختمانی که مانند آن خلق نشده یعنی مثل بناهای آنها در شهرها ساخته نشده بود در محکمی و استحکام

[قصة إرم ذات العماد]

قال وهب بن منبه خرج عبد الله بن قلابة فى طلب إبل له شردت فبينما هو فى صحارى عدن إذ هو قد وقع فى مدينة فى تلك الفلوات عليها حصن و حول الحصن قصور كثيرة و أعلام طوال فلما دنا منها ظن أن فيها أحدا يسأله عن إبله فنزل عن دابته و عقلها و سل سيفه و دخل من باب الحصن فلما دخل الحصن فإذا هو ببابين عظيمين لم ير أعظم منهما و البابان مرصعان بالياقوت الأبيض و الأحمر

قصهٔ اِرم ذاتِ العِمادِ

وهب بن منبه گوید: عبد الله بن قلابه در پی شتری که از او فرار کرده بود بیرون رفت و در بین آنکه جستجو میکرد در صحراهای عدن که در آن شهر در بیابان واقع شد که بر آن قلعه محکمی بود و در اطراف آن قلعه‌ها قصرهای بسیاری بود و پرچمها و برجهای بلند، پس چون بآن نزدیک شد گمان کرد که در آن کسی است تا از شترش بپرسد، پس از مرکبش پیاده شد و آن را بست و شمشیرش کشیده داخل در قلعه شد و چون وارد قلعه شد دید دو لنگه در بزرگ دارد که از آن بزرگ‌تر دری ندیده بود و دید هر دو لنگه در مرصع و زینت شده بیاقوت سفید و سرخ است.

فلما رأى ذلك دهش ففتح أحد البابين فإذا هو بمدينة لم ير أحد مثلها و إذا هو قصور كل قصر فوقه غرف و فوق الغرف غرف مبنية بالذهب و الفضة و اللؤلؤ و الياقوت و مصاريع تلك الغرف مثل مصراع المدينة يقابل بعضها بعضا مفروشة كلها بالآلئ و بنادق من مسك و زعفران فلما رأى الرجل ما رأى و لم ير فيها أحدا هاله ذلك ثم نظر إلى الأزقة فإذا هو بشجر في كل زقاق منها قد أثمرت تلك الأشجار و تحت الأشجار أنهار مطردة يجرى ماؤها من قنوات من فضة كل قناة أشد بياضا من الشمس فقال الرجل و الذى بعث محمدا ص بالحق ما خلق الله مثل هذه في الدنيا و إن هذه هي الجنة التي وصفها الله تعالى في كتابه فحمل معه من لؤلؤها و من بنادق المسك و الزعفران و لم يستطع أن يقلع من زبرجدها و من ياقوتها شيئا و خرج و رجع إلى اليمن فأظهر ما كان معه و علم الناس أمره فلم يزل ينمو أمره حتى بلغ معاوية خبره فأرسل في طلبه حتى قدم عليه فقص عليه القصة

پس چون این را دید وحشت کرده و یکی از دو در را باز کرد، پس دید شهریست که مانند آن را ندیده است، و دیده آنجا قصرهایی است که بالای هر یک از آنها غرفه‌ها و بالای آن غرفه‌ها نیز غرفه‌های دیگر است که با طلا و نقره و لؤلؤ و یاقوت بنا شده و دستگیره‌های این غرفه‌ها مانند دستگیره دروازه شهر است و این غرفه مقابل و برابر یکدیگر قرار دارد، و مفروش است تمامی آنها بلؤلؤها و بندقه‌های بسته از مشک و زعفران.

پس چون آن مرد مشاهده این جواهرات نفیسه را کرد و هیچکس را هم ندید ترس او را گرفت سپس نگاه بخیابانها و کوچه‌های آن نمود و دید در هر کوچه از آنها درختهایی است که تمامی میوه دارد و در پای این درختان نهرهایی جاری است که آب آن از قنات‌هایی از فضه و نقره است که آب آن سفیدتر از خورشید و آفتاب است.

پس آن مرد گفت: بخدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق و درستی مبعوث نمود، خدا در دنیا مثل این را ایجاد نکرده است همانا این همان بهشتی است که خدای تعالی در کتابش تعریف کرده است، پس با خودش بر داشت از آن لؤلؤها و بسته‌های مشک و زعفران، و نتوانست از زبرجدها و یاقوتها چیزی را بکند و بیرون رفت و برگشت به یمن و آنچه میدانست اظهار کرد و مردم فهمیدند امر او را پس خبرش به این و آن رسید، تا بگوش معاویه رسیده و او را طلبید و تمام قصه و قضایا را برای او گفت.

فَأرسل معاوية إلى كعب الأحمبار فلما أتاه قال يا أبا إسحاق هل في الدنيا مدينة من ذهب و فضة قال نعم أخبرك بها و بمن بناها إنما بناها شداد بن عاد فأما المدينة فارم ذات العماد التي وصفها الله تعالى في كتابه و هي التي لم يخلق مثلها في البلاد قال معاوية فحدثني حديثها فقال إن عادا الأولى ليس بعاد قوم هود و إنما هود و قوم هود ولد ذلك و كاد عاد له ابنان شداد و شديد فهلك عاد فبقيا و ملكا فقهرها البلاد و أخذها عنوة ثم هلك شديد و بقي شداد فملك وحده و دانت له ملوك الأرض فدعته نفسه إلى بناء مثل الجنة عتوا على الله سبحانه فأمر بصنعة تلك المدينة إرم ذات العماد و أمر على صنعها مائة قهرمان مع كل قهرمان ألف من الأعوان و كتب إلى كل ملك في الدنيا أن يجمع له ما في بلاده من الجواهر و كان هؤلاء القهارمة أقاموا في بنائها مدة طويلة فلما فرغوا منها جعلوا عليها حصنا و حول الحصن ألف قصر ثم سار الملك إليها في جنده و وزرائه فلما كان منها على مسيرة يوم و ليلة بعث الله عز و جل عليه و على من معه صيحة من السماء فأهلكتهم جميعا و لم يبق منهم أحدا و سيدخلها في زمانك رجل من المسلمين أحمر أشقر قصير على حاجبه خال و على عنقه خال يخرج في طلب إبل له في تلك الصحارى و الرجل عند معاوية فالتفت كعب إليه و قال هذا و الله ذلك الرجل

پس معاویه در پی کعب الاحبار فرستاد و چون آمد گفت ای ابا اسحاق آیا در دنیا شهری از طلا و نقره هست گفت آری، و تو را خبر می دهم بآن و آنکه آن را بنا نمود شداد بن عاد بوده و اما مدینه و شهر آن إرم ذات العماد است که خداوند تعالی آن را در کتابش تعریف کرده و فرموده (الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ).

معاویه گفت داستان آن را برایم بگو گفت: عاد اول عادی که قوم هود بودند نبود، و قوم هود از فرزندان اویند، و برای عاد اول دو پسر بود بنام شداد و شدید، پس عاد مرد و پسرانش شدید و شداد ماندند، و پادشاهی کرده و از روی قهر و غلبه بلاد را گرفتند و متصرف همه عالم شدند، سپس شدید مرد و شداد ماند و به تنهایی سلطنت و پادشاهی کرد و تمام پادشاهان زمین از او تمکین و پیروی نمودند.

پس دلش خواست شهری مانند بهشت بسازد و از روی سرکشی و طغیان بر خدای سبحان، پس دستور داد این شهر ارم ذات العمداد را برای او بنا کنند، و فرمان داد برای ساختمان آن صد مهندس و معمار و استاد را که با هر کدام آنها هزار نفر کارگر بود، و نوشت بتمام پادشاهان دنیا که برای او آنچه از جواهر است جمع آوری نموده و ارسال نمایند و آن معمارها با کارگزارانشان مدت طولانی کار کردند در ساختمان آن شهر و چون از آن فارغ شدند بر آن حصار و قلعه‌ای قرار دادند و اطراف آن حصار هزار قصر بنا کردند.

سپس پادشاه با لشکرش و وزرایش بسوی آن حرکت کرده و چون نزدیک آن رسیدند خداوند عزّ و جل بر او و کسانی که با او بودند صیحه‌ای از آسمان فرستاد و تمامی را هلاک نمود و هیچکس از ایشان را باقی نگذارد و بزودی در زمان و عصر تو مردی از مسلمانها که سرخ روی کوتاه قدّی که بر ابرویش خالی باشد و بر گردنش نیز خالی برای پیدا کردن شترش در آن صحراها بیرون می‌رود داخل آن شهر میشود، و آن مرد هم در کنار معاویه نشسته بود، پس کعب باو متوجّه شده و گفت بخدا سوگند اینست آن مرد.

[المعنی]

ثم قال سبحانه «وَأَمْوَدَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ» أي وكيف فعل بتمود الذين قطعوا الصخر و نقبوا بالوادي الذي كانوا ينزلونه یعنی وادی القری قال ابن عباس كانوا ينحتون الجبال فيجعلون منها بيوتا كما قال الله تعالى وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ

«وَأَمْوَدَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ» أي وكيف فعل فرعون الذي أرسل إليه موسى «ذِي الْأَوْتَادِ» أي ذی الجنود الذين كانوا يشيدون أمره عن ابن عباس و سماهم أوتادا لأنهم قواد عسكره الذين بهم قوام أمره و قيل كان يشد الرجل بأربعة أوتاد على الأرض إذا أراد تعذيبه و يتركه حتى يموت عن مجاهد و عن ابن مسعود قال وتد امرأته بأربعة أوتاد ثم جعل على ظهرها رحي عظيمة حتى ماتت و قد مر بيانه في سورة ص

سپس خداوند سبحان فرمود: (وَأَمْوَدَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ) یعنی و چه کرد بقوم ثمودی که صخره‌ها و کوه‌ها را سوراخ کرده در وادی و بیابانی که فرود می‌آمدند مقصود (وادی القری) است.

ابن عباس گوید کوه‌ها را سوراخ کرده.

چنانچه خداوند تعالی فرمود، و میتراشیدند از کوه‌ها منازلی برای سکونت خود.

(وَفِرْعَوْنَ) یعنی و چه کرد فرعون چنان که موسی را بسوی او ارسال نمود.

(ذِي الْأَوْتَادِ) ابن عباس گوید: یعنی صاحب لشکرهایی که محکم میکردند کار او را، و خدا آنها را (اوتاد) نامید زیرا آنها ارتشدهای لشکر و ارتش او بودند که بوسیله ایشان امر او و تسلط او قائم و پا بر جا بود مجاهد از ابن مسعود نقل کرده که میگفت، فرعون وقتی میخواست مردی از بنی اسرائیل را شکنجه دهد و عذاب کند او را محکم به چهار میخ بر زمین کشیده و کوبیده و میگذارد تا میمیرد، گوید: همسرش (آسیه) را بچهار میخ کوبیده و آسیایی بزرگ بر سینه‌اش گذارد تا مرد، و بیان آن در سوره (ص) گذشت.

«الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ» یعنی عادا و ثمود و فرعون طغوا أي تجبروا في البلاد على أنبياء الله و عملوا فيها بمعصية الله «فَاكْثَرُوا فِيهَا» أي في الأرض أو في البلاد «الْفَسَادَ» أي القتل و المعصية عن الكلبي ثم بين سبحانه ما فعله بهم عاجلا بأن قال «فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ» أي فجعل سوطه الذي ضربهم به العذاب عن الزجاج و قيل معناه صب عليهم قسط عذاب كالعذاب بالسوط الذي يعرف أراد ما عذبوا به و قيل إن كل شيء عذب الله به فهو سوط فأجرى على العذاب اسم السوط مجازا عن قتادة شبه سبحانه العذاب الذي أحله بهم و ألقاه عليهم بانصباب السوط و تواتره على المضروب حتى يهلكه

(الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ) مقصود عاد و ثمود و فرعون است که سرکشی کردند یعنی در شهرها بر پیامبران خدا طغیان نمودند و در آنجاها مرتکب به نافرمانی خدا شدند.

(فَاكْثَرُوا فِيهَا) یعنی بسیار کردند در روی زمین یا در شهرها.

(الْفَسَادَ) کلبی گوید: یعنی کشتار و گناهها را سپس بیان فرمود خدای سبحان آنچه بایشان در دنیا نمود به اینکه فرمود.

(فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ) زجاج گوید: پس قرار داد تازیانه‌ای که ایشان را بسبب آن زد عذاب و شکنجه آنها.

و بعضی گفته‌اند: یعنی ریخت بر سر ایشان پاره‌ای از عذاب را مانند عذاب با تازیانه‌ای که شناخته شده مقصود عذاب و شکنجه با تازیانه است.

قتاده گوید: البته هر چیزی را که خدا بسبب آن عذاب کند آن سوط و تازیانه و شلاق خدایی است، پس بر عذاب مجاز اسم شلاق را اطلاق و اجرا نموده، تشبیه فرموده خداوند سبحان عذابی را که بآنها روا داشت و بر آنها القاء فرمود بریختن عذاب پی در پی بر آن تا هلاکش نمود.

«إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ» أى عليه طريق العباد فلا يفوته أحد عن الكلبي و الحسن و عكرمة و المعنى أنه لا يفوته شيء من أعمالهم لأنه يسمع و يرى جميع أقوالهم و أفعالهم كما لا يفوت من هو بالمرصاد

و روى عن على (ع) أنه قال معناه إن ربك قادر على أن يجزى أهل المعاصى جزاءهم

و عن الصادق (ع) أنه قال المرصاد قنطرة على الصراط لا يجوزها عبد بمظلمة عبد

(إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ) كلبى و حسن و عكرمة گویند: يعنى البتة پروردگار تو هر آینه در کمینگاه و کنار راه ستمکارانست پس هیچکس از او فوت نمیشود و مقصود اینست که چیزی از اعمال ایشان از او فوت نشود زیرا او میشوند و میبیند تمام گفتار و کردار آنها را، چنانچه چیزی فوت نمیشود از کسی که او در کمینگاه است.

از حضرت على عليه السلام روایت شده که فرمود يعنى البتة پروردگار تو قادر است بر اینکه کیفر کردار اهل گناهان را بدهد.

و از حضرت صادق عليه السلام روایت شده که فرمود: مرصاد پلی است بر صراط و راه بهشت است هیچ بنده‌ای که مظلّمه و حق بنده‌ای بر گردن او باشد نمیتواند از آن عبور و تجاوز کند.

و قال عطاء يعنى يجازى كل واحد و ينتصف من الظالم للمظلوم و قيل لأعرابي أين ربك قال بالمرصاد و ليس يريد به المكان

فقد سئل على (ع) أين كان ربنا قبل أن خلق السماوات و الأرض فقال أين سؤال عن مكان و كان الله و لا مكان

و روى عن ابن عباس فى هذه الآية قال إن على جسر جهنم سبع محابس يسأل العبد عندها أولها عن شهادة أن لا إله إلا الله فإن جاء بها تامة جاز إلى الثانى فيسأل عن الصلاة فإن جاء بها تامة جاز إلى الثالث فيسأل عن الزكاة فإن جاء بها تامة جاز إلى الرابع فيسأل عن الصوم فإن جاء بها تامة جاز إلى الخامس فيسأل عن الحج فإن جاء به تامة

جاز إلى السادس فيسأل عن العمرة فإن جاء بها تامة جاز إلى السابع فيسأل عن المظالم فإن خرج منها و إلا يقال انظروا فإن كان له تطوع أكمل به أعماله فإذا فرغ انطلق به إلى الجنة

عطاء گوید: یعنی پاداش هر کسی را میدهد و داد مظلوم را از ظالم و ستمکار میستاند.

بیک مرد اعرابی گفتند پروردگار تو کجاست؟ گفت در کمینگاه است و مقصود او مکان نیست،

از علی علیه السلام پرسیدند، پیش از آنکه آسمانها و زمین را خلق کند پروردگار ما کجا بود؟ فرمود این سؤال از مکانست و خدا بود و مکانی نبود.

و از ابن عباس روایت شده در این آیه، گوید بر پل جهنم هفت پاسگاه و بازداشتگاه است که بنده را نگه داشته و از او باز پرسی میشود در توقفگاه اول از توحید شهادت ان لا اله الا الله میپرسند اگر درست جواب داده به پاسگاه دوم عبور میکند، و در آنجا از نماز میپرسند اگر آن را تمام و کمال آورده باشد به توقفگاه سوم می آید، و در آنجا از زکات او میپرسند پس اگر تماما پرداخته باشد بچهارم میرسد و از روزه سؤال میشود اگر آن را کاملا گرفته باشد به پنجم عبور میکند، و در آنجا از حج پرسیده میشود اگر آن را انجام داده باشد به ششم می رود و در آنجا از عمره می پرسند اگر عمره را تمام آورده باشد اجازه مرور به هفتم می دهند، و در آنجا از مظالم بندگان و حق الناس سؤال میشود، پس اگر از آن سالم بیرون رفت که به بهشت میرسد، و گرنه گفته میشود بفرشتگان نگاه کنید، پس اگر برای او عمل مستحبی باشد اعمال او را بسبب آن تکمیل می کنند، پس چون فارغ شد او را بسوی بهشت هدایت میکنند،

ثم قسم سبحانه أحوال البشر فقال «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ» أي اختبره و امتحنه بالنعمة «فَأَكْرَمَهُ» بالمال «و نَعَّمَهُ» بما وسع عليه من أنواع الإفضال «فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ» فيفرح بذلك و يسر و يقول ربى أعطانى هذا لكرامتى عنده و منزلتى لديه أى يحسب أنه كريم على ربه حيث وسع الدنيا عليه «وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ» بالفقر و الفاقة «فَقَدَرَ» أى فضيق و قتر «عَلَيْهِ رِزْقُهُ» و جعله على قدر البلغة «فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ» أى فيظن أن ذلك هوان من الله و يقول ربى أذلنى بالفقر ثم قال «كَلَّا» أى ليس كما ظن فىنى لا أغنى المرء لكرامته على و لا أفقره لمهاتته عندى و لكنى أوسع على من أشاء و أضيق على من أشاء بحسب ما توجه به الحكمة و يقتضيه الصلاح ابتلاء بالشكر و الصبر و إنما الإكرام على الحقيقة يكون بالطاعة و الإهانة تكون بالمعصية ثم بين سبحانه ما يستحق به الهوان فقال بل إنما أهنت من أهنت لأنهم عصونى.

سپس خداوند تقسیم کرد احوال بشر را و فرمود: (فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ) یعنی و اما انسانی هر گاه امتحان شود به نعمتهای الهی آزمایش گردد.

(فَأَكْرَمَهُ) پس او را بسبب مال اکرام نماید.

(وَوَعَّاهُ) و او را نعمت دهد بآنچه بر او از انواع نعمتها توسعه داده است.

(فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ) پس خشنود شود بسبب این و خوشحال گردد و بگوید پروردگار من برای بزرگواری من و مقام من در نزدش این نعمتها را عطاء نمود. یعنی تصور کند و پندارد که او بر پروردگارش بزرگواری است از جهتی که دنیا را متوجه او نموده است.

(وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ) و اما هر گاه او را بفقر و تهی دستی آزمایش نمود.

(فَقَدَرَ) یعنی روزی او را کم کرد و او را در تنگنای زندگی قرار داد و تنگ و سخت نمود.

(عَلَيْهِ رِزْقُهُ) بر او روزی او را و قرار داد آن را بر اندازه آنچه به او رسد.

(فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ) پس میگوید پروردگار من مرا توهین نمود یعنی می پندارد که این یک اهانتی است از خدا و میگوید پروردگار من مرا ذلیل نمود بواسطه فقر و تهی دستی، سپس گوید:

(كَلَّا) نه چنانست که او گمان کرده و پنداشته زیرا من کسی را غنی و توانگر نمیکنم برای بزرگواری او و او را فقیر نمیکنم برای موهون بودن آن نزد من، و لکن من وسیع میکنم بر هر کس که خواهم و تنگ میگیرم بر هر کس که خواهم باندازه آنچه حکمتم ایجاب کند و مصلحت اقتضا نماید به جهت مبتلا کردن بشکر و صبر، و فقط گرامی بودن حقیقت بسبب طاعت و بندگی و موهون بودن بسبب معصیت و گناه است.

ثم فصل العصيان فقال «بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ» و هو الطفل الذي لا أب له أي لا تعطونهم مما أعطاكم الله حتى تغنوهم عن ذل السؤال و خص اليتيم لأنهم لا كافل لهم يقوم بأمرهم

و قد قال ص أنا و كافل اليتيم كهاتين في الجنة و أشار بالسبابة و الوسطى

قال مقاتل: كان قدامة بن مظعون في حجر أمية بن خلف يتيما و كان يدفعه عن حقه فعلى هذا فإنه يحتمل معينين (أحدهما) إنكم لا تحسنون إليه (و الآخر) إنكم لا تعطونه حقه من الميراث على ما جرت به عادة الكفار من حرمان اليتيم ما كان له من الميراث و لا تحضون على طعام المسكين أى و لا تحثون على إطعامه و لا تأمرون بالتصدق عليه و من قرأ «لا تحاضون» أراد لا يحض بعضكم بعضا على ذلك و المعنى أن الإهانة ما فعلتموه من ترك إكرام اليتيم و منع الصدقة من الفقير لا ما توهمتموه و قيل إن المراد إنما أعطيتكم المال لذلك فإذا لم تفعلوه فذلك يوجب إهانتكم سپس خداوند سبحان بیان نمود آنچه را که بسبب آن مستحق اهانت و خواری میشود، و فرمود بلکه اهانت نمود کسی را که اهانت کردم بعلت اینکه ایشان معصیت مرا نمودند، و فرمود:

(بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ) بلکه یتیم را گرامی نمیدارید و او آنست که پدر ندارد، یعنی از آنچه خدا بشما داده بایشان نمیدهید تا آنها را از ذلت سؤال و گدایی بی نیاز کنید، زیرا آنها کفیلی ندارند که قیام به کارها و نیازمندها آنها کند، و حال آنکه پیغمبر (ص) فرمود من و کفیل یتیم مانند این (دو انگشت شهادت و میانه) با هم در بهشت هستیم.

مقاتل گوید: قدامة بن مظعون در خانه امیه بن خلف یتیم بود و دفع میکرد حق او را از او یعنی او را محروم مینمود، پس بنا بر این احتمال دو معنی دارد:

۱- اینکه شما باو احسان نمیکنید، ۲- شما حق او را از میراث نمیدهید، بنا بر اینکه عادت کفار بر این جاری شده بود که یتیم را محروم میکردند از میراث و ما ترک پدرشان.

(وَلَا تَحَاضُونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ) یعنی تشویق نمیکنید بر اطعام کردن بآنها و امر نمیکنید، بتصدق دادن بر آنها و کسی که (لا تحاضون) قرائت کرده قصد کرده این را که بعضی از شما دیگری را بر این عمل ترغیب نمیکند، و معنایش اینست که اهانت کاریست که شما از ترک اکرام یتیم و منع صدقه از فقیر نمودید، نه آنچه پنداشته‌اید.

و بعضی گفته‌اند: مقصود اینست که شما مال خود را بآنها باین عنوان دهید پس هر گاه نکرديد موجب اهانت شما بایشان میشود.

«وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ» أى الميراث و قيل أموال اليتامى عن أبى مسلم قال و لم يرد الميراث الحلال لأنه لا يلام آكله عليه قال الحسن: يأكل نصيبه و نصيب اليتيم و ذلك أنهم كانوا لا يورثون النساء و الصبيان و يأكلون أموالهم و قيل يأكلون الميراث فيما يشتهون و لا يتفكرون فى إخراج ما أوجب الله عليهم من الحقوق فيه «أَكُلًا لَمًّا» شديدات تلمون

جميعه في الأكل و قيل هو أن يأكل نصيبه و نصيب غيره عن الحسن و قيل هو أن يأكل ما يجده و لا يفكر فيما يأكله من خبيث و طيب عن ابن زيد «و تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا» أي كثيرا شديدا عن ابن عباس و مجاهد و المعنى تحبون جمع المال و تولعون به فلا تنفقونه في خير و قيل يحبون كثرة المال من فرط حرصهم فيجمعونه من غير وجهه و يصرفونه في غير وجهه و لا يتفكرون في العاقبة

(و تَأْكُلُونَ التُّرَاثَ) یعنی میراث را، ابی مسلم گوید: یعنی اموال یتیمان را گوید قصد نکرده میراث حلال را زیرا ملامت و سرزنشی برای خورنده آن نیست.

حسن گوید: سهم خود را میخورد و حق یتیم را هم میدهد و اینچنین بود که مردم جاهلیت و صدر اسلام زنان و کودکان را ارث نمیدادند، و اموال ایشان را میخوردند.

و بعضی گفته‌اند: میراث را در آنچه میخواستند و اشتها و میل نفسشان بود میخوردند و فکر و اندیشه در بیرون کردن حقوق واجبه آن نمیکردند.

(أَكْلًا لَمًّا) سخت بودند در خوردن تمام آن، حسن گوید: (أَكْلًا لَمًّا) اینست که بخورد سهم خود و سهم و حق دیگری را.

ابن زید گوید: اینست که آنچه بدستش میرسد بخورد و فکر نکند اینکه میخورد آیا پلید است و یا پاک حلال است یا حرام.

(و تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا) دوست دارید مال را دوست داشتنی.

ابن عباس و مجاهد گویند یعنی: بسیار سخت دوست دارید، و مقصودش اینست که شما دوست دارید جمع کردن مال را و بآن هم ولع و حرص دارید و در کار خیر آن را انفاق نمیکنید.

و بعضی گفته‌اند: از زیادی حرصشان دوست داشتند مال زیاد را پس از راه حرام جمع کرده و در راه نامشروع و حرام هم خرج میکردند و اندیشه‌ی در عاقبت و پایان کار نمیکردند

ثم قال سبحانه «كَلَّا» أي لا ينبغي أن يكون الأمر هكذا و قال مقاتل: معناه لا يفعلون ما أمروا به في اليتيم و المسكين و قيل كلا زجر تقديره لا تفعلوا هكذا ثم خوفهم فقال «إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا» أي كسر كل شيء على ظهرها من

جبل أو بناء أو شجر حتى زلزلت فلم يبق عليها شيء يفعل ذلك مرة بعد مرة و قيل دكت الأرض أي مدت يوم
القيامة مد الأديم عن ابن عباس و قيل دقت جبالها و أنشازها حتى استوت عن ابن قتيبة و المعنى استوت في انفراسها
و ذهب دورها و قصورها و سائر أبنيتها حتى تصير كالصحراء الملساء

سپس خداوند سبحان فرمود (كَلَّا) یعنی شایسته نیست که کار چنین باشد.

مقاتل گوید: آنچه در باره یتیم و مسکین مأمور بودند نمیکردند.

و بعضی گفته‌اند: (كَلَّا) زجر است، تقدیرش اینست که اینطور نکنید،

سپس آنها را ترسانیده و فرمود: (إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا) یعنی آن گاه که هر چیزی در پشت زمین از کوه و
ساختمان و درختان شکست تا اینکه زلزله شد و چیزی بر زمین باقی نماند و پی در پی این کار را نمود.

ابن عباس گوید: دُكَّتِ الْأَرْضُ یعنی روز قیامت زمین کشیده میشود کشیدن پوست دَبَاغی شده.

ابن قتیبه گوید: کوه‌های زمین کوبیده میشود تا همه صاف و مساوی میگردد، و مقصود اینست که زمین مساوی و
صاف میشود و تمام خانه‌ها و قصرها و عمارت‌های آسمان خراش و ساختمان‌های دوپست طبقه و برجها و مناره‌ها
خراب و نابود میشود تا زمین مانند صحراء صاف و مسطح میگردد که هیچ پستی و بلندی در آن مشاهده نمیشود.

«وَ جَاءَ رَبُّكَ» ای امر ربک و قضاؤه و محاسبته عن الحسن و الجبائی و قيل جاء أمره الذي لا أمر معه بخلاف
حال الدنيا عن أبي مسلم و قيل جاء جلائل آياته فجعل مجيئها مجيئه تفخيما لأمرها و قال بعض المحققين: المعنى و
جاء ظهور ربك لضرورة المعرفة به لأن ظهور المعرفة بالشئ يقوم مقام ظهوره و رؤيته و لما صارت المعارف بالله
في ذلك اليوم ضرورية صار ذلك كظهوره و تجليه للخلق فقيل جاء ربك أي زالت الشبهة و ارتفع الشك كما يرتفع
عند مجيء الشئ الذي كان يشك فيه جل و تقدس عن المجيء و الذهاب لقيام البراهين القاهرة و الدلائل الباهرة
على أنه سبحانه ليس بجسم

(وَ جَاءَ رَبُّكَ) حسن و جبائی گویند یعنی امر پروردگار تو و حکم و محاسبه او از بندگان آمد.

ابی مسلم گوید: آمد امر چنانی او که دیگر امری و حکمی با او نیست بخلاف حال دنیا.

و بعضی گفته‌اند: جلال و عظمت آیات او آمد، پس آمدن عظمت و جلال ربوبی را بجهت بزرگداشت آمدن امر او قرار داد.

و بعضی از محققین گفته‌اند: یعنی آمد ظهور پروردگارت به جهت ضرورت معرفت باو، بعلمت اینکه ظهور معرفت بجزیی است که قائم مقام ظهور و رؤیت آن چیز شود و چون معارف بخدا در این روز ضروری و بدیهی خواهد بود این معرفت مانند ظهور و تجلی او خواهد بود برای خلشش پس گفته شد جاء رَبُّكَ، یعنی شبهه بر طرف و شک برداشته شد چنانچه برداشته میشود موقع آمدن چیزی که در او شک میشود، و خداوند بالاتر و منزّه است از آمد و رفت برای قیام براهینی که غالب و دلیلهایی که ظاهر و آشکار است که خدای سبحان جسم نیست (نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل)

«وَالْمَلَكُ» أی و تجيء الملائكة «صَفًّا صَفًّا» یرید صفوف الملائكة و أهل كل سماء صف علی حدة عن عطاء و قال الضحاک: أهل كل سماء إذا زلزلوا يوم القيامة كانوا صفا محيطين بالأرض و بمن فيها فيكون سبع صفوف فذلك قوله «صَفًّا صَفًّا» و قيل معناه مصطفين كصفوف الناس في الصلاة يأتي الصف الأول ثم الصف الثاني ثم الصف الثالث ثم علی هذا الترتيب لأن ذلك أشبه بحال الاستواء من التشويش فالتعديل و التقويم أولى

(وَالْمَلَكُ) یعنی فرشتگان می آیند.

(صَفًّا صَفًّا) عطاء گوید: اراده کرده‌اند صفوف فرشتگان را و اهل هر آسمانی صفی جداگانه هستند.

ضحاک گوید: آن گه که زلزله روز قیامت شود، اهل هر آسمانی صفی محیط بزمین خواهند بود و بکسانی که در زمین هستند، پس صفوف ملائکه هفت صف خواهد بود، پس این است قول خدا صَفًّا صَفًّا و بعضی گفته‌اند: یعنی صف بسته شده مانند صفوف مردم در نماز صف اول می‌آید، پس صف دوم و بعد از آن صف سوم آن گاه بهمین ترتیب برای اینکه این شبیه‌تر است بحال استواء از تشویش و پراکندگی پس تعدیل مساوی بودن و تقویم بهتر خواهد بود.

«وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ» أی و أحضرت في ذلك اليوم جهنم ليعاقب بها المستحقون لها و یری أهل الموقف هولها و عظم منظرها و روی مرفوعا عن أبي سعيد الخدري قال لما نزلت هذه الآية تغير وجه رسول الله ص و عرف في وجهه حتى اشتد على أصحابه ما رأوا من حاله و انطلق بعضهم إلى علی بن أبي طالب (ع) فقالوا يا علی لقد حدث

أمر قد رأينا في نبى الله ص فجاء على (ع) فاحتضنه من خلفه و قبل بين عاتقيه ثم قال يا نبى الله بأبى أنت و أمى ما الذى حدث اليوم قال جاء جبرائيل (ع) فأقرأنى «وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ» قال فقلت كيف يجاء بها قال يجىء بها سبعون ألف ملك يقودونها بسبعين ألف زمام فتشرد شرده لو تركت لأحرقت أهل الجمع ثم أتعرض لجهنم فتقول ما لى و لك يا محمد فقد حرم الله لحمك على فلا يبقى أحد إلا قال نفسى نفسى و إن محمدا يقول رب أمتى أمتى (وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ) يعنى در این روز جهنم را حاضر میکنند.

تا اینکه مستحقین عذاب را عقاب کنند در آن و اهل موقف محشر ببینند هول و منظره بزرگ آن را، و در روایت مرفوع از ابی سعید خدری روایت شده که چون این آیه نازل شد رنگ صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییر کرد و از چهره منیرش شناخته شد تا اینکه بر اصحاب پیامبر (ص) سخت شد از آنچه از حال آن حضرت دیدند و بعضی رفتند خدمت علی (ع) و گفتند یا علی امر تازه‌ای پیش آمده که ما اثر آن را در چهره پیغمبر (ص) دیدیم، پس علی علیه السلام آمد و از پشت سر پیغمبر را در آغوش گرفت و میان دو کتف حضرت را بوسید، سپس گفت ای رسول خدا پدر و مادرم فدای شما امروز چه حادثه‌ای شده است؟

فرمود: جبرئیل آمد و برای من قرائت کرد (وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ) گوید عرض کردم چگونه آن را آوردند، فرمود، می‌آورند آن را هفتاد هزار فرشته که آن را میکشند با هفتاد هزار زمام و زنجیر، پس تکانی میخورد تکان خوردنی که اگر آن را رها کنند تمام اهل محشر را خواهد سوزانید، سپس من اعتراض بجهنم میکنم پس میگوید: مرا با تو ای محمد چکار خداوند بتحقیق حرام کرده گوشت تو را بر من، پس هیچ نفسی نمیماند مگر اینکه میگوید نفسی نفسی و محمد صلی الله علیه و آله میگوید ربّ امتی امتی

ثم قال سبحانه «يَوْمَئِذٍ» يعنى يوما يجاء بجهنم «يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ» أى يتعظ و يتوب الكافر «وَأَنى لَهُ الذِّكْرَى» أى و من أين له التوبة عن الزجاج و قيل معناه يتذكر الإنسان ما قصر و فرط إذ يعلم يقينا ما قد توعده به فكيف ينفعه التذكر أثبت له التذكر ثم نفاه بمعنى أنه لا ينتفع به فكأنه لم يكن و كان ينبغى له أن يتذكر فى وقت ينفعه ذلك فيه ثم حكى سبحانه ما يقول الكافر و المفرط الجانى على نفسه و يتمناه بقوله «يَقُولُ يَا لَيْتَنى قَدَّمْتُ لِحَيَاتى» أى يتمنى أن يكون قد كان عمل الطاعات و الحسنات لحياته بعد موته أو عملها للحياة التى تدوم له بقوله «يَا لَيْتَنى قَدَّمْتُ لِحَيَاتى» العمل الصالح لآخرتى التى لا موت فيها

سپس خداوند سبحان فرمود: (يَوْمَئِذٍ) یعنی روزی که جهنم را می‌آورند.

(يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ) یعنی پند گرفته و کافر توبه میکند.

(وَ أَنَّى لَهُ الذُّكْرَى) زجاج گوید: یعنی و از کجا برای او توبه باشد و بعضی گفته‌اند: یعنی انسانی بخاطر می‌آورد آنچه را که تقصیر و تفریط کرده است زیرا یقیناً میداند آنچه را که باو وعده داده شده پس چگونه تذکر او را نفع دهد، برای او اثبات تذکر نموده سپس آن را از او نفی نمود، بمعنای اینکه او بسبب آن منتفع نشود پس مثل اینکه نبوده است و شایسته بود در وقتی متذکر شود که برایش مفید باشد، پس خداوند سبحان حکایت کرد آنچه را که کافر و گنهکار جنایتکار بر نفس خود میگوید و آرزوی آن را بقول خودش میکند، و فرمود:

(يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي) یعنی آرزو می‌کند که ای کاش طاعات و حسنات را برای زندگی بعد از مرگش و یا آرزو میکند عملی را که به جهت زندگی ابدی بجا آورده بود، بقولش (يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي) ای کاش مقدم میدانستم برای زندگی ابدیم عمل صالح و شایسته‌ای برای آخرت چنانی ام که موتی در آن نیست، سپس خداوند سبحان فرمود: (يَوْمَئِذٍ) یعنی روزی که جهنم را می‌آورند.

(يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ) یعنی پند گرفته و کافر توبه میکند.

(وَ أَنَّى لَهُ الذُّكْرَى) زجاج گوید: یعنی و از کجا برای او توبه باشد و بعضی گفته‌اند: یعنی انسانی بخاطر می‌آورد آنچه را که تقصیر و تفریط کرده است زیرا یقیناً میداند آنچه را که باو وعده داده شده پس چگونه تذکر او را نفع دهد، برای او اثبات تذکر نموده سپس آن را از او نفی نمود، بمعنای اینکه او بسبب آن منتفع نشود پس مثل اینکه نبوده است و شایسته بود در وقتی متذکر شود که برایش مفید باشد، پس خداوند سبحان حکایت کرد آنچه را که کافر و گنهکار جنایتکار بر نفس خود میگوید و آرزوی آن را بقول خودش میکند، و فرمود:

(يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي) یعنی آرزو می‌کند که ای کاش طاعات و حسنات را برای زندگی بعد از مرگش و یا آرزو میکند عملی را که به جهت زندگی ابدی بجا آورده بود، بقولش (يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي) ای کاش مقدم میدانستم برای زندگی ابدیم عمل صالح و شایسته‌ای برای آخرت چنانی ام که موتی در آن نیست،

ثم قال سبحانه «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ» أى لا يعذب عذاب الله أحد من الخلق «وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ» أى وثاق الله أحد من الخلق فالمعنى لا يعذب أحد فى الدنيا مثل عذاب الله الكافر يومئذ و لا يوثق أحد فى الدنيا بمثل وثاق الله الكافر يومئذ و أما القراءة بفتح العين فى يعذب و يوثق

فقد وردت الرواية عن أبى قلابه قال أقرأنى من أقرأه رسول الله ص فيومئذ لا يعذب عذابه أحد و لا يوثق وثاقه أحد و المعنى لا يعذب أحد تعذيب هذا الكافر إن قلنا إنه كافر بعينه أو تعذيب هذا الصنف من الكفار و هم الذين ذكروا فى قوله «لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ» الآيات و هذا و إن أطلق فالأولى أن يكون المراد التقييد لأننا نعلم أن إبليس أشد عذابا و وثاقا منه و قيل معناه لا يؤاخذ بذنبه غيره و التقدير لا يعذب أحد بعذابه لأنه المستحق بعذابه و لا يؤاخذ الله أحدا بجرم غيره

سپس خداوند سبحان فرمود: (فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ) يعنى پس در اين روز عذاب نمى كند عذاب خدا را هيچكس از خلق خدا.

(وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ) و نميبندد بستن او را يعنى بستن خدا را احدى از خلق خدا و مقصود اينست كه در دنيا احدى عذاب نميكند مانند عذاب خدا كافرين را در اين روز و زندانى نميكند هيچكس در دنيا مثل وثاق و زندان خدا كافر را در روز قيامت.

و اما قرائت بفتح عين در يعذب و يوثق روايتى از ابى قلابه وارد شده است گويد: براى من خواند كسى كه پيغمبر (ص) براى او قرائت كرده بود، (فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ) و لَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ) و مقصودش اينست كه عذاب نميشود احدى عذاب شدن اين كافر را.

اگر بگوئيم كه آن كافر عينى و مسلم است يا عذاب كردن اين صنف از كفار است و ايشان كسانى هستند كه ياد شده اند در آيه كريمه (لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ) ... و اين اگر چه اطلاق دارد پس بهتر اينست كه مراد و مقصود تقيه باشد، بجهت اينكه ما ميدانيم كه ابليس عذابش سخت تر و زندانش دشوارتر است از آن كافران.

و بعضى گفته اند: يعنى كسى جز او بگناهان او مؤاخذه نميشود و تقديرش اينست كه هيچكس معذب بعذاب او نخواهد شد براى اينكه فقط او مستحق بعذاب اوست و خداوند احدى را مؤاخذه بجرم و گناه ديگرى نميكند.

«يا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» بالإيمان المؤمنة الموقنة المصدقة بالثواب و البعث و الطمأنينة حقيقة الإيمان عن الحسن و مجاهد و قيل المطمئنة الآمنة بالبشارة بالجنة عند الموت و يوم البعث عن ابن زيد و قيل النفس المطمئنة التي يبيض وجهها و يعطى كتابها بيمينها فحينئذ تطمئن عن الكلبي و أبي روق «ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ» أى يقال لها عند الموت عن أبى صالح و قيل عند البعث عن عكرمة و الضحاك ارجعى إلى ثواب ربك و ما أعده لك من النعيم عن الحسن و قيل ارجعى إلى الموضع الذى يختص الله سبحانه بالأمر و النهى فيه دون خلقه و قيل إن المراد ارجعى إلى صاحبك و جسدك فيكون الخطاب للروح أن ترجع إلى الجسد عن ابن عباس

(يا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ) ای آن چنان نفسی که اطمینان شده‌ای حسن و مجاهد گویند: بسبب ایمان آن چنان ایمانی که دارای یقین و تصدیق بثواب و بعثت و اطمینان حقیقت ایمانست.

ابن زید گوید: مطمئنة ایمن شده به بشارت به بهشت در موقع مردن و در روز قیامت.

کلبی و ابی روق گویند: مطمئنه آنست که صورتش سفید و کتاب، و پرونده عملش بدست راستش داده شود، پس در این موقع است که خاطر جمع شود.

(ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ) بسوی پروردگارت برگرد، ابی صالح گوید: در موقع مرگ باو گفته میشود برگرد بسوی پروردگارت.

عکرمه و ضحاك گویند: در موقع بعث و انگیزش باو گفته میشود حسن گوید: یعنی برگرد بثواب پروردگارت و آنچه از نعمتها که برای تو آماده ساخته است.

و بعضی گفته‌اند: برگرد بجایی که در آن امر و نهی اختصاص بخدای سبحان دارد، نه بخلق او.

ابن عباس گوید: مقصود اینست که برگرد بصاحب و بدنت، پس خطاب بروح میشود که به کالبد و پیکره خود برگرد.

«راضِيَةً» بثواب الله «مَرْضِيَّةً» أعمالها التي عملتها و قيل راضية عن الله بما أعد الله لها مرضية رضى عنها ربها بما عملت من طاعته و قيل راضية بقضاء الله في الدنيا حتى رضى الله عنها و رضى بأفعالها و اعتقادها «فَادْخُلِي فِي

عِبَادِي» أَي فِي زَمْرَةِ عِبَادِي الصَّالِحِينَ الْمُصْطَفِينَ الَّذِينَ رَضِيَتْ عَنْهُمْ وَ هَذِهِ نَسْبَةٌ تَشْرِيفٌ وَ تَعْظِيمٌ «وَ ادْخُلِي جَنَّتِي»
الَّتِي وَعَدْتِكُمْ بِهَا وَ أَعَدَدْتُ نَعِيمَكُمْ فِيهَا.

(رَاضِيَةً) فِي حَالِي كَمَا خَشِنُوا وَ مَسْرُورٌ بِثَوَابِ خَدَا بَاشِي.

(مَرْضِيَّةً) وَ يَسْتَدِيدُهُ بِأَسْمَاءِ أَعْمَالِي رَا كَمَا بَجَا أَوْرَدَهُ.

وَ بَعْضِي كَقَوْلِهِ رَاضِي وَ خَشِنُوا مِنْ خَدَا بِأَسْمَاءِ أَعْمَالِي رَا كَمَا بَجَا أَوْرَدَهُ. وَ بَعْضِي كَقَوْلِهِ رَاضِي وَ خَشِنُوا مِنْ خَدَا بِأَسْمَاءِ أَعْمَالِي رَا كَمَا بَجَا أَوْرَدَهُ.

وَ بَعْضِي كَقَوْلِهِ رَاضِي وَ خَشِنُوا مِنْ خَدَا بِأَسْمَاءِ أَعْمَالِي رَا كَمَا بَجَا أَوْرَدَهُ. وَ بَعْضِي كَقَوْلِهِ رَاضِي وَ خَشِنُوا مِنْ خَدَا بِأَسْمَاءِ أَعْمَالِي رَا كَمَا بَجَا أَوْرَدَهُ.

(فَادْخُلِي فِي عِبَادِي) بَعْدَ دَاخِلِ شَوْ فِي كَلِمَةِ بِنْدِ الْبَنِي شَائِسْتَه مِنْ كَمَا ائْتِخَابُ شَدِيدٌ أَنْهَايِي كَمَا مِنْهَا رَاضِي هَسْتُمْ،
وَ ائْنِ نَسْبَتِ تَشْرِيفٌ وَ تَعْظِيمٌ اسْت.

(وَ ادْخُلِي جَنَّتِي) وَ دَاخِلِ شَوْ بَهْسْتِ چَنَانِي كَمَا شَمَا رَا بَانَ وَعْدَه دَادَمْ وَ نَعْمَتَاهِي أَنْ رَا بَرَايِ شَمَا فِي أَنْ مَهْيَا كَرْدَمْ.

النظم

وَ جِهَ ائْتِصَالِ قَوْلِهِ «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ» الْآيَةُ بِمَا قَبْلَهُ فِيهِ قَوْلَانِ (أَحَدُهُمَا) أَنَّهُ يَتَّصِلُ بِقَوْلِهِ «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ» أَي هُوَ
بِالْمُرْصَادِ لِأَعْمَالِهِمْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ مَصَالِحِهِمْ فَإِذَا أَكْرَمَ أَحَدًا مِنْهُمْ بِنَوْعٍ مِنَ النِّعَمِ الَّتِي هِيَ الصِّحَّةُ وَ السَّلَامَةُ وَ
الْمَالُ وَ الْبَنُونَ ائْتِمَحَانًا وَ ائْتِبَارًا ظَنُّ ذَلِكَ وَاجِبًا وَ إِذَا قَتَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ ظَنُّ ذَلِكَ إِهَانَةٌ لَهُ وَ إِنَّمَا يَفْعَلُ سُبْحَانَهُ جَمِيعُ
ذَلِكَ لِلْمَصَالِحِ عَنْ أَبِي مُسْلِمٍ (وَ الثَّانِي) أَنَّ الْمَعْنَى بِالْمُرْصَادِ لَهُمْ يَتَّبِعُهُ بِمَا هُوَ الْأَصْلَحُ لَهُمْ وَ أَنَّهُمْ يَظُنُّونَ أَنَّهُ يَبْتَدِئُ
عِبَادَهُ بِالْإِكْرَامِ وَ الْإِهَانَةِ وَ لَيْسَ كَذَلِكَ بَلْ هُمَا مُسْتَحْقَانِ وَ لَا يَدْخُلُ الْعِبَادَةُ تَحْتَ الْاِئْتِحْقَاقِ إِلَّا بَعْدَ التَّكْلِيفِ وَ أَمَا قَوْلُهُ
«بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ» فَوَجْهَ ائْتِصَالِهِ بِمَا قَبْلَهُ أَنَّهُ رَدَّ عَلَيْهِمْ ظَنَّهُمْ أَنَّهُ ضَيَّقَ عَلَيْهِمْ أَرْزَاقَهُمْ عَلَى وَجْهِ الْإِهَانَةِ فَبَيْنَ
سُبْحَانَهُ أَنَّ الْإِهَانَةَ لَمَا ذَكَرَهُ لَا لَمَا قَالُوهُ

ترتیب و نظم:

جهت پیوست و اتصال قول خدا (فَأَمَّا الْإِنْسَانُ ...) بما قبلش در آن دو قول است، (۱) اینکه آن متصل شود بقول خدا (إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ...) یعنی او در کمینگاه است برای اعمال آنها، بر او چیزی از مصالح ایشان مخفی نیست، پس اگر کسی را اکرام کرد از ایشان بنوعی و قسمی از نعمتهایی که آن صحت و سلامتی و مال و فرزندان است به جهت امتحان و آزمایش پندارد که این واجب بوده است، و هر گاه روزی او را تنگ گرفت پندارد که این اهانت بر او بوده و حال آنکه خداوند سبحان تمام این کارها را میکند برای مصالح. (۲) اینکه مقصود از اینکه او در کمینگاه است برای ایشان که متعبد سازد ایشان را بآنچه را که آن اصلح است برای ایشان و آنها پندارند که خداوند بندگانش را از اوّل اکرام و یا اهانت میکند و حال آنکه چنین نیست بلکه اکرام و اهانت نتیجه استحقاق است و بندگان تحت استحقاق قرار نمی‌گیرند مگر بعد از تکلیف و اما قول خدا (بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ)، پس وجه اتصال و پیوست آن بما قبلش اینست که خداوند رد کرد بر ایشان گمانشان را که خدا از جهت اهانت و خوار ساختن روزی آنها را تنگ گرفته است، پس خداوند سبحان بیان نمود که اهانت برای آنست که یاد نمود نه برای آنچه گفتند «۲»

(۱، ۲) - حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از فرات بن ابراهیم کوفی باسنادش از حضرت جعفر بن محمد (ع) روایت نموده در باره این آیه (يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ ...) تا آخر سوره، فرمود در باره علی (ع) نازل شده است.



(۹۲) سورة الليل مكية و آياتها إحدى و عشرون (۲۱)

مكية إحدى و عشرون آية بالإجماع.

فضلها

أبي بن كعب عن النبي ص قال من قرأها أعطاه الله حتى يرضى و عافاه من العسر و يسر له اليسر.

تفسيرها

لما قدم في تلك السورة بيان حال المؤمن و الكافر عقبه سبحانه بمثل ذلك في هذه السورة فاتصلت بها اتصال النظر
بالنظر فقال:

سوره و الليل

(مكي است) و باجماع مفسرين و قاريان بيست و يك آيه است.

فضيلت آن:

ابي بن كعب از پیامبر صلی الله عليه و آله و سلم روايت نموده كه هر كس آن را قرائت كند خداوند به او آن قدر
بيخشد و عطا نمايد تا راضي و خشنود شود و او را از تنگدستی عافيت دهد و توانگری را برای او آسان نمايد.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

چون خداوند در آن سوره بیان حال مؤمن و كافر را مقدم داشت و تعقيب فرمود آن را باين سوره به مثل آن پس
پیوست به آن شد اتصال و پیوست مانند بمانند پس فرمود:

[سورة الليل (۹۲): الآيات ۱ الى ۲۱]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى (۱) وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى (۲) وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى (۳) إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى (۴)

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى (۵) وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى (۶) فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى (۷) وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى (۸) وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى (۹)

فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى (۱۰) وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى (۱۱) إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى (۱۲) وَ إِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَ الْأُولَى (۱۳) فَانذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى (۱۴)

لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى (۱۵) الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلَّى (۱۶) وَ سُيَجَّبُهَا الْأَتَقَى (۱۷) الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى (۱۸) وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى (۱۹)

إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى (۲۰) وَ لَسَوْفَ يَرْضَى (۲۱)

ترجمه سوره:

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) سوگند به شب آن گه که بیوشاند (بتاریکی خود عالم را) (۲) سوگند بروز آن گه که آشکارا گردد (۳) سوگند به آنکه آفرید ز و ماده را (۴) بیگمان کوشش شما (در کردارها) پراکنده است (۵) و اما هر که (مال خود را در راه خدا) داد پرهیزکاری کرد (۶) و باور داشت کلمه نیکو (و عده عوض) را (۷) بزودی آسانی دهیم وی را برای طریقه نیکو (۸) و اما هر که (بمال خود) بخل کرد و بی نیاز دید خود را (۹) و تکذیب کرد کلمه نیکو (و عده عوض) را (۱۰) بزودی آسانی دهیم او را برای راه دشوار (۱۱) و باز ندارد عذاب را از او و مالش آن دم که بیفتد در دوزخ (۱۲) البته بعهد ما رهبری کردن است (۱۳) و بیگمان تنها از آن ماست سرای دیگر و این سرای (۱۴) و می ترسانم شما را از آتشی که زبانه می کشد (۱۵) در نیاید در آن مگر بدبخت تر (۱۶) آنکه دروغ دانست (پیامبران را و از ایمان) روی بگردانید (۱۷) و بزودی بر کنار شود از آن آتش پرهیزکارتر (۱۸) آنکه مال خود را در حالی که پاکی میجوید می دهد (۱۹) و نیست هیچکس را نزد صاحب مال نعمتی و حقی (تا آن عطا) جزایش باشد (۲۰) مگر اینکه طلب خوشنودی پروردگار خود که برتر است نماید (۲۱) و بزودی وی (بآنچه خدا بدو دهد) خوشنود گردد.

القراءة

فی الشواذ قراء النبی ص و قراءۃ علی بن ابی طالب (ع) و ابن مسعود و ابی الدرداء و ابن عباس و النهار إذا تجلی و خلق الذکر و الأُنثی بغير ما و روى ذلك عن أبی عبد الله (ع).

الحجة

قال ابن جنی: فی هذه القراءة شاهد لما أخبرنا به أبو بكر عن أبی العباس أحمد بن یحیی قراءة بعضهم و ما خلق الذکر و الأُنثی بالجر و ذلك أنه جره لكونه بدلا من ما فقراءة النبی ص شاهد بصحة ذلك.

اللغة

شتی أى متفرق علی تباعد ما بین الشیئین جدا و منه شتان أى بعد ما بینهما کبعد ما بین الثرى و الثریا و تشتت أمر القوم و شتتهم ریب الزمان و الیسرى تأنیث الأیسر و العسرى تأنیث الأعسر من الیسر و العسر و التلظى تلهب النار بشدة الإیقاد و تلظت النار تتلظى فحذف إحدى التاءین تخفیفا و قرأ ابن کثیر تلظى بتشدید التاء أدغم إحدى التاءین فی الأخرى و التجنب تصیر الشیء فی جانب من غیره.

قراءت:

در شواذ قراءت پیامبر صلی الله علیه و آله و قراءت علی بن ابی طالب علیه السلام و ابن مسعود و ابی الدرداء و ابن عباس (و النهار اذا تجلی و خلق الذکر و الأُنثی، بدون (ما) آمده، و از ابی عبد الله علیه السلام هم همین روایت شده است.

دلیل:

ابن جنی گوید: در این قراءت شاهدهی است برای چیزی که خبر داد ما را بآن ابو بکر از ابی العباس احمد بن یحیی قراءت بعض ایشان را و ما خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى بجر، و این مجرور بودن آن برای اینست که آن بدل از ماء است پس قراءت پیغمبر صلی الله علیه و آله شاهد صحّت و درستی این قراءت است.

شرح لغات:

شتی: یعنی پراکندگی و متفرّق بودن بنا بر دوری جدّی بین دو چیز و از آنست، شتّان یعنی دور است میان آنها مانند دوری آسمان از زمین و نیز از آنست، تشّت امر القوم، امر قوم پراکنده و پریشان شد، و شهم ریب الزمان، ایشان را بی وفایی و بی اطمینانی زمان از هم پاشید و پراکنده کرد.

الیسری: مؤنث الیسر و العسری مؤنث اعسر از یسر و عسر توان گری و آسانی و دشواری و تنگدستی است.

تلظّی: شعله و زبانه آتش است بشدّت گیراندن و تلظّت النار تتلظّی است، پس یکی از دو تاء حذف شده برای تخفیف.

ابن کثیر تلظّی بتشدید تاء قرائت کرده ادغام نموده یکی از دو تاء را در دیگری.

التجنب: گردیدن چیز است در جانب و کنار غیر آن چیز.

الإعراب

«وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى» أَنْ جَعَلْتَ مَا مُصَدَّرِيَّةٌ فَهِيَ فِي مَوْضِعِ الْجَرِّ وَالتَّقْدِيرُ وَ خَلَقَ الذَّكَرَ أَيَّ وَ خَلَقَهُ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى وَ إِن جَعَلْتَهَا بِمَعْنَى مَنْ فَكَذَلِكَ وَ الْحَسَنِي صِفَةٌ حَذَفَ مَوْصُوفَهَا أَيَّ وَ صَدَقَ بِالْخِصْلَةِ الْحَسَنِي وَ كَذَا الْيَسْرِي وَ الْعَسْرِي. التَّقْدِيرُ فِيهِمَا لِلطَّرِيقَةِ الْيَسْرِي وَ لِلطَّرِيقَةِ الْعَسْرِي وَ يَتَزَكَّى فِي مَوْضِعِ نَصْبِ عَلَيِّ الْحَالِ وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مَنْصُوبٌ الْمَوْضِعِ أَوْ مَرْفُوعًا عَلَيَّ تَقْدِيرِ حَذَفَ أَنْ أَيَّ لِأَنَّ يَتَزَكَّى فَحَذَفَ اللَّامَ فَصَارَ أَنْ يَتَزَكَّى ثُمَّ حَذَفَ أَنْ أَيْضًا كَمَا فِي قَوْلِ طَرْفَةَ:

أَلَا أَيُّهَا الزَّاجِرِيُّ أَحْضَرَ الْوَعْيُ وَ أَنْ أَشْهَدُ اللَّذَاتِ هَلْ أَنْتَ مَخْلُودِي

رَوَى أَحْضَرَ بِالرَّفْعِ وَ النَّصْبِ «وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى» مِنْ نِعْمَةِ الْجَارِ وَ الْمَجْرُورِ فِي مَوْضِعِ رَفْعٍ، وَ مِنْ مَزِيدَةٍ لِتَأْكِيدِ النَّفْيِ وَ إِفَادَةِ الْعُمُومِ وَ تَجْزَى جُمْلَةٌ مَجْرُورَةٌ الْمَوْضِعِ لِكُونِهَا صِفَةٌ لِنِعْمَةٍ وَ التَّقْدِيرُ مِنْ نِعْمَةٍ مَجْزِيَّةٍ وَ إِن شَتَّتْ كَانَتْ مَرْفُوعَةٌ الْمَوْضِعِ عَلَيَّ مَحَلِّ كَوْنِهِ مِنْ نِعْمَةٍ وَ التَّقْدِيرُ وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ نِعْمَةٌ مَجْزِيَّةٌ وَ ابْتِغَاءَ مَنْصُوبٍ لِأَنَّهُ مَفْعُولٌ لَهُ وَ الْعَامِلُ فِيهِ يُوْتَى أَيَّ وَ مَا يُوْتَى مَالَهُ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ أَيَّ لَطَلَبِ ثَوَابِ رَبِّهِ وَ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مَجَازَةً لِيَدَّ قَدْ أُسْدِيَّتْ إِلَيْهِ.

اعراب:

وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ إِنْ مَرَدُّهُمَا إِلَىٰ بَيْتِ رَبِّكَ فَيَكْتُمُونَ لَهُمَا مَاتَ وَتَمَرَّتْ لَهُمَا وَكَمَّ بِهَا لَدُونَهُ لَو وَحَدَّ عَلَيْنَا آيَاتُهُ ثُمَّ فَتَنَّا قَبِيلَهُ أَنْ يُعِيقُوا وَجْهَ رَبِّهِمْ إِنَّهُم كَانُوا شَاقِقِينَ ﴿١٠٠﴾ وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ إِنْ مَرَدُّهُمَا إِلَىٰ بَيْتِ رَبِّكَ فَيَكْتُمُونَ لَهُمَا مَاتَ وَتَمَرَّتْ لَهُمَا وَكَمَّ بِهَا لَدُونَهُ لَو وَحَدَّ عَلَيْنَا آيَاتُهُ ثُمَّ فَتَنَّا قَبِيلَهُ أَنْ يُعِيقُوا وَجْهَ رَبِّهِمْ إِنَّهُم كَانُوا شَاقِقِينَ ﴿١٠٠﴾

و الحسنی: صفت موصوف محذوف است یعنی و صدق بالخصله - لحسنی و همین طور یسری و عسری تقدیر در آن دو للطریقه البیسری للطریقه العسری، و یتزکی در موضع نصب است بر حالیت، و ممکن است منصوب الموضع یا مرفوع الموضع باشد بنا بر تقدیر حذف این یعنی لان یتزکی پس لام حذف شده پس ان یتزکی گردیده، سپس (ان) نیز حذف شده چنان چه در قول طرفه حذف شده است

ای کسی که مرا از ورود جنگها منع میکنی و شهود لذات قدرت ندارد که مرگ را از من دفع کند آیا تو ابدیت بمن میدهی شاهد این بیت حذف ان است از احضر و تقدیرش ان احضر الوغی بوده، و احضرم برفع خوانده شده و هم بنصب و مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ، من نعمه جار و مجرور در موضع رفع است و من زایده است برای تأکید نفی و افاده عموم، و تجزی جمله مجروره الموضع است برای اینکه آن صفت برای نعمت است و تقدیرش و من نعمته مجزیه است و اگر خواستی مرفوعه الموضع و محل باشد بنا بر محل قول خدا من نعمه و تقدیرش و ما لا حد عنده نعمه مجزیه است، و ابتغاء منصوب است برای اینکه آن مفعول له است و عامل در آن یؤتی است یعنی و ما یؤتی ما له الا ابتغاء وجه ربّه یعنی برای طلب ثواب پروردگارش کرد نه برای مجازات و پاداش دستی که بسوی او دراز شده است.

المعنی

«وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ» أقسم الله سبحانه بالليل إذا يغشى بظلمته النهار و قيل إذا يغشى بظلمته الأفق و جميع ما بين السماء و الأرض و المعنى إذا أظلم و ادلهم و أغشى الأنام بالظلام لما فى ذلك من الهول المحرك للنفس بالاستعظام «وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ» أى بأن و ظهر من بين الظلمة و فيه أعظم النعم إذ لو كان الدهر كله ظلاما لما أمكن الخلق طلب معاشهم و لو كان ذلك كله ضياء لما انتفعوا بسكونهم و راحتهم فلذلك كرر سبحانه ذكر الليل و النهار فى السورتين لعظم قدرهما فى باب الدلالة على مواقع حكمته «وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ» أى و الذى خلق عن الحسن و الكلبى و على هذا يكون ما بمعنى من و قيل معناه خلق الذكر و الأنثى عن مقاتل قال مقاتل و الكلبى: الذكر و الأنثى آدم و حواء (ع) و قيل أراد كل ذكر و أنثى من الناس و غيرهم

«إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى» هذا جواب القسم و المعنى أن أعمالكم لمختلفة فعمل للجنة و عمل للنار عن ابن عباس و قيل أن سعيكم لمتفرق فساع في فكاك رقبتك و ساع في هلاكه و ساع للدنيا و ساع للعقبى

تفسیر:

(وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى) خداوند سبحان سوگند یاد کرده بشب آن گاه که تاریکی آن بیوشاند روز را، و بگفته بعضی آن گاه که بتاریکی خود افق را و تمام آنچه میان زمین و آسمان است پوشانید، و مقصود اینست که آن گاه که تاریکی کرد و پرده سیاهی بر عالم کشید و تاریکی مردم را پوشانید، برای آنچه در آنست از ترسی که تحریک کننده نفس است به بزرگ شمردن.

(وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى) یعنی روشن و ظاهر شد از میان تاریکی، و در این آیه است بزرگترین نعمتها زیرا اگر تمام روزگار تاریک و شب باشد هر آینه مخلوق را ممکن نباشد که اسباب و وسایل زندگی خود را طلب کنند و اگر تمام روزگار هم نور و روشنایی باشد بسکون و راحتی هم منتفع و بهره‌مند نشوند، و برای همین خداوند سبحان تکرار فرمود ذکر شب و روز لیل و نهار را در این دو سوره برای بزرگی قدر آنها در باب دلالت بر موارد حکمت و مصلحت حق تعالی.

(وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى) حسن و کلبی گویند: یعنی قسم به آن کسی که ایجاد کرد و آفرید نر و ماده را، و بنا بر این ما بمعنای من است و بگفته مقاتل یعنی آفریدن مرد و زن.

مقاتل و کلبی گویند: ذکر و انثی آدم و حواء علیهما السلامند، و بگفته بعضی اراده نموده هر نر و ماده از انسان و غیر آن را.

(إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى) ابن عباس گوید: این جواب قسم است و مقصود این است که اعمال شما هر آینه مختلف میباشند، پس عملی برای بهشت است و عملی برای جهنم.

و بعضی گفته‌اند: که سعی و کوشش شما هر آینه پراکنده است پس کوشش کننده است در آزادی خودش از آتش و سعی کننده‌ای است در هلاکت خود و سعی هست برای دنیا و کوشایی هست برای آخرت.

و روى الواحدى بالإسناد المتصل المرفوع عن عكرمة عن ابن عباس أن رجلا كانت له نخلة فرعها فى دار رجل فقير ذى عيال و كان الرجل إذا جاء فدخل الدار و سعد النخلة ليأخذ منها التمر فربما سقطت التمرة فيأخذها صبيان الفقير فينزل الرجل من النخلة حتى يأخذ التمر من أيديهم فإن وجدها فى أحدهم أدخل إصبعه حتى يأخذ التمرة من فيه فشكا ذلك الرجل إلى النبي ص و أخبره بما يلقي من صاحب النخلة فقال له النبي ص اذهب و لقي رسول الله ص صاحب النخلة فقال تعطينى نخلتك المائلة التى فرعها فى دار فلان و لك بها نخلة فى الجنة فقال له الرجل إن لى نخلا كثيرا و ما فيه نخلة أعجب إلى تمرة منها قال ثم ذهب الرجل فقال رجل كان يسمع الكلام من رسول الله ص يا رسول الله أ تعطينى ما أعطيت الرجل نخلة فى الجنة إن أنا أخذتها قال نعم فذهب الرجل و لقي صاحب النخلة فساومها منه فقال له أشعرت أن محمدا أعطانى بها نخلة فى الجنة فقلت له يعجبني تمرتها و إن لى نخلا كثيرا فما فيه نخلة أعجب إلى تمرة منها فقال له الآخر أ تريد بيعها فقال لا إلا أن أعطى ما لا أظنه أعطى قال فما مناك قال أربعون نخلة فقال الرجل جئت بعظيم تطلب بنخلتك المائلة أربعين نخلة ثم سكت عنه فقال له أنا أعطيك أربعين نخلة فقال له اشهد إن كنت صادقا فمر إلى أناس فدعاهم فأشهد له بأربعين نخلة ثم ذهب إلى النبي ص فقال يا رسول الله إن النخلة قد صارت فى ملكى فهى لك فذهب رسول الله ص إلى صاحب الدار فقال له النخلة لك و لعيالك فأنزل الله تعالى «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى» السورة

واحدى باسناد متصل و مرفوع خود از عكرمه از ابن عباس روایت کرده كه مردى درخت خرمايى داشت در خانه مرد فقير عيالمندى و مرد ناگاه و سرزده داخل خانه ميشد و از درخت خرما بالا ميرفت كه از آن خرما بچيند، و چه بسا ميشد خرمايى ميفتاد و بجههاى آن مرد فقير بر ميداشتند، پس آن مردك از درخت پائين آمده و خرما را از دست اطفال آن مرد ميگرفت و اگر ميديد كه در دهان خود گذارده اند انگشت در دهن بچه نموده و از حلق و گلوى آنها بيرون مى آورد.

پس آن مرد فقير به پيغمبر صلى الله عليه و آله شكايه نمود و به آن حضرت خبر داد كه صاحب درخت خرما چه با او و بجههاى او ميكند.

پيغمبر (ص) باو فرمود، برود پس صاحب درخت خرما را ديد و فرمود آيا ميدهى بمن درخت خرمايى كه شاخه اش در خانه فلانى و يا خم شده بخانه او و براى تو عوض آن درخت خرمايى در بهشت باشد، گفت من درختان خرمايى بسيارى دارم كه در ميان آنها هيچ درختى فرمايش بهتر از آن نيست، گويد سپس آن مرد رفت و مردى بود كه

سخنان پیغمبر صلی الله علیه و آله را میشنید به آن حضرت عرض کرد آیا آن وعده‌ای که بصاحب درخت دادی که درخت خرمایی در بهشت باو دهی بمن عطا میکنی اگر من آن درخت خرما را بگیرم، فرمود آری، پس آن مرد رفت و صاحب درخت را دید و از او خریداری کرد، پس گفت آیا دانستی که محمد در عوض آن بمن درختی در بهشت عطا فرمود، و من گفتم خرمای آن مرا سخت بآن علاقه‌مند کرده است و من درخت خرمای فراوانی دارم که در میان آنها خرمایی بزیبایی و خوبی آن نیست، باو گفت آیا آن را میفروشی گفت نه مگر آنکه داده شود چیزی که گمان نمیکنم بدهند، گفت بگو مقصودت چیست گفت چهل درخت خرما، پس آن مرد گفت بیک درخت خم شده و کج چهل درخت خرما میخواهی گفت آری، گفت شاهد بیار اگر راست می‌گویی، پس عدّه‌ای از مردم را دید که گواهی دهند برای او بچهل درخت خرما سپس رفت خدمت پیغمبر (ص) و عرض کرد یا رسول الله، درخت خرمای مذکور در ملک من قرار گرفت و من آن را تقدیم بشما کردم، پس پیغمبر (ص) درب منزل صاحب خانه آمد و فرمود این درخت خرما برای تو و عیال تو است. پس خداوند نازل فرمود: (وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى) تا آخر سوره

و عن عطاء قال اسم الرجل أبو الدحداح «فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَ اتَّقَى» هو أبو الدحداح «وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى» و هو صاحب النخلة و قوله «لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى» و هو صاحب النخلة «وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى» هو أبو الدحداح «وَ لَسَوْفَ يَرْضَى» إذا دخل الجنة

قال و كان النبي ص يمر بذلك الحش و عذوقه دانية فيقول عذوق و عذوق لأبي الدحداح في الجنة

و عن ابن الزبير قال أن الآية نزلت في أبي بكر لأنه اشترى المماليك الذين أسلموا مثل بلال و عامر بن فهيرة و غيرهما و أعتقهم و الأولى أن تكون الآيات محمولة على عمومها في كل من يعطي حق الله من ماله و كل من يمنع حقه سبحانه

و روى العياشي ذلك بإسناده عن سعد الإسكاف عن أبي جعفر (ع) قال «فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ» مما أتاه الله «وَ اتَّقَى وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى» أي بأن الله يعطي بالواحد عشرا إلى كثير من ذلك و في رواية أخرى إلى مائة ألف فما زاد «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى» قال لا يريد شيئا من الخير إلا يسره الله له «وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ بِمَا أَتَاهُ اللَّهُ وَ اسْتَغْنَى وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى» بأن الله يعطي بالواحد عشرا إلى أكثر من ذلك و في رواية أخرى إلى مائة ألف فما زاد «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى» قال لا يريد شيئا من الشر إلا يسره الله له قال ثم قال أبو جعفر (ع) «وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى» أما و الله ما تردى من جبل و لا تردى من حائط و لا تردى في بئر و لكن تردى في نار جهنم

عطاء گوید که اسم آن مرد ابو الدحداح بود. (فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى) و اما ابو الدحداح که بخشید و پرهیزکاری کرد، وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَعْنَى وَ أَمَّا آنکه بخل ورزید و بینیزی طلب کرد او صاحب درخت خرما بود، و قول خدا، لا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى او صاحب درخت خرما وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى او ابو الدحداح است، وَ لَسَوْفَ يَرْضَى آن گه که داخل بهشت شد گوید و پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ باین خانه می گذشت در حالی که خوشه خرما آن رسیده بود، پس میفرمود عذوق عذوق خرما خرما برای ابی الدحداح است در بهشت و از ابن زبیر است که گوید آیه نازل شد در باره ابی بکر زیرا او خرید برده گان و غلامانی که اسلام آوردند مانند بلال و عامر بن فهیره و غیر آنها را و آزاد نمود ایشان را و بهتر اینست که آیات مذکوره حمل شود بر عموم خودش در هر کسی که حق خدا را از مالش عطا کند و یا هر کس که منع میکند حق خدای سبحان را و عیاشی روایت کرده این را از سعد اسکافی از ابی جعفر باقر (ع) فرمود: فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ، و اما کسی که بدهد از آنچه را که خدا با و داده و پرهیزکاری کند، و تصدیق بنیکویی، یعنی به اینکه خدا عطا کند او را به یک حسنه ده حسنه تا بیشتر از این بیکی صد تا و هزار تا، و در روایت دیگر تا صد هزار تا و بیشتر (هزار هزار تا).

(فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى) گوید: اراده نمی کند چیزی از خیر را مگر اینکه خداوند برای او آسان فرماید، و اما کسی که بخل کند و امساک نماید از آنچه را که خدا با و داده و طلب توانگری و بینیزی کرده و تکذیب کند جمله نیکو به اینکه خدا عوض با و دهد بجای یکی ده تا بیشتر از این صد تا و هزار تا و به روایت دیگر تا ده هزار تا و بیشتر (هزار هزار تا) فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى فرمود چیزی را اراده نمی کند از شر مگر خدا برای او آسان کند گوید، سپس حضرت باقر علیه السلام فرمود: و باز نمیدارد عذاب را از او و مال او آن دم که بیفتد در دوزخ بدانید بخدا سوگند نمی افتد از کوهی و نه از دیواری و نه در چاهی و لیکن می افتد در آتش دوزخ.

فعلى هذا يكون قوله «وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى» معناه بالعدة الحسنی و هو قول ابن عباس و قتادة و عكرمة و قيل بالجنة التي هي صواب المحسنين عن الحسن و مجاهد و الجبائي و قوله «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى» معناه فسنهون عليه الطاعة مرة بعد مرة و قيل معناه سنهيوه و نوفقه للطريقة اليسرى أى سنسهل عليه فعل الطاعة حتى يقوم إليها بجد و طيب نفس و قيل معناه سنيسره للخصلة اليسرى و الحالة اليسرى و هو دخول الجنة و استقبال الملائكة إياه بالتحية و البشرية و قوله «وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ» أى ضن بماله الذى لا يبقى له و بخل بحق الله فيه «وَ اسْتَعْنَى» أى التمس الغنى بذلك المنع لنفسه و قيل معناه أنه عمل عمل من هو مستغن عن الله و عن رحمته «وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى» أى بالجنة و الثواب و الوعد

و بالخلف «فَسُنِّيَسْرُهُ لِّلْعُسْرِي» هو على مزاجه الكلام و المراد به التمكين أى نخلى بينه و بين الأعمال الموجبة للعذاب و العقوبة

پس بنا بر این معنی میباشد قول خدا (وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى) یعنی به وعده نیکو و آن گفته ابن عباس و قتاده و عکرمه است.

حسن و مجاهد و جبائی گویند: (بالحسنی) یعنی به بهشتی که آن ثواب نیکوکارانست. و قول خدا:

(فَسُنِّيَسْرُهُ لِّلْيُسْرَى) یعنی پس بر او آسان کنیم طاعت را پی در پی و بگفته بعضی یعنی بزودی آماده کنیم او را و موقّق نمائیم وی را برای راه سهل و آسان یعنی بزودی بر او آسان نمائیم فعل طاعت را تا برای انجام آن قیام کند بجدیت و خوشی و پاکی نفس و خاطر.

و بعضی گفته اند: یعنی بزودی آسان کنیم او را بخصلت توانگری و حالت توانایی و آن داخل شدن بهشت و استقبال فرشتگانست از او به تحیّت و بشارت، و قول خدا:

(وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ) یعنی امساک کند بمالی که برای او باقی نماند و بخل بورزد بحق الله در مالش.

(وَ اسْتَغْنَى) یعنی التماس کند توانگر بتوانگریش اینکه منع کند از نفس خودش و بگفته بعضی یعنی اینکه او عمل کند عمل کسی که او از خدا و رحمت او بینیاز است.

(وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى) و تکذیب کند بجمله نیکو یعنی به بهشت و ثواب و وعده عوض بسیار تکذیب کند.

(فَسُنِّيَسْرُهُ لِّلْعُسْرَى) آن بنا بر جفت گرفتن کلام است، و مقصود به آن تمکین است، یعنی ما خالی و بی مانع میکنیم بین او و بین اعمالی که موجب عذاب و عقوبت میشود.

«وَ مَا يُعْنَى عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى» أى سقط فى النار عن قتادة و أبى صالح.

و قيل إذا مات و هلك عن مجاهد و قيل للحسن أن فلانا جمع مالا فقال هل جمع لذلک عمرا قالوا لا قال فما تصنع الموتى بالأموال

«إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ» معناه إن علينا لبيان الهدى بالدلالة عليه فأما الاهتداء فإليكم أخبر سبحانه أن الهدى واجب عليه و لو جاز الإضلال عليه لما وجب الهداية قال قتادة: معناه أن علينا بيان الطاعة و المعصية «وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَ الْأُولَىٰ» و إن لنا ملك الآخرة و ملك الأولى فلا يزيد في ملكنا اهتداء من اهتدى و لا ينقص منه عصيان من عصى و لو نشاء لمنعناهم عن ذلك قسرا و جبرا و لكن التكليف اقتضى أن نمنعهم بيانا و أمرا و زجرا

(وَ مَا يُعْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى) قتاده و ابی صالح گویند، باز نمیدارد او را مال او از اینکه سقوط در آتش کند.

مجاهد گوید: آن گاه که مرد و هلاک شد مال او وی را از منع از مردن و هلاکت نمیکنند.

بحسن گفتند که فلانی مالی جمع کرده است گفت آیا برای این عمری هم جمع کرده است گفتند نه، گفت پس مردگان با اموال چه میکنند.

(إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ) یعنی برای ما بیان هدایت و رهنمایی بر آنست و اما راهنما و هدایت یافتن پس با شماست، خداوند سبحانه خبر داد که هدایت واجب است بر او و اگر گمراهی جایز بود بر او هر آینه هدایت واجب نبود.

قتاده گوید: یعنی بر ماست بیان طاعت (نماز و روزه و حج و زکات و غیره) و بیان معصیت (زنا و شراب مسکر و ...).

(وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَ الْأُولَىٰ) و بدرستی که بر ماست ملک آخرت و ملک دنیا و زیاد نمیشود در ملک و سلطنت ما هدایت یافتن کسی که هدایت یافته و کم نمیکند از پادشاهی و ملک ما معصیت و گناه کسی که عصیان نموده است و اگر ما میخواستیم هر آینه منع میکردیم ایشان را از گناه جبرا و قهرا و لیکن ایجاب و اقتضا کرد که ایشان را از جهت امر و نهی منع نمائیم،

ثم خوف سبحانه العادل عن الهدى فقال «فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى» أي خوفكم نارا تتلهب و تتوهج و تتوقد «لا يَصْلَاهَا» أي لا يدخل تلك النار و لا يلزمها «إِلَّا الْأَشْقَى» و هو الكافر بالله «الَّذِي كَذَّبَ» بآيات الله و رسله «وَ تَوَلَّى» أي أعرض عن الإيمان «وَ سُبِّحْنَاهَا» أي سيجنب النار و يجعل منها على جانب «الْأَتَقَى» المبالغ في التقوى «الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ» أي ينفقه في سبيل الله «يَتَزَكَّى» يطلب أن يكون عند الله زكيا لا يطلب بذلك رياء و لا سمعة

سپس خداوند سبحانه بيم داد کسی را که عدول و اعراض از هدایت کند به اینکه فرمود:

(فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى) یعنی ما ترسانیدیم و بیم دادیم شما را از آتشی که شعله و زبانه دارد.

(لَا يَصْلَاهَا) یعنی داخل این آتش نمیشود و مقیم در آن نمیگردد.

(إِلَّا الْأَشْقَى) مگر بدبخت‌تر و آن کافر بخداست.

(الَّذِي كَذَّبَ) آنکه تکذیب کرد آیات خدا و رسولان او را.

(وَتَوَلَّى) یعنی: اعراض از ایمان نمود.

(وَسَيُجَنَّبُهَا) یعنی: بزودی دوری میکند آتش را و از آن به کناری قرار میگیرد.

(الْآتِقَى) پرهیزگارت.

(الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ) آنکه مالش را در راه خدا انفاق میکند.

(يَتَزَكَّى) میکوشد که در نزد خدا پاک باشد و باین انفاقش ریا و خود نمایی و شهرت را نمیخواهد.

قال القاضي: قوله «لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى» لا يدل على أنه تعالى لا يدخل النار إلا الكافر على ما يقوله الخوارج وبعض المرجئة و ذلك لأنه نكر النار المذكورة و لم يعرفها فالمراد بذلك أن نارا من جملة النيران لا يصلها إلا من هذه حاله و النيران دركات على ما بينه سبحانه في سورة النساء في شأن المنافقين فمن أين عرف أن غير هذه النار لا يصلها قوم آخرون و بعد فإن الظاهر من الآية يوجب أن لا يدخل النار إلا من كذب و تولى و جمع بين الأمرين فلا بد للقوم من القول بخلافه لأنهم يوجبون النار لمن يتولى عن كثير من الواجبات و إن لم يكذب و قيل أن الأتقى و الأشقى المراد بهما التقى و الشقى كما قال طرفة:

تمنى رجال أن أموت و إن أمت فتلك سبيل لست فيها بأوحد

أراد بواحد

قاضي گوید: قول خدا، لا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى، دلالت ندارد بر اینکه خدای تعالی داخل آتش نمیکند مگر کافر را بنا بر آنچه را بعضی از خوارج و مرجئه «۱» میگویند و این مطلب برای این است که خداوند

نار و آتش ذکر شده را نکره آورده، و آن را معرفّی نکرده پس مقصود باین است که (نارا) از جمله آتشهاست که نمی‌رسد بآن و یا نمی‌افتد در آن مگر کسی که حال او چنین باشد.

و آتش درکات دارد بنا بر آنچه را که بیان فرمود خداوند سبحان آن را در سوره نساء در شأن منافقان، پس از کجا دانسته شده که غیر از این آتش را قوم و مردم دیگر وارد نمیشوند.

و بعد از این، پس بدرستی که ظاهر از آیه ایجاب میکند که داخل آتش نشود مگر کسی که تکذیب نمود خدا و اعراض از ایمان نمود و جمع بین دو امر هم چنین اقتضا میکند، پس برای قوم خوارج و مرجئه چاره‌ای نیست مگر اینکه خلاف این را بگویند برای اینکه ایشان آتش را واجب می‌دانند برای کسی که از بسیاری از واجبات اعراض کند و گرچه تکذیب نکند آن را.

و بعضی گفته‌اند که مقصود از اتقی، تقی پرهیزکار و از اشقی و شقی بدبخت است چنانچه طرفه گوید:

آرزو میکنند مردانی که من بمیرم و اگر من مردم پس این راهیست که همه خواهند رفت و من در این راه تنها نیستم شاهد این بیت کلمه اوحد است که بمعنای واحد آمده است.

(۱) - خوارج فرقه‌ای از مسلمین هستند که در قضیه حکمیت بر علیه حضرت امیر المؤمنین خلیفه بلا فصل و مظلوم پیامبر (ص) خروج کردند و با اینکه خودشان اصرار بحکمیت نمودند ولی بعد از تحکیم گفتند لا حکم الا لله و با آن حضرت در نهروان جنگیدند و آنها چهار هزار نفر بودند که جز ده نفر همگی کشته شدند و از آنها اشعث بن قیس کندی و ذو الندیه جد احمد بن حنبل امام فرقه حنابله بوده و یکی از آنها عبد الرحمن بن ملجم مرادی قاتل علی علیه السلام اشقی الاولین و الآخین است.

و مرجئه یکی دیگر از فرق مسلمین است که در عصر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پیدا شده و ابو حنیفه رئیس حنفی مذهب هم متمایل باین مذهب بوده است و این فرقه قائل بحد وسط نیستند و میگویند مردم یا مؤمن هستند و یا کافر، فساق را ملحق بکفار میدانند. (مترجم)

ثم وصف سبحانه الأتقى فقال «وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى» أى و لم يفعل الأتقى ما فعله من إيتاء المال و إنفاقه فى سبيل الله ليد أسديت إليه يكافئ عليها و لا ليد يتخذها عند أحد من الخلق «إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى» أى و لكنه فعل ما فعل يبتغى به وجه الله و رضاه و ثوابه و إنما ذكر الوجه طلبا لشرف الذكر و المعنى إلا الله و لا ابتغاء ثواب الله «وَلَسَوْفَ يَرْضَى» أى و لسوف يعطيه الله من الجزاء و الثواب ما يرضى به فإنه يعطيه كل ما تمنى و لم يخطر بباله فيرضى به لا محالة.

سپس خداوند سبحان توصیف نمود، الاتقى را و فرمود:

(وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى) یعنی اتقى مالش را در راه خدا انفاق و صرف نکرده برای دستی که سودی باو رسانیده که تلافی کند بر آن و نه برای دستی که بگیرد آن را در پیش یکی از مردم.

(إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى) مگر برای طلب کردن و خواستن رضای خدا یعنی و لیکن اتقى و پرهیزکار آنچه کرده طلب میکند رضایت و خشنودی و ثواب خدا را و ذکر وجه نموده برای شرافت آن و مقصود نمی خواهد مگر برای خدا و خواستن ثواب خدا.

(وَلَسَوْفَ يَرْضَى) یعنی و هر آینه بزودی خدا باو عطا فرماید از جزاء و پاداش آن قدری که بآن خوشنود شود، پس قطعا عطا فرماید او را هر چه آرزو کند و هر چه را که بقلبش خطور نکرده باشد پس بیگمان بآن راضی شود.

(۹۳) سورة الضحیٰ مکیة و آیاتها إحدى عشرة (۱۱)

إحدى عشر آية بالإجماع.

فضلها

أبی بن کعب عن النبی ص قال و من قرأها کان ممن یرضاه الله و لمحمد ص أن یشفع له و له عشر حسنات بعدد کل یتیم و سائل.

تفسیرها

ختم الله سبحانه تلك السورة بأن الأتقی یعطیه من الثواب ما به یرضی و افتتح هذه السورة بأنه یرضی نبیه بما یؤتیه یوم القيامة من الكرامة و الزلفی فقال:

سوره و الضحیٰ

مکیست و باتفاق قاریان و مفسرین یازده آیه است.

فضیلت آن:

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود هر کس آن را قرائت کند می باشد از افرادی که خدا از او راضی است و برای (حضرت) محمد صلی الله علیه و آله است که او را شفاعت نماید و برای او به عدد هر طفل یتیم و سائلی ده حسنه خواهد بود.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

چون خداوند سبحان آن سوره را پایان داد به اینکه اتقی را آن قدر ثواب بدهد تا راضی شود، این سوره را افتتاح نمود به اینکه پیامبرش را خوشنود نماید به آنچه به او در روز قیامت از کرامت و مقام عطا نماید پس فرمود:

[سورة الضحی (۹۳): الآيات ۱ الى ۱۱]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ الضُّحَى (۱) وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى (۲) مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى (۳) وَاللَّآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى (۴)

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (۵) أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى (۶) وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى (۷) وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى (۸)
فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ (۹)

وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ (۱۰) وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۱۱)

ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) سوگند بچاشتگاه (۲) سوگند به شب آن گاه که تاریک شود (۳) فرو نگذاشته است تو را پروردگارت و دشمن نگرفته (تو را) (۴) و البته سرای دیگر بهتر است برای تو از سرای دنیا (۵) و بزودی بدهد تو را پروردگارت (مقام شفاعت و کرامتها) پس خوشنود شوی (۶) آیا نیافت تو را کودک بی پدر، پس جای داد تو را (۷) و یافت ترا (از معالم نبوت) راه گم کرده پس رهبری کرد (۸) و یافت تو را تهی دست پس توانگر کرد (۹) و اما یتیم را قهر مکن (بر او ستم روا مدار (۱۰) و اما تهیدست سؤال کننده را محروم مساز (۱۱) و اما بنعمت پروردگارت حدیث کن.

القراءة

فی الشواذ عن النبی ص و عروة بن الزبیر ما ودعک بالتخفیف

و القراءة المشهورة بالتشديد و عن أشهب العقيلي فأوى بغير مد و عن ابن أبي السميع عيلا بالتشديد

و عن النخعي و الشعبي فلا تكهر بالكاف و كذلك هو في مصحف عبد الله.

الحجة

قال ابن جنی: ودع بالتخفيف يقل استعماله و قال سيبويه: استغنوا عن وزر و ودع بقولهم ترك و أنشد أبو علي ذلك في شعر أبي الأسود قوله:

ليت شعري عن خليلي ما الذي غاله في الحب حتى ودعه

و أما قوله فأوى فإنه من أويته أي رحمته و أما عيلا فإنه فيعمل من العيلة و هي الفقر و هو مثل العائل و معناها ذو العيلة من غير جدة يقال عال الرجل يعيل عيلة إذا كثر عياله و افتقر قال الشاعر:

و ما يدرى الفقير متى غناه و ما يدرى الغني متى يعيل

أي متى يفتقر و أما الكهر فهو مثل القهر و العرب قد تعاقب بين القاف و الكاف و في حديث معاوية بن الحكم الذي تكلم في الصلاة قال ما كهرني و لا ضربني.

قرائت:

در قرائت شواذ و نادره از پیغمبر صلی الله علیه و آله و عروه بن زبیر رسیده ما ودعک بتخفيف و قرائت مشهور ما ودعک بتشدید است، و از اشهب عقیلی فاوی بدون مد ذکر شد و از ابن سمیع، عیلا با تشدید نقل شده، و از نخعی و شعبی فلا تکهر بكاف و در مصحف عبد الله هم همین طور است.

دلیل:

ابن جنی گوید: ودع بتخفيف استعمالش کم میشود، و سيبويه گوید بقولشان ترك از گفتن و ذرو، ودع بینياز شده اند، و ابو علی در این موضوع انشاد کرده شعر ابی الاسود را:

ای کاش میدانستم از خلیل و دوست من چه چیز او را در محبت فریب داد و اغفال کرد تا ترك گفت، شاهد این بیت کلمه ودعه است بتخفيف آمده.

و اما قول خدا، فأوی، پس آن از آویه است یعنی رحمت کردم بر او و اما عیلا، پس آن فیعل از عیله و آن بمعنای فقر است و آن مثل عائل است و معنای هر دو صاحب عیال و عیال مند است بدون توانگری، می گویند عال الرجل يعيل عیله، یعنی عیال و نان خور او زیاد، و فقیر و محتاج شد، شاعر گوید:

و نمیداند فقیر توانگری و بینبازی او کی و کجاست، و نمیداند شخص توانگر و مالدار چه وقت فقیر و محتاج میشود، شاهد این بیت کلمه یعیل است که بمعنای فقر و نیازمندیست.

و اما فلا تکهر پس آن مانند فَلَا تَقْهَرُ است و عرب گاهی از دنبال قاف کاف میآورد و در حدیث معاویه بن حکم که در نمازش سخن گفت آمده که گفت ما کهرنی و لا ضربنی بمن قهر نکرد و مرا نزد.

اللغة

السجو السكون يقال سجى يسجو إذا هدئ و سكن و طرف ساج و بحر ساج قال الأعشى:

فما ذنبنا إذ جاش بحر ابن عمكم و بحرک ساج لا یواری الدعامصا

و قال الآخر:

یا حبذا القمرء و اللیل الساج و طرق مثل ملائ النساج

و القلی البغض إذا كسرت القاف قصرت و إذا فتحت مددت قال:

علیک سلام لا مللت قریبة و ما لک عندی إن نأیت قلاء

و نهرة و انتهرة بمعنی و هو أن یصبح فی وجه السائل الطالب للرفد.

شرح لغات:

السجو: بمعنای سکون و استراحت است میگویند سجی یسجو آن گاه که رهنمونی شد و ساکن گردید و طرف ساج و بحر ساج، اعشی گوید:

پس گناه ما چیست آن گاه که دریای پسر عموی شما جوش کرد و مضطرب شد و حال آنکه دریای تو آرام است که دعا مص را پنهان نمیکند در زیر آب، و دیگری گوید:

ای چه قدر نیکوست مهتاب و شب آرام و ساکن و راههایی که مانند پرده نساج باشد، شاهد این بیت کلمه ساج است که بمعنای آرام و ساکن است.

القلی: بمعنای بغض و دشمنی است وقتی کسر داده شود با الف مقصور خوانده میشود قلی و وقتی مفتوح شود با الف ممدود خوانده میشود (قلا) گوید:

درود و سلام بر تو که ملول نکردی نزدیک خود را و مال تو نزد من است اگر قصد جدایی و دشمنی کرده‌ای نهره و انتهره، بیک معنی است، و آن اینست که در صورت سائل و گدا داد زده و پرخاش شود.

الإعراب

«وَمَا قَلَىٰ» آى و ما قلاک و کذلک قوله «فَأَوَىٰ» «فَأَغْنَىٰ» تقدیره فَاوَاک فَاغْنَاک فالْمَفْعُولُ فِى هَذِهِ الْآيَةِ مَحْذُوفٌ وَقَالَ «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ» و لم يقل و يعطینک و إن كان جواب القسم لأن النون إنما تدخل لتؤذن بأن اللام لام القسم لا لام الابتداء و قد حصل هاهنا العلم بأن هذه اللام للقسم لا للابتداء لدخوله على سوف و لام الابتداء لا تدخل على سوف لأن سوف تختص بالأفعال و لام الابتداء إنما تدخل على الأسماء «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ» تقدیره فمهما یکن من شیء فلا تقهر الیتیم ثم أقيم أما مقام الشرط فحصل أما فلا تقهر الیتیم ثم قدم المفعول على الفاء كراهة لأن يكون الفاء التى من شأنها أن تكون متبعة شيئاً فشيئاً فى أول الكلام و إن كثر يجتمع فى اللفظ مع أما فتكون على خلاف أصول كلامهم و کذلک «أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ».

اعراب:

وَمَا قَلَىٰ یعنی و ما قلاک و همین طور قول خدا فَاوَىٰ و اغنی تقدیرش فَاوَاک فاغناک است، پس مفعول در این آیه‌ها محذوف است که کاف خطاب باشد (ک) و فرمود و لَسَوْفَ يُعْطِيكَ و نه فرمود و يعطینک و اگر چه جواب قسم است برای اینکه نون قطعاً داخل میشود که اعلان کند به اینکه لام لام قسم است نه لام ابتداء و حقاً در اینجا معلوم شده به اینکه این لام برای قسم است نه لام ابتداء برای داخل آن بر سوف و لام ابتداء بر سوف داخل نمیشود برای اینکه سوف مختص به افعال است و لام ابتداء داخل بر اسماء میشود.

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ تقدیرش اینست پس تا ممکن میشود از چیزی یتیم را زجر و قهر مکن، سپس امّا قائم مقام شرط شده و حاصل شده امّا فلا تقهر الیتیم آن گاه مفعول بر فاء مقدّم شده بجهت کراهت اینکه فایى که از شأن و رتبه او نیست پیرو باشد شیئاً شیئاً در اول کلام و اینکه جمع شود در لفظ با امّا، پس بر خلاف اصول کلام ایشان «عرب و یا نحوها» باشد و همین طور است و امّا بنعمه ربّک فحدّث.

النزول

قال ابن عباس: احتبس الوحي عنه ص خمسة عشر يوما فقال المشركون أن محمدا قد ودعه ربه و قلاه و لو كان أمره من الله تعالى لتتابع عليه فنزلت السورة و قيل إنما احتبس الوحي اثني عشر يوما عن ابن جريج و قيل أربعين يوما عن مقاتل

و قيل إن المسلمين قالوا ما ينزل عليك الوحي يا رسول الله فقال و كيف ينزل على الوحي و أنتم لا تتقون براجمكم و لا تَقلمون أظفاركم و لما نزلت السورة قال النبي ص لجبرائيل (ع) ما جئت حتى اشتقت إليك فقال جبرائيل (ع) و أنا كنت أشد إليك شوقا و لكني عبد مأمور و ما تنتزل إلا بأمر ربك

و قيل سألت اليهود رسول الله ص عن ذى القرنين و أصحاب الكهف و عن الروح فقال سأخبركم غدا و لم يقل إن شاء الله فاحتبس عنه الوحي هذه الأيام فاغتم لشماتة الأعداء فنزلت السورة تسليية لقلبه

و قيل إن النبي ص رمى بحجر فى إصبه فقال " هل أنت إلا إصبع رميت، و فى سبيل الله ما لقيت " فمكث ليلتين أو ثلاثا لا يوحى إليه فقالت له أم جميل بنت حرب امرأة أبى لهب يا محمد ما أرى شيطانك إلا قد تركك لم أره قريبا منذ ليلتين أو ثلاث فنزلت السورة.

شأن نزول سوره:

ابن عباس گوید: وحی از پیغمبر صلی الله علیه و آله پانزده روز قطع شد، پس مشرکین مکّه گفتند که پروردگار محمد او را رها کرد، و مبعوض داشت و اگر امر او از طرف خدا بود هر آینه پی در پی باو وحی میشد، پس این سوره نازل شد ابن جریح گوید، دوازده روز قطع شد و بگفته مقاتل چهل روز وحی نرسید، و بعضی گفته اند که مسلمانها گفتند ای رسول خدا وحی بر تو نازل نمیشود، فرمود چگونه وحی بر من نازل شود و حال آنکه شما بندهای انگشتان را پاک نمیکنید، و ناخنهای خود را نمیگیرید، و چون سوره نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود نیامدی تا مشتاق بیدار تو شدم جبرئیل گفت و من اشتیاقم زیارت شما بیشتر بود و لیکن من بنده مأمورم و ما فرود نمی آئیم مگر بامر و اذن پروردگار تو.

و بعضی گفته اند: یهودیها از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند از ذی القرنین و اصحاب کهف و از روح فرمود بزودی در فردا صبح بشما خواهم گفت ولی نفرمود، ان شاء الله، پس وحی از آن حضرت در این ایام حبس شد،

پس پیامبر مغموم و غمگین شد از شماتت دشمنان، پس این سوره نازل شد برای تسلیت قلب آن حضرت و بعضی گفته‌اند: سنگی بانگشت پیامبر (ص) زدند (که آن حضرت را متألّم نمود) پس فرمود آیا تو نیستی مگر انگشتی که هدف سنگ شده و در راه خدا مصدوم شدی، پس دو شب یا سه شب گذشت که وحی به آن حضرت نرسید، پس ام جمیل دختر حرب (خواهر ابو سفیان) زن ابو لهب گفت ای محمد، نمی‌بینم شیطان تو را مگر اینکه تو را ترک نموده ندیدم او را نزدیک تو از اول دو شب یا سه شب پس سوره نازل شد.

المعنى

«وَ الضُّحَى» أقسم سبحانه بنور النهار كله من قولهم ضحى فلان للشمس إذ ظهر لها و يدل عليه قوله في مقابلته «وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى» أي سكن و استقر ظلامه و قيل إن المراد بالضحى أول ساعة من النهار و قيل صدر النهار و هي الساعة التي فيها ارتفاع الشمس و اعتدال النهار في الحر و البرد في الشتاء و الصيف و قيل معناه و رب الضحى و رب الليل إذا سجد عن الجبائي و قيل إذا سجد أي غطى بالظلمة كل شيء عن عطاء و الضحاک و قيل إذا قبل ظلامه عن الحسن «ما ودّعَكَ رَبُّكَ وَ ما قَلَى» هذا جواب القسم و معناه و ما تركك يا محمد ربك و ما قطع عنك الوحي توديعا لك و ما قلاك أي ما أبغضك منذ اصطفاك

تفسير:

(وَ الضُّحَى) خداوند سوگند یاد نمود تمام نور روز از گفته ایشان ضحی فلان للشمس آن گاه که ظاهر شود برای خورشید و دلالت میکند بر آن قول خدا در مقابل آن:

(وَ اللَّيْلِ إِذَا سَجَى) و سوگند بشب آن گاه که سیاهی آن عالم را فرا میگیرد، یعنی تاریکی آن ساکن و مستقر گردد و بگفته بعضی مقصود به ضحی ساعت اول از روز است و بگفته بعضی دیگر صدر روز و آن ساعتیست که در آن خورشید بالا آمده (وقت چاشتگاه) و موقع اعتدال روز است در گرما و سرما در تابستان و زمستان.

جبائی گوید: یعنی قسم به پروردگار چاشتگاه و پروردگار شب آن گاه که تاریکیش همه جا را بگیرد.

عطاء و ضحاک گویند: اذا سجد یعنی آن گاه بیوشاند تاریکیش هر چیز را، و بگفته حسن آن گاه که تاریکی آن اقبال کند.

(ما وَدَعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى) این جواب قسم است، و معنایش اینست که ای محمد پروردگار تو ترک نکرد تو را و وحی را از تو قطع ننموده که رها کرده باشد تو را و دشمن نداشت تو را از روزی که تو را برگزید.

«وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى» یعنی آن ثواب الآخرة و النعيم الدائم فيها خير لك من الدنيا الفانية و الكون فيها و قيل إن له ص في الجنة ألف ألف قصر من اللؤلؤ ترابه من المسك و في كل قصر ما ينبغي له من الأزواج و الخدم و ما يشتهي على أتم الوصف عن ابن عباس و قيل معناه و لآخر عمرک الذي بقى خير لك من أوله لما يكون فيه من الفتوح و النصره

(وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى) یعنی اینکه ثواب آخرت و نعمتهای دائمی در آن برای تو بهتر است از دنیای فانیه و بودن در آن.

ابن عباس گوید: یعنی اینکه برای آن حضرت در بهشت هزار هزار (یک میلیون) قصر است از لؤلؤ که خاکش از مشک است و در هر قصری آنچه سزاوار و شایسته است برای آن حضرت از همسران و خدمتگزاران و آنچه میخواهد بر کاملترین و تمامترین صفت.

و بعضی گفته اند: یعنی و هر آینه آخر عمر تو که باقی مانده است برای تو بهتر از اول آنست برای آنچه از فتوحات و یاورى ها که برای تو خواهد بود.

«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» معناه و سيعطيك ربك في الآخرة من الشفاعة و الحوض و سائر أنواع الكرامة فيك و في أمتك ما ترضى به و روى حرث بن شريح عن محمد بن على بن الحنفية أنه قال يا أهل العراق تزعمون أن أرجى آية في كتاب الله عز و جل «بَا عِبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ» الآية و إنا أهل البيت (ع) نقول أرجى آية في كتاب الله «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» و هي و الله الشفاعة ليعطينها في أهل لا إله إلا الله حتى يقول رب رضيت

و عن الصادق (ع) قال دخل رسول الله ص على فاطمة (ع) و عليها كساء من ثلة الإبل و هي تطحن بيدها و ترضع ولدها فدمعت عينا رسول الله ص لما أبصرها فقال يا بنتاه تعجلي مرارة الدنيا بحلاوة الآخرة فقد أنزل الله على «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى»

و قال زيد بن على إن من رضا رسول الله ص أن يدخل أهل بيته الجنة

و قال الصادق (ع) رضا جدی أن لا یبقی فی النار موحد

(وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) یعنی و بزودی پروردگار تو به تو عطا نماید، در آخرت از شفاعت و حوض (کوثر) و سایر انواع کرامت در باره تو و امت تو آن اندازه که بآن راضی شوی.

حارث بن شریح از محمد بن علی (ابن الحنفیه) روایت نموده که او گفت ای اهل عراق شما گمان میکنید که امیدوارترین آیه در کتاب خدای عز و جل آیه (یا عِبَادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلَیْ أَنْفُسِهِمْ...) و ما خاندان رسالت و اهل نبوت علیهم السلام می‌گوییم ارجی و امیدوارترین آیه در کتاب خدا، آیه (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) و آن قسم بخدا که شفاعت است هر آینه آن را عطا فرماید در اهل لا اله الا الله تا بگوید راضی شدم و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود داخل شد رسول خدا (ص) بر دخترش فاطمه (ع) و آن حضرت عباپی از پشم شتر بر سر داشت و با دستش آسیا میکرد و فرزندش را شیر میداد، پس دیدگان رسول خدا (ص) چون او را با این وضع دید پر از اشک شد، پس فرمود ای دختر من تلخی دنیا را بشیرینی آخرت قبول کن که حقا خدا نازل فرموده وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى.

زید بن علی (ابن الحسین الشهید) علیهما السلام گوید: قطعا از رضا و خوشنودی رسول خدا (ص) اینست که اهل بیت خود را داخل بهشت نماید.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: خوشنودی جدّ من اینست که نمی گذارد موحدی در آتش بماند،

ثم عدد سبحانه علیه نعمه فی دار الدنيا فقال «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى» قيل فی معناه قولان (أحدهما) أنه تقریر لنعمة الله علیه حين مات أبوه و بقى يتيما فأواه الله بأن سخر له أولا عبد المطلب ثم لما مات عبد المطلب قبض له أبا طالب و سخره للإشفاق علیه و حبه إليه حتى كان أحب إليه من أولاده فكلفه و رباه و اليتيم من لا أب له و كان النبي ص مات أبوه و هو فى بطن أمه و قيل أنه مات بعد ولادته بمدة قليلة و ماتت أمه ص و هو ابن سنتين و مات جده و هو ابن ثمانى سنين فسلمه إلى أبى طالب (ع) لأنه كان أخا عبد الله لأمه فأحسن تربيته

و سئل الصادق (ع) لم أوتم النبي ص عن أبويه فقال لئلا يكون لمخلوق عليه حق

(و الآخر) أن يكون المعنى أ لم يجدك واحدا لا مثل لك فى شرفك و فضلک فأواك إلى نفسه و اختصک برسالته من قولهم درة يتيمة إذا لم يكن لها مثل قال:

و قیل فآواک ای جعلک ماوی للایتام بعد أن کنت یتیماً و کفیلاً للأنام بعد أن کنت مکفولاً عن الماوردی

سپس خداوند سبحان بر آن حضرت نعمتهای خود را بر آن حضرت در دنیا بر شمرده و گفت:

(أَلَمْ یَجِدْکَ یتیماً فآوی) در معنای آن دو قول است:

۱- اینکه آن تقریر و بیان نعمتهای خدای است بر آن حضرت هنگامی که پدرش (عبد الله) وفات نمود و آن بزرگوار یتیم و بی پدر ماند، پس خدا او را مکان و جا داد به اینکه برای او عبد المطلب را اول مسخر نمود آن گاه که او وفات نمود ابو طالب را متکفل امور آن حضرت نمود و خدا او را برای محبت و مهر بر او مسخر نمود و آن حضرت را محبوب او قرار داد تا آنجایی که او را از فرزندانش بیشتر دوست میداشت پس او را کفالت و تربیت نمود و یتیم آنست که پدر برای او نباشد و پدر پیامبر (ص) وفات نمود در حالی که آن حضرت دو ساله بود و جد او وفات کرد و او هشت ساله بود، پس او را بابی طالب سپرد برای اینکه او برادر مادری عبد الله بود، پس ابو-طالب نیکو نگاهداری کرد از آن حضرت.

از حضرت صادق علیه اسلام سؤال شد که چرا پیامبر (ص) از پدر و مادر یتیم شد فرمود برای اینکه حقی مخلوق بر او نداشته بود.

۲- اینکه أَلَمْ یَجِدْکَ یتیماً یعنی واحدا تنهایی که ماندی برای تو در شرافت و فضیلت نیست (فآواک) پس تو را نزد خود جا داد و تو را تخصیص داد برسالت و پیامبری خود (و این معنی) از قول ایشان دره یتیمه است وقتی برای آن ماندی نباشد، گوید:

نه و نیست در بی همتایی دریایی که درخشندگی کند در جعبه و ویتترین فروشنده و دکان جواهری.

ماوردی گوید: یعنی قرار داد تو را پناهگاهی برای یتیمها بعد از آنکه خودت یتیم بودی و کفیل برای مردم بعد از آنکه در تحت کفالت عمویت بودی،

ثم ذکر نعمة أخرى فقال «وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» قیل فی معناه أقوال (أحدها) وجدک ضالاً عما أنت علیه الآن من النبوة و الشریعة ای کنت غافلاً عنهما فهداک إلیهما عن الحسن و الضحاک و الجبائی و نظیره ما کُنتَ تَدْرِی مَا

الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ وَ قَوْلُهُ «وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ» فَمَعْنَى الضَّلَالِ عَلَى هَذَا هُوَ الذَّهَابُ عَنِ الْعِلْمِ مِثْلَ قَوْلِهِ «أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى» (وَ ثَانِيهَا) إِنْ الْمَعْنَى وَجَدَكَ مَتَحِيرًا لَا تَعْرِفُ وَجْهَ مَعَاشِكَ فَهَذَا إِلَى وَجْهِ مَعَاشِكَ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا لَمْ يَهْتَدِ طَرِيقَ مَكْسَبِهِ وَ وَجْهَ مَعِيشَتِهِ يُقَالُ أَنَّهُ ضَالٌّ لَا يَدْرِي إِلَى أَيْنَ يَذْهَبُ وَ مِنْ أَى وَجْهِ يَكْتَسِبُ عَنِ أَبِي مُسْلِمٍ

وَ فِي الْحَدِيثِ نَصَرْتَ بِالرَّعْبِ وَ جَعَلَ رِزْقِي فِي ظِلِّ رَمْحِي يَعْنِي الْجِهَادَ

(وَ ثَالِثُهَا) إِنْ الْمَعْنَى وَجَدَكَ لَا تَعْرِفُ الْحَقَّ فَهَذَا إِلَى بِلْتِمَامِ الْعَقْلِ وَ نَصْبِ الْأَدْلَةِ وَ الْأَلْطَافِ حَتَّى عَرَفْتَ اللَّهَ بِصِفَاتِهِ بَيْنَ قَوْمِ ضَلَالٍ مُشْرِكِينَ وَ ذَلِكَ مِنْ نِعْمِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَيْكَ

سپس یاد نمود نعمت دیگری را و فرمود: (وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى) در معنای آن چند قول است:

۱- حسن و ضحاک و جبائی گویند: یافت تو را گم شده یا گمراه از آنچه تو اکنون بر آن هستی از نبوت و شریعت، یعنی از آن غافل بودی پس تو را بسوی نبوت و شریعت هدایت نمود و مانند آنست آیه مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ، نبودی تو که بدانی کتاب چیست و ایمان کدامست و قول خدا، وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ اگر چه تو قبل از آن از غافلین بودی.

پس معنی ضلال و گمراهی بنا بر این آن رفتن از علم است مانند قول خدا أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى، اگر یکی یادش رفت دیگری تذکر دهد.

۲- ابی مسلم گوید: مقصود اینست که تو را متحیر یافت که نمیشناختی راههای زندگی را پس تو را هدایت نمود بر راههای معیشت برای اینکه هر گاه آدمی رهبری براه کسب و طریق معیشت نشود گفته میشود که او گمراه است، نمیداند کجا میرود، و از چه طریقی تحصیل معیشت و درآمد میکند، و در حدیث آمده که فرمود من یاری برعب و دلهره شدم و روزی مرا در سایه سر نیزه‌ام قرار داده، یعنی در جهاد و جنگ با کفار و منافقین

۳- اینکه یعنی یافت تو را که حق را نمیشناختی پس تو را هدایت به او نمود با تمام عقل و تعیین دلیلها و لطفها تا شناختی خدا را بصفاتش میان مردم گمراه مشرک و این از نعمتهای خدای سبحان بود بر تو.

(رابعها) وجدك ضالا في شعاب مكة فهذا إلى جدك عبد المطلب

فروی أنه ص ضل في شعاب مكة و هو صغير فرآه أبو جهل و رده إلى جده عبد المطلب

فروی أنه ص ضل في شعاب مكة و هو صغير فرآه أبو جهل و رده إلى جده عبد المطلب فمن الله سبحانه بذلك عليه إذا رده إلى جده علي يد عدوه عن ابن عباس

(و خامسها) ما روى أن حلیمة بنت أبی ذؤیب لما أرضعته مدة و قضت حق الرضاع ثم أرادت رده علی جده جاءت به حتی قريت من مكة فضل فی الطريق فطلبته جزعة و كانت تقول إن لم أره لأرمين نفسي من شاهق و جعلت تصيح و ا محمداه قالت فدخلت مكة علی تلك الحال فرأيت شيخا متوكئا علی عصا فسألني عن حالی فأخبرته فقال لا تبكين فأنا أدلك علی من يرده عليك فأشار إلى هبل صنمهم الأكبر و دخل البيت فطاف بهبل و قبل رأسه و قال يا سيداه لم تزل منتك جسيمة رد محمدا علی هذه السعدية قال فتساقطت الأصنام لما تفوه باسم محمد ص و سمع صوت إن هلاکنا علی یدی محمد فخرج و أسنانه تصطک و خرجت إلى عبد المطلب و أخبرته بالحال فخرج فطاف بالبيت و دعا الله سبحانه فنودی و أشعر بمكانه فأقبل عبد المطلب و تلقاه ورقة بن نوفل فی الطريق فبينما هما یسيران إذ النبي ص قائم تحت شجرة یجذب الأغصان و یلعب بالورق فقال عبد المطلب فداک نفسي و حملة و رده إلى مكة عن کعب

۴- ابن عباس گوید: یافت تو را گم شده در دره‌های مکه پس تو را هدایت و راهنمایی کرد بجدت عبد المطلب، و روایت شده که آن حضرت صلی الله علیه و آله در دره‌های مکه گم شده و کودک بود، پس ابو جهل او را دید و به جدش عبد المطلب برگرداند، پس خداوند سبحان بسبب این منت گذارد بر آن حضرت آن گه که او را بجدش بدست دشمنش بر- گردانید.

۵- کعب الاحبار گوید: روایت شده که حلیمه دختر ابی ذویب چون مدتی آن حضرت را شیر داد و حق رضاع و شیر خواری آن حضرت را انجام داد خواست او را بجدش برگرداند، پس او را آورد تا نزدیک مکه شد پس آن بزرگوار را در راه گم کرد پس او را جستجو کرد از روی جزع و زاری گفت اگر او را نیابم هر آینه خود را از کوهی بیفکنم و شروع کرد به فریاد زدن و او محمدا گفتن گوید پس وارد مکه شدم با این حال، پس پیر مردی را دیدم که بر عصا تکیه داده بود، پس از حال من پرسید او را خبر دادم، گفت گریه نکن من تو را رهبری میکنم بر کسی که او را بتو برگرداند و اشاره بهبل بت بزرگ نمود و داخل خانه شد و طواف کرد بهبل و سر او را بوسید و گفت ای آقای من همیشه منت تو فراوان بوده محمدا را بر این زن سعدیه رد کن گفت، چون نام محمد (ص) را بزبان جاری کرد

بتها فرو ریختند و صدایی شنید که هلاکت و نابودی ما بدست محمد خواهد بود پس بیرون آمد در حالی که دندانهایش بهم می خورد، پس حلیمه بسوی عبدالمطلب رفته و او را خبر داد بداستان، پس بیرون آمد و خانه را طواف نمود و خدای سبحان را خواند، پس ندایی شنید که او را به جایگاه محمد صلی الله علیه و آله خبر داد، پس عبدالمطلب براه افتاد و ورقه بن نوفل او را در راه دید و با هم آمدند پیامبر (ص) زیر درختی ایستاده و شاخه ها را میکشد و با برگهای آن بازی میکند، پس عبدالمطلب گفت جانم بفدای تو و او را برداشته و بمکه برگردانید.

(و سادسها) ما روی أنه ص خرج مع عمه أبي طالب في قافلة ميسرة غلام خديجة فبينما هو راكب ذات ليلة ظلماء جاء إبليس فأخذ بزمام ناقته فعدل به عن الطريق فجاء جبرائيل (ع) فنفخ إبليس نفخة رفع بها إلى الحبشة و رده إلى القافلة فمن الله عليه بذلك عن سعيد بن المسيب

(و سابعها) إن المعنى وجدك مضلولا عنك في قوم لا يعرفون حقك فهداهم إلى معرفتك و أرشدهم إلى فضلك و الاعتراف بصدقك و المراد أنك كنت خاملا لا تذكر و لا تعرف فعرفك الله الناس حتى عرفوك و عظموك.

«وَجَدَكَ عَائِلًا» أَي فَقِيرًا لَا مَالَ لَكَ «فَأَغْنِي» أَي فَأَغْنَاكَ بِمَالِ خَدِيجَةَ وَ الْغَنَائِمِ وَ قِيلَ فَأَغْنَاكَ بِالْفَنَاءَةِ وَ رَضَاكَ بِمَا أَعْطَاكَ عَنِ مَقَاتِلِ وَ اخْتَارَ الْفَرَاءَ قَالَ لَمْ يَكُنْ غَنِيًّا عَنِ كَثْرَةِ الْمَالِ لَكِنْ اللَّهُ سَبَّحَانَهُ أَرْضَاهُ بِمَا أَتَاهُ مِنَ الرِّزْقِ وَ ذَلِكَ حَقِيقَةُ الْغَنَى

و روى العياشى بإسناده عن أبي الحسن الرضا (ع) فى قوله «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى» قال فردا لا مثل لك فى المخلوقين فآوى الناس إليك و وجدك ضالا أى ضالة فى قوم لا يعرفون فضلك فهداهم إليك و وجدك عائلا تعول أقواما بالعلم فأغناهم بك

۶- سعيد بن مسيب گوید: روایت شده که آن حضرت (ص) با عمویش ابو طالب در کاروان میسره غلام حضرت خدیجه بسوی شام مسافرت نمود و در میان راه که او سوار بود شب تاریکی شیطان آمد و مهار شتر را گرفت و از راه بدر برد، پس جبرئیل آمد دمید بشیطان که او را بحبشه پرت نمود و آن حضرت را به کاروان برگردانید، پس خداوند باین سبب بر او منت گذارد.

۷- اینکه یعنی تو را یافت گمنام در میان قومت که نمیشناختند حق تو را، پس ایشان را هدایت نمود بشناخت، و ارشادشان نمود بفضل و مقام و اعتراف براستگویی تو، و مقصود اینکه تو در میان ایشان بی‌نام بودی و تو را یاد نمی‌کردند و شناخته نبود، پس خدا تو را بمردم معرفی کرد تا تو را شناختند و بزرگداشتند و تعظیم کردند تو را.

(وَ وَجَدَكَ عَائِلًا) یعنی یافت تو را تهیدستی که برای تو مالی نبود (فَأَغْنَى) یعنی تو را بمال خدیجه و غنائم جنگی توانگر ساخت.

مقاتل گوید: یعنی پس تو را بقناعت و راضی بودن بآنچه تو را عطا نموده توانگر نمود، و فراء هم همین را اختیار نموده گوید: توانگر از بسیاری مال نبود لیکن خداوند سبحان او را راضی نمود بآنچه که او را از روزی داده بود و این حقیقت توانگری است، و عیاشی باسنادش از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام روایت نموده است در ذیل آیه (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى) فرمود یعنی تنهایی و در میان مخلوقات ماندی برای تو نیست پس پناه داد مردم را بسوی تو، وَ وَجَدَكَ ضَالًّا یعنی گمنام در میان مردم که فضل و مقام تو را نمیشناختند، پس ایشان را هدایت فرمود بتو، وَ وَجَدَكَ عَائِلًا که اراده و سرپرستی نمودی اقوامی را بعلم و دانش پس بینیاز نمود ایشان را بسبب تو.

و روی آن النبی ص قال من علی ربی و هو أهل المن

و قد طعن بعض الملحدين فقال كيف يحسن الامتنان بالإنعام و هل يكون هذا من فعل الكرام (و الجواب) أن المن إنما يقبح من المنعم إذا أراد به الغض من المنعم عليه و الأذى له فأما من أراد التذكير لشكر نعمته و الترغيب فيه ليستحق الشاكر المزيد فإنه في غاية الحسن و لأن من كمال الجود و تمام الكرم تعريف المنعم عليه أنه إنما أنعم عليه ليسأل جميع ما يحتاج إليه فيعطى

و روایت شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: منت گذارد خدا بر من و اوست اهل منت، و بعضی از ملحدين طعنه زده و اشکال نموده که چطور امتنان با انعام و احسان نیکو بود و آیا این از فعل کریمان است و جواب اینست که منت البتّه قبیح و زشت است از منعم آن گاه که از متنعم و نعمت داده شده تنقیص کند و بر سر او بزند و او را اذیت کند و اما کسی که میخواهد تذکر بدهد برای شکر و سپاس نعمت او و ترغیب در او تا اینکه شاکي و سپاسگزار مستحق زیاده و فزونی شود، پس آن در نهایت خوبی و حسن است و برای اینکه از کمال وجود و

تمامیت کرم تعریف آنست که بر او نعمت داده شده و اینکه البتّه بر او انعام فرمود تا سؤال کند آنچه بآن محتاج است تا عطایش نماید،

ثم أوصاه سبحانه باليتامى و الفقراء فقال «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ» أى فلا تقهره على ماله فتذهب بحقه لضعفه كما كانت تفعل العرب فى أمر اليتامى عن الفراء و الزجاج و قيل معناه لا تحتقر اليتيم فقد كنت يتيما عن مجاهد و كان النبى ص يحسن إلى اليتامى و يبرهم و يوصى بهم

و جاء فى الحديث عن أبى أوفى قال كنا جلوسا عند رسول الله ص فأتاه غلام فقال غلام يتيم و أخت لى يتيمة و أم لى أرملة أطعمنا مما أطعمك الله أعطاك الله مما عنده حتى ترضى قال ما أحسن ما قلت يا غلام اذهب يا بلال فأتنا بما كان عندنا فجاء بواحدة و عشرين تمرة فقال سبع لك و سبع لأختك و سبع لأمك فقام إليه معاذ بن جبل فمسح رأسه و قال جبر الله يتمك و جعلك خلفا من أبيك و كان من أبناء المهاجرين فقال رسول الله ص رأيتك يا معاذ و ما صنعت قال رحمته قال لا يلى أحد منكم يتيما فيحسن ولايته و وضع يده على رأسه إلا كتب الله له بكل شعرة حسنة و محاه عنه بكل شعرة سيئة و رفع له بكل شعرة درجة

و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله ص من مسح على رأس يتيم كان له بكل شعرة تمر على يده نور يوم القيامة و قال ص أنا و كافل اليتيم كهاتين فى الجنة إذا اتقى الله عز و جل و أشار بالسبابة و الوسطى

سپس خداوند سبحانه او را سفارش در باره یتیمان و بینوایان نموده و فرمود: (فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ) قراء و زجاج گویند: یعنی و اما یتیم را مقهور و مغلوب بر مالش نکن تا حقش پا مال شود و از بین برود برای ناتوانی او چنانچه عرب در امر یتیمان مینمودند.

و بگفته مجاهد، یتیم را کوچک مشمار که توهم یتیم بودی و پیغمبر «ص» بایتام احسان و نیکی میکرد و در باره آنها سفارش مینمود، و در حدیث از ابی اوفی آمده که خدمت پیغمبر (ص) نشستند بودیم، پس بچه‌ای آمد و گفت من یتیم هستم و خواهر یتیمی هم دارم و مادرم هم بیوه زن یتیم‌دار است، بما اطعام فرما از آنچه که خدا بشما اطعام نموده، خدا بشما از آنچه دارد عطا کرده تا راضی شدى پیغمبر (ص) فرمود چه اندازه نیکو سخن گفتی ای جوان، بلال برو آنچه نزد ما و در خانه موجود است بیار، پس بلال بیست و یک خرما آورد حضرت فرمود ای غلام هفت

خرما از تو و هفت خرما از خواهر تو و هفت خرما از مادر تو، پس معاذ بن جبل برخاست و دست بر سر آن یتیم که از اولاد مهاجرین بود کشید و گفت خدا یتیمی تو را جبران و تلافی کند و تو را جانشین پدرت قرار دهد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ای معاذ بن جبل دیدم تو را و آنچه که کردی گفت من بر او ترحم و نوازش کردم، فرمود متکفل و متولی نمیشود هیچکس از شما یتیمی را که کفالت او را خوب انجام دهد و دست خود را بر سر او گذارد مگر اینکه خدا مینویسد بهر مویی یک حسنه و محو نماید از او بهر مویی یک سیئه و گناه و بالا برد برای او بهر مویی یک درجه.

و از عبد الله بن مسعود، روایت شده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کسی که دست بر سر یتیمی بکشد بوده باشد برای او بهر مویی که از زیر دست او بگذرد نوری در روز قیامت، و فرمود من و کفالت کننده یتیم مانند این دو انگشت در بهشت خواهیم بود هر گاه از خدای عز و جل بترسد، و اشاره بانگشت سبابه (شهادت) و وسطی فرمود.

و عن عمر بن الخطاب عن النبي ص قال إن الیتیم إذا بکی اهتز لبعائه عرش الرحمن فيقول الله لملائكته يا ملائكتي من أبكي هذا الیتيم الذی غیب أبوه فی التراب فتقول الملائكة أنت أعلم فيقول الله تعالى يا ملائكتي فإني أشهدكم أن لمن أسكنه و أرضاه أن أرضيه يوم القيامة

و كان عمر إذا رأى یتیما مسح رأسه و أعطاه شیئا

«وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ» أي لا تنهر السائل و لا ترده إذا أتاك يسألک فقد كنت فقيرا فأما أن تطعمه و إما أن ترده ردا لینا

و فی الحدیث عن أنس بن مالک قال قال رسول الله ص إذا أتاک سائل علی فرس باسط کفیه فقد وجب له الحق و لو بشق تمرة

قال أبو مسلم یرید کما أعطاک الله و رحمک و أنت عائل فأعط سائلک و ارحمه و قال الجبائی: المراد بها جمیع مکلفین و إن کان الخطاب للنبي ص و قيل إن المراد بالسائل طلب العلم و هو متصل بقوله «وَجَدَكَ ضَالًّا فَهْدَى» عن الحسن و المعنی علم من يسألک کما علمک الله الشرائع و كنت بها غیر عالم

و از عمر بن خطاب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود هر گاه یتیم گریه کند عرش خدا از گریه او بلرزد، پس خدا بفرشتگان فرماید ای ملائکه من چه کسی گریانید این یتیمی را که پدرش در خاک پنهان شده پس فرشتگان گویند تو داناتری، پس خدای تعالی فرماید ای - ملائکه من من شما را گواه میگیرم که هر کس او را ساکت کند و خوشنود نماید من روز قیامت او را مسرور و راضی نمایم، و عمر هر وقت یتیمی را می دید دست بر سر او کشیده و چیزی باو میداد «۱».

(وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ) یعنی سؤال کننده و گدا را محروم نکن و هر وقت آمد نزد تو او را با دست خالی بر مگردان زیرا که تو هم فقیر بودی پس با اینکه او را اطعام کن و یا او را با دل خوش و ملاحظت روانه کن و در حدیث از انس بن مالک رسیده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر گاه سائلی نزد تو آمد که بر اسب سوار بود و دستش دراز، پس برای او حقی لازم است گرچه بیک نصفه خرما باشد.

ابو مسلم گوید: چنانچه خدا تو را ترحم نموده و عطا کرد و تو عیالمند و بی مال بودی، پس بسائلت ترحم کن و چیزی باو بده.

جبائی گوید: مقصود تمام مکلفین است گرچه خطاب به پیغمبر «ص» است، و بگفته حسن مقصود از سائل طالب علم و طلب علموند و آن متصل بقول خدا وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى است، یعنی پیاموز هر کس که از تو سؤال علم میکند چنانچه خداوند تو را تعلیم شرایع نمود و تو بآن عالم نبودی.

(۱) - و من العجب اینکه این روایت را عامه از عمر نقل نموده و خود در کتابهایشان مانند ابن قتیبه در امامه و سیاسه و متقی در کنز العمال، و ده نفر دیگر از بزرگانشان نقل نمودند که چند روزی از رحلت پیغمبر «ص» نگذشته بود که عمر بامر ابی بکر با جمعی از منافقان درب خانه پیغمبر «ص» آمده و دختر یتیم و حسن و حسین دو نور دیده معصوم و مظلوم پیغمبر «ص» را آزدند و حتی در خانه پیغمبر را آتش زدند و یگانه دختر آن حضرت فاطمه (ع) را زدند تا آنجا که بچه رحم او را که محسن نام داشت شهید کردند و آن بی بی از این حادثه بیمار و بعد از ۷۵ روز یا ۹۵ روز از رحلت پیغمبر گذشته شهید از دنیا رفت آیا این یتیم نوازی عمر است، داوری با اهل انصاف از اهل ایمان و وجدان. (مترجم)

«وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» معناه اذکر نعمه الله و أظهرها و حدث بها

و فی الحدیث من لم یشکر الناس لم یشکر الله و من لم یشکر القلیل لم یشکر الكثير و التحدث بنعمة الله شکر و ترکه کفر

و قیل یرید بالنعمة القرآن عن الکلبی قال و کان القرآن أعظم ما أنعم الله علیه به فأمره أن یقرأه و قیل بالنبوة التي أعطاک ربک عن مجاهد و اختاره الزجاج قال: أي بلغ ما أرسلت به و حدث بالنبوة التي آتاکها الله و هی أجل النعم و قیل معناه اشکر لما ذکر من النعمة علیک فی هذه السورة

قال الصادق (ع) معناه فحدث بما أعطاک الله و فضلک و رزقک و أحسن إلیک و هداک.

(وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ) یعنی نعمتهای خدا را یاد کن و اظهار نما و آن را بازگو کن، و در حدیث است که کسی که مردم را سپاس نگوید خدا را سپاس نگفته و کسی که شکر کم و اندک را بجا نیاورد، شکر زیاد را هم نکرده است و بازگو کردن و حدیث گفتن نعمت خدا شکر است و ترک آن کفر و ناسپاسی.

و بگفته کلبی اراده کرده از این نعمت قرآن را که گوید و قرآن بزرگ ترین نعمتی بود که خدا بر او انعام فرمود، پس امر کرد او را که آن را قرائت کند و بگفته مجاهد مقصود از آن نعمت مقام نبوت و رسالت است که پروردگارت تو را عطا نمود، و زجاج هم همین را اختیار کرده و گوید: یعنی ابلاغ رسالت نما و نبوتی را که خدا به تو داده است بازگو کن و آن بزرگترین نعمتها است، و گفته اند یعنی شکر کن برای آنچه یاد شد در این سوره از نعمتهای خدایی بر تو، حضرت صادق علیه السلام فرمود یعنی بازگو کن آنچه را که خدا بتو عطا کرد و فضیلت داد و روزیت نمود و احسان بتو کرده و هدایت نمود تو را «۱».

(۱) - حافظ حاکم حسکانی در شواهد تنزیل در ص ۳۴۷ در ذیل آیه (وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ) از فرات بن ابراهیم کوفی باسنادش از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام روایت نموده که فرمود: زمین برای هفت نفر خلق شده که بطفیل ایشان مخلوقات روزی میخورند و به سبب ایشان یاری میشوند و به برکت ایشان باران بر ایشان میبارد، و ایشان (عبد الله بن مسعود) و ابو ذر و عمّار و سلمان و مقداد و حذیفه، و من امام ایشان هفتمی آنها هستیم، خداوند فرمود، وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ.

النظم

وجه اتصال قوله «لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى» بما قبله أن في قوله «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى» إثباتا لمحبتة سبحانه إياه و إنعامه عليه فاتصل هذا أيضا به و التقدير ليس الأمر كما قالوه بل الوحي يأتيك ما عمرت و تدوم محبتى لك و ما أعطيتك فى الآخرة من الشرف و رفعة المنزلة خير مما أعطيتك اليوم فإذا حسدوك على ذا فكيف بهم إذا رأوا ذلك و أما اتصال قوله «أَلَمْ يَجِدْكَ» بما قبله فوجهه أنه اتصال ذكر النعم بذكر المنعم و التقدير أنه سبحانه سينعم عليك فى مستقبل أمرك كما أنعم عليك فى الماضى من أمرك.

ترتيب:

وجه اتصال و پیوست قول خدا، (وَ لِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى) به ما قبل آن اینکه در قول خدا، ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ ما قَلَى اثبات محبت خدا است به آن حضرت و انعام و احسان بر او، پس این را نیز بآن متصل نمود و تقدیر اینست که مطلب چنانچه گفتند نیست بلکه وحی میآید بسوی تو مادامی که زنده باشی و محبتت بتو ادامه دارد، و آنچه را که در آخرت بتو دادهام از شرافت و بلندی مقام بهتر است از آنچه را که امروز بتو داده ام، پس هر گاه بر این نعمتهای دنیوی بر تو حسد ورزند، چگونه خواهند بود وقتی عظمت تو را در آخرت ببینند، و اما پیوست قول خدا أَلَمْ يَجِدْكَ بما قبلش، پس وجه آن اینکه اتصال و پیوست ذکر نعمت است بذكر منعم و نعمت داده شده و تقدیرش اینکه خدای سبحان، بزودی در آینده بر تو انعام خواهد نمود چنانچه در گذشتهات انعام فرمود.



(۹۴) سورة الشرح مكية و آياتها ثمان (۸)

مكية و هي ثمانى آية بالإجماع.

فضلها

أبى بن كعب عنه ص قال من قرأها أعطى من الأجر كمن لقي محمدا ص مغتما ففرج عنه

و روى أصحابنا أن الضحى و ألم نشرح سورة واحدة لتعلق إحدیهما بالأخرى و لم یفصلوا بينهما بسم الله الرحمن الرحيم و جمعوا بينهما فى الركعة الواحدة فى الفريضة و كذلك القول فى سورة ألم تر كيف و لإیلاف قریش و السياق يدل على ذلك لأنه قال ألم يجدک یتیماً فأوى إلى آخرها ثم قال:

سوره الم نشرح

مکیست و باجماع مفسرین و قاریان هشت آیه است.

فضیلت آن:

ابى بن كعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که هر کس آن را قرائت کند خدا به او عطا فرماید اجر کسی که آن حضرت را غمگین دیده، پس رفع غم و غصّه از چهره و قلب آن حضرت نموده است.

و از اصحاب ما امامیه روایت شده که سوره الضحی و الم نشرح یک سوره هستند برای تعلق داشتن یکی بدیگری و بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ هم فاصله بین آنها نیست که دو سوره باشد، و در نماز واجب میان آنها در یک رکعت جمع نموده اند و همین طور در سوره فیل و سوره قریش و سبأ و ترتیب آیات آن بر این دلالت میکند برای اینکه فرمود: أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى تا آخر سپس فرمود:

[سورة الشرح (۹۴): الآيات ۱ الى ۸]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

أَلَمْ تَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱) وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ (۲) أَلَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ (۳) وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (۴)

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۵) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۶) فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ (۷) وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ (۸)

ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) آیا گشاده نکردیم برای تو سینه تو را (بنبوت و دانش) (۲) و فرو نهادیم از تو بار گرانت را (۳) باری که سنگین ساخت پشت تو را (۴) و بلند کردیم برای (اظهار قدر) تو نامت را (نام تو را قرین نام خود ساختیم) و بیگمان با هر دشواری آسانی است (۶) البته با هر دشواری آسانی است (۷) پس آن گاه که فارغ شوی (از نماز) پس بکوش (در دعا و تضرع) (۸) و بسوی پروردگارت رغبت کن.

اللغة

الشرح فتح الشيء بإذهاب ما يصد عن إدراكه و أصل الشرح التوسعة و يعبر عن السرور بسعة القلب و شرحه و عن الهم بضيق القلب لأنه يورث ذلك و الوزر الثقل في اللغة و منه اشتق اسم الوزير لتحمله أقال الملك و إنما سميت الذنوب أوزارا لما يستحق عليها من العقاب العظيم و الأتقاض الأتقال التي كان ينتقض بها ما حمل عليه و النقض و الهدم واحد و نقض المذهب إبطاله بما يفسده و يعبر نقض سفر إذا أثقله السفر و النصب الثعب و أنصبه الهم فهو منصب قال الشاعر:

(تعناك هم من أميمة منصب)

و هم ناصب ذو نصب قال النابغة:

(كليني لهم يا أميمة ناصب)

لغات:

الشرح: گشودن چیز است برفتن آنچه مانع میشود از درک و احساس آن، اصل شرح توسعه دادنست و تعبیر میشود از سرور به شرح قلب و توسعه آن، و از غم و غصه بضيق قلب و تنگ دلی تعبیر میشود، برای اینکه آن موجب این میشود.

الوزر: در لغت بمعنای ثقل و سنگینی است و وزیر هم از آن مشتق میشود برای متحمل شدن او سنگینی‌های بار حکومت را و گناه‌ها را هم که اوزار نامیده‌اند برای آنست که مستحق میشود بر آن عقوبتهای بزرگ را.

انقاض: ثقل‌ها و سنگینی‌هایی است که منتقض میشود به سبب آن آنچه حمل بر آن شده، و نقص و هدم یکی است، و نقض مذهب ابطال آن است بآنچه آن را فاسد میکند و تعبیر نقض سفر آن گاه که سفر او را سنگین کند.

النصب: بمعنای تعب است، و غم و غصّه او را بتعجب آورد پس او غمناک است، شاعر گوید:

بزحمت و تعب انداخت تو را غصه منصبی از امیه،

و هم ناصب یعنی غصه غمناک صاحب غم و رنج، نابغه شاعر گوید:

ای امیمه مرا واگذار برای غصّه ایکه صاحب رنج و تعب است.

المعنى

ثم أتى سبحانه تعداد نعمه على نبيه ص فقال «ألم نشرح لك صدرك»

روی سعید بن جبیر عن ابن عباس قال قال رسول الله ص لقد سألت ربي مسألة وددت أني لم أسأله قلت أي رب أنه قد كان أنبياء قبلي منهم من سخرت له الريح و منهم من كان يحيى الموتى قال فقال (ألم أجدك يتيما فأويتك) قال قلت بلى قال (ألم أجدك ضالا فهديتك) قال قلت بلى أي رب قال (ألم أشرح لك صدرك و وضعت عنك وزرك) قال قلت بلى أي رب

و المعنى أ لم نفتح لك صدرك و نوسع قلبك بالنبوة و العلم حتى قمت بأداء الرسالة و صبرت على المكاره و احتمال الأذى و اطمأنت إلى الإيمان فلم تضق به ذرعا و منه تشريح اللحم لأنه فتحه بترقيقه فشرح سبحانه صدره بأن ملأه علما و حكمة و رزقه حفظ القرآن و شرائع الإسلام و من عليه بالصبر و الاحتمال و قيل إنه ص كان قد ضاق صدره بمعاداة الجن و الإنس إياه و مناصبتهم له فأتاه من الآيات ما اتسع به صدره بكل ما حملة الله إياه و أمره به و ذلك من أعظم النعم عن البلخي و قيل معناه أ لم نشرح صدرك بإذهاب الشواغل التي تصد عن إدراك الحق

و عن ابن عباس قال سئل النبي ص فقيل يا رسول الله أ ينشرح الصدر قال نعم قالوا يا رسول الله و هل لذلك علامة يعرف بها قال نعم التجافى عن دار الغرور و الإنابة إلى دار الخلود و الإعداد للموت قبل نزول الموت

تفسير:

سپس خداوند سبحان تمام نمود نعمتهای خود را بر پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ فرمود:

(أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ) آیا سینه تو را گشاده نمودیم برای تو.

سعید بن جبیر از ابن عباس روایت نموده گوید که پیغمبر (ص) فرمود هر آینه من مسئله‌ای را از پروردگارم پرسیدم و دوست داشتم که نپرسیده بودم گفتم بار پروردگارا پیامبرانی قبل از من بودند که باد را مسخر بعضی از ایشان نمودی، و بعضی از ایشان مرده زنده می‌کردند، گفت خدا فرمود أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا أَيَا تُو را یتیم نیافتم پس مکانت دادم گفتم چرا، فرمود آیا تو را گم شده نیافتم پس راهنمایی کردم گفتم چرا، پروردگارم فرمود أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ آیا سینه تو را گشاده نکردم و سنگینی را از تو برداشتم، گفتم چرا پروردگار من، و مقصود اینست که آیا نگشودم برای تو سینه‌ات و توسعه ندادم قلبت را بسبب نبوت و علم تا اینکه قیام باده رسالت نمودی و بر ناراحتیها صبر کرده و تحمل ایذاء نموده و به ایمان مطمئن شدی، پس از حدود توانایی تو خارج نشد، و از آنست تشریح گوشت برای اینکه آن را بنازک کردن گشود، پس خداوند سبحان سینه او را باز فرمود به اینکه آن را پر از علم و حکمت نمود، و حفظ قرآن و شرایع اسلام روزی فرمود و مَنّت - گذارد بر او بصبر و تحمل اذیتها.

بلخی گوید: سینه آن بزرگوار تنگ شد بدشمنیهای جن و انس بر او و عداوتهای ایشان بآن حضرت، پس خداوند باو مرحمت کرد از آیات آن قدری که بسبب آن سینه او گشاده و توسعه یافت بهر چیزی که خدا او را حمل فرموده و امر فرمود آن بزرگوار را بآن. و این شرح صدر از بزرگترین نعمتهای خدائست بر آن حضرت،

و از ابن عباس روایت شده که گوید به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله گفته شد که ای پیامبر خدا، آیا سینه منشرح میشود فرمود آری عرض کردند ای رسول خدا آیا برای این علامتی است که بآن شناخته شود، فرمود آری آن تجافی و پرهیز کردن از دنیا و توجه کردن بآخرت و مهیا شدن برای مرگ پیش از فرود آمدن مرگ است،

و معنی الاستفهام فی الآیة التقریر ای قد فعلنا ذلک و یدل علیه قوله فی العطف علیه «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ» ای و حططنا عنک و زرک «الذی أَنْقَضَ ظَهْرَكَ» ای أَثَقَلَهُ حَتَّى سَمِعَ لَهُ نَقِیضَ أَى صوت عن الزجاج قال: و هذا مثل معناه

أنه لو كان حملا لسمع نقيض ظهره و قيل إن المراد به تخفيف أعباء النبوة التي تثقل الظهر من القيام بأمرها سهل الله ذلك عليه حتى تيسر له و من عليه بذلك عن أبي عبيدة و عبد العزيز بن يحيى و قيل معناه و أزلنا عنك همومك التي أتقلتك من أذى الكفار فشبه الهموم بالحمل و العرب تجعل الهم ثقلا عن أبي مسلم

و معنای استفهام در آیه تقریر است، یعنی ما این کار را کردیم و دلالت میکند بر آن قول خدا در عطف بر آن. (وَ وَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ) یعنی: و برداشتیم از تو بار گرانت را.

(الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ) زجاج گوید: یعنی آن بار گرانی که تو را سنگین نموده بود تا شنیده میشد صدای آن، گوید و این مثل است، معنای آن اینست که اگر آن حمل و بار بود هر آینه شنیده میشد صدای پشت او، ابی عبیده و عبد العزيز بن يحيى گویند که مقصود به آن تخفیف مسؤلیتهای پیامبری را که سنگین کرده پشت تو را از قیام و ایستادن بامر نبوت و رسالت، خدا آن را بر او آسان کند تا متمکن شود بر آن و بسبب این منت گذارد بر آن حضرت.

ابی مسلم گوید: یعنی ما بر طرف کردیم از تو نگرانی‌های تو را که سنگین کرده بود ترا از اذیتهای کفار، پس تشبیه نمود نگرانی‌ها را بحمل و بار و عرب نگرانی را ثقل و سنگینی میگوید.

و قيل معناه و عصمناك عن احتمال الوزر فإن المقصود من الوضع أن لا يكون عليه ثقل فإذا عصم كان أبلغ في أن لا يكون قال المرتضى قدس الله روحه إنما سميت الذنوب بأنها أوزار لأنها تثقل كاسبها و حاملها فكل شيء أثقل الإنسان و غمه و كده جاز أن يسمى وزرا فلا يمتنع أن يكون الوزر في الآية إنما أراد به غمه ص بما كان عليه قومه من الشرك و أنه و أصحابه بينهم مقهور مستضعف فلما أعلى الله كلمته و شرح صدره و بسط يده خاطبه بهذا الخطاب تذكيرا له بمواقع النعمة ليقابله بالشكر و يؤيده ما بعده من الآيات فإن اليسر بإزالة الهموم أشبه و العسر بإزالة الشدائد و الغموم أشبه فإن قيل أن السورة مكية نزلت قبل أن يعلى الله كلمة الإسلام فلا وجه لقولكم قلنا أنه سبحانه لما بشره بأن يعلى دينه على الدين كله و يظهره على أعدائه كان بذلك واضعا عنه ثقل غمه بما كان يلحقه من أذى قومه و مبدلا عسره يسرا فإنه يثق بأن وعد الله حق و يجوز أيضا أن يكون اللفظ و إن كان ماضيا فالمراد به الاستقبال كقوله وَ نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ وَ نَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ وَ لهذا نظائر كثيرة

و بعضی گفته‌اند: یعنی ما تو را حفظ نمودیم از تحمل و ارتکاب گناه پس البته مقصود از وضع و برداشتن اینست که بر او ثقلی و بار گرانی نباشد پس هر گاه معصوم شد بلیغ‌تر است در اینکه بر او گناهی نباشد، سید مرتضی قدس

اللَّهُ روحه میگوید گناهها را وزرها نامیده‌اند برای اینکه سنگین و گرانبار میکند کاسب و حامل آن را پس هر چیزی که آدمی را گرانبار میکند و غصه و زحمت او را زیاد کند جایز است که وزر نامیده شود، پس ممتنع نیست که مقصود از وزر در آیه غم و غصه آن حضرت باشد بآنچه را که قوم او از شرک بودند و آن حضرت و یارانش در میان ایشان مقهور و ناتوان بودند، پس چون خداوند کلمه او را بلند و سینه او را گشاده و دست او را باز نمود، او را مخاطب باین خطاب نموده برای تذکر دادن آن حضرت بمواقع نعمت برای اینکه مقابله کند او را بشکر، و تأیید میکند او را آیات بعد از این، به اینکه یسر به برطرف کردن سختیها و غصه‌ها شبیه‌تر است.

پس اگر اشکال شود که این سوره مکی است و نازل شده پیش از آنکه خداوند کلمه اسلام را بلند و جهانی کند، پس دلیلی برای قول شما نیست خواهیم گفت که خداوند سبحان چون آن حضرت را بشارت داد به اینکه دین او را بر تمام ادیان غالب کند و آن را بر دشمنانش پیروز گرداند باین سبب بردارنده است از او گرانی غم و غصه او را بآنچه را که از اذیتهای قومش باو میرسید و سختی و تنگدستی او را تبدیل کننده است به توانگری و قدرت زیرا که آن حضرت اطمینان و اعتماد داشت که وعده خدا حق است و نیز جایز است که لفظ باشد و گرچه ماضی میباشد، پس مقصود بآن استقبال است مانند قول خدا، وَ نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ وَ آيَهُ وَ نَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رِبْكَ، و برای اینکه لفظ ماضی و مقصود استقبال است نظائر بسیاریست.

«وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» ای قرنا ذکرک بذکرنا حتی لا أذكر إلا و تذكر معی یعنی فی الأذان و الإقامة و التشهد و الخطبة علی المنابر عن الحسن و غیره قال قتادة: رفع الله ذكره فی الدنيا و الآخرة فليس خطيب و لا متشهد و لا صاحب صلاة إلا و ینادی بأشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمدا رسول الله

و فی الحدیث عن أبی سعید الخدری عن النبی ص فی هذه الآیة قال قال لی جبرائیل قال الله عز و جل إذا ذكرت ذکرت معی

و فی هذا یقول حسان بن ثابت یمدح النبی ص:

أغر علیه للنبوة خاتم من الله مشهور يلوح و يشهد

و ضم الإله اسم النبی إلى اسمه إذا قال فی الخمس المؤذن أشهد

و شق له من اسمه لیجله فذو العرش محمود و هذا محمد.

(وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ) حسن و غیر او گویند: یعنی نزدیک کردیم ما ذکر تو را بذکر خودمان تا اینکه من یاد نشوم مگر تو را با من یاد کنند یعنی در اذان و اقامه و تشهد و خطبه‌های منابر.

قتاده گوید: خدا نام او را در دنیا و آخرت بلند نمود، پس هیچ خطیب و هیچ شهادت دهنده و هیچ نماز گذاری نیست مگر ندا میکند اشد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله (ص).

و در حدیث از ابی سعید خدری از پیغمبر صلی الله علیه و آله در این آیه روایت شده که فرمود، جبرئیل بمن گفت خدای عز و جل فرمود هر گاه من یاد شوم تو هم با من یاد شوی و در همین باره حسان بن ثابت مدح میکند پیغمبر صلی الله علیه و آله را.

عزیز بود بر آن حضرت خاتم نبوت که از جانب خدا مشهور و ظاهر بود و گواهی برسالت و خاتمیت آن حضرت میداد و خدا منضم کرد اسم پیغمبر را بر اسم خودش هر گاه که مؤذن در اذان نماز پنجگانه گواهی دهد و بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله (ص).

و شکافت برای آن حضرت از اسم خودش تا اینکه او را بزرگ دارد، پس صاحب عرش محمود و او هم محمد است

ثم وعد سبحانه اليسر و الرخاء بعد الشدة و ذلك أنه كان بمكة في شدة قال «فإن مع العسر يسراً» أي مع الفقر سعة عن الكلبى و قيل معناه أن مع الشدة التي أنت فيها من مزاولة المشركين يسرا و رخاء بأن يظهر الله عليهم حتى ينقادوا للحق الذي جئتهم به طوعاً أو كرهاً ثم كرر ذلك فقال «إن مع العسر يسراً»

روى عطاء عن ابن عباس قال يقول الله تعالى خلقت عسرا واحدا و خلقت يسرين فلن يغلب عسر يسرين

و عن الحسن قال خرج النبي ص يوماً مسروراً فرحاً و هو يضحك و يقول لن يغلب عسر يسرين «فإن مع العسر يسراً إن مع العسر يسراً»

سپس خدای سبحان وعده يسر و توانگری و راحتی بعد از سختی داد و جهت آن این بود که آن حضرت در مکه در سختی بود، پس فرمود: (فإن مع العسر يسراً)

کلبی گوید یعنی با فقر و بینوایی توانگری و توسعه خواهد بود.

و بعضی گفته‌اند: یعنی باشد تیکه تو در آنی از مزاحمت مشرکین و اذیت آنان آسانی و راحتی و آسایش خواهد بود به اینکه خدا تو را بر آنها غلبه دهد تا اینکه اطاعت کنند حقی را که برای ایشان آوردی از روی میل و رغبت یا از روی کراهت و ناراحتی،

سپس تکرار فرمود این مطلب را، و فرمود (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا) با هر سختی و ناراحتی آسایش و آسانی خواهد بود، عطاء از ابن عباس روایت کرد که گفت خداوند متعال میفرماید من یک ناراحتی و شدت خلق کردم و دو راحتی و آسایش، پس هرگز سختی بر راحتی شدت بر رفاهیت غلبه نکند.

از حسن روایت شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله یک روز بیرون آمد در حالی که خوشحال و فرحناک و خندان بود و میفرمود هرگز شدت بر راحتی و آسایش پیروز و غالب نشود، فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا «۱».

(۱) - تنبیه آیه شریفه آگاهی است از جانب خداوند منان بمؤمنان بلطف و احسان که در پایان عسر و سختی دوره زمان از سختی و فقر و ابتلاء، و ناگواریهای ابناء زمان صبر نمایند و امیدوار باشند که محققاً بعد از عسر وعده سبحانی منجر و یسر خواهد آمد چنانچه گفته‌اند:

إذا اشتدت بك العسر تفكر في الم نشرح فعسر بين يسر بين اذا فكرتها فافرح

هر گاه سختی بتو فشار آورد اندیشه و فکر کن در سوره مبارکه الم نشرح که یک عسر را میان دو یسر قرار داده که وقتی در پیرامون آن اندیشه کردی خوشحال شو که فرج و گشایش زود رس در مقابل خواهد بود.

قال الفراء: إن العرب تقول إذا ذكرت نكرة ثم أعدتها نكرة مثلها صارتا اثنتين كقولك إذا كسبت درهما فأنفق درهما فالثاني غير الأول فإذا أعدتها معرفة فهي كقولك إذا كسبت الدرهم فأنفق الدرهم فالثاني هو الأول و نحو هذا ما قال الزجاج: أنه ذكر العسر مع الألف و اللام ثم تى ذكره فصار المعنى إن مع العسر يسرين و قال صاحب كتاب النظم في تفسير هذه الآية: إن الله بعث نبيه و هو مقل مخف و كانت قریش تعيره بذلك حتى قالوا له إن كان بك من هذا القول الذى تدعيه طلب الغنى جمعنا لك ما لا حتى تكون كأيسر أهل مكة ففكره النبي ص ذلك و ظن أن قومه إنما يكذبوه لفقره فوعده الله سبحانه الغنى ليسليه بذلك عما خامره من الهم فقال «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» و تأويله لا يحزنك ما يقولون و ما أنت فيه من الإقلال فإن مع العسر يسرا فى الدنيا عاجلا ثم أنجز ما وعده فلم يمت حتى فتح

عليه الحجاز و ما والاها من القرى العربية و عامة بلاد اليمن فكان يعطى المائتين من الإبل و يهب الهبات السنية و يعد لأهله قوت سنته

فراء گوید: عرب میگوید هر گاه نکره‌ای را یاد کردی سپس شمردی نکره‌ای را مثل آن دو نکره، خواهند بود مثل قول تو می‌گویی هر گاه درهمی کسب کردم پس یک درهم خرج میکنم پس درهم دوّم غیر از درهم اوّل پس هر گاه آن را معرفه شمردی پس آن معرفه است مثل قول تو که می‌گویی هر گاه یک درهم کاسبی کردم پس همان یک درهم را خرج میکنم پس درهم دوّم همان درهم اوّل است، و مانند این است آنچه زجاج گوید که خدا یاد کرد عسر را با الف و لام آن گاه دو بار آن را یاد کرد پس معنایش اینست که با یک عسر دو پسر با یک شدّت و سختی دو گونه آسانی و راحتی خواهد بود، و صاحب کتاب نظم در تفسیر این آیه گوید: که خداوند پیغمبرش را مبعوث نمود در حالی که او تهیدست و فقیر بود و قریش آن حضرت را بسبب این ملامت میکرد و سرزنش میداد تا اینکه گفتند اگر هدف تو از این ادّعا و دعوت ثروت و توانگری است ما برای تو مالی جمع میکنیم که قوم او وی را برای فقرش تکذیب میکنند، پس خداوند سبحان بآن حضرت وعده توانگری داد تا تسلیت دهد او را از آنچه از غصّه و اندیشه که بآن حضرت هجوم نموده و او را ناراحت ساخته و فرمود، فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، و تأویلش این است که آنچه میگویند تو را محزون نکند، تو از تهی‌دستان نیستی فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا در دنیای زودگذر، سپس تنجیز و قطعی فرمود آنچه او را وعده فرموده بود، پس از دنیا نرفت تا فتح شد بر او حجاز، و بلاد مجاور عربیه آن و تمام بلاد یمن، پس آن حضرت آن قدر متمکّن شد که می بخشید دویست شتر و عطا میفرمود بخشش‌های گرانقدر و مهیا می‌کرد برای خاندانش قوت و خوراک یک ساله آنها را.

ثم ابتداءً فصلاً آخر فقال «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» و الدليل على ابتدائه تعريه من فاء و واو و هو وعد لجميع المؤمنين لأنه يعنى بذلك أن مع العسر فى الدنيا للمؤمن يسرا فى الآخرة و ربما اجتمع له اليسران يسر الدنيا و هو ما ذكر فى الآية الأولى و يسر الآخرة و هو ما ذكر فى الآية الثانية

فقوله ص لن يغلب عسر يسرين أى يسر الدنيا و الآخرة فالعسر بين يسرين أما فرج الدنيا و أما ثواب الآخرة و هذا الذى ذكره الجرجاني يؤيد ما ذهب إليه المرتضى قدس الله روحه من أن القائل إذا قال شيئاً ثم كرره فإن الظاهر من تغاير الكلامين تغاير مقتضاهما حتى يكون كل واحد منهما مفيداً لما لا يفيدُه الآخر فيجب مع الإطلاق حمل الثانى

على غير مقتضى الأول إلا إذا كان بين المتخاطبين عهد أو دلالة يعلم المخاطب بذلك أن المخاطب أراد بكلامه الثانى الأول فيحمله على ذلك

سپس شروع نمود فصل دیگری را و فرمود (إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا) و دلیل بر ابتدائیة آن عاری بودن آنست از فاء و واو و آن وعده برای همه مؤمنین است برای اینکه باین قصد نموده که قطعاً برای با عسرت و شدت و سختی در دنیا راحتی و آسایش در آخرت خواهد بود و چه بسا میشود که برای مؤمن دو یسر و توانگری و آسایش جمع میشود و آن چیز است که در آیه اول ذکر شد، و یسر دیگر آنست که در آیه دوم ذکر شد، پس قول آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، لَنْ يَغْلِبَ عَسْرُ يَسْرَيْنِ، هرگز یک عسر غالب بر دو یسر نشود، یعنی یسر دنیا و آخرت پس عسر ما بین و میان دو یسر است یا فرج در دنیا و یا ثواب در آخرت، و این است آنچه جرجانی ذکر کرده و تأیید میکند مبنای سید مرتضی قدس الله روحه را از اینکه قائل وقتی چیزی بگوید آن گاه آن را تکرار کند پس ظاهر از تغایر دو کلام تغایر مقتضا و مفهوم آن دو کلام است تا اینکه هر یک از آنها مفید چیزی خواهد بود که دیگری آن را افاده نمیکند، پس واجب است با اطلاق حمل کردن دومى را بر غیر مقتضى اول مگر اینکه میان دو مخاطب عهدی باشد یا دلالتی که مخاطب بداند به اینکه مخاطب اراده کرده بکلام دوم اول را پس حمل کند آن را بر این،

و أنشد أبو بكر الأنباري:

إذا بلغ العسر مجهوده فتق عند ذاك بيسر سريع

ألم تر نحس الشتاء الفطيع يتلوه سعد الربيع البديع

و أنشد إسحاق بن بهلول القاضي:

فلا تياس و إن أعسرت يوما فقد أيسرت في دهر طويل

و لا تظنن بربك ظن سوء فإن الله أولى بالجميل

فإن العسر يتبعه يسار و قول الله أصدق كل قيل

و ابو بكر بن انباری در این زمینه گوید:

هر گاه سختی و فشار بنهایت خود رسید، پس امیدوار باش در این موقع بیک سهولت و رفاہیت زود رسی، آیا ندیدی نحوست زمستان سختی را که پشت سر آن میآید بهار خوشبخت شگفت انگیزی، و اسحاق ابن بهلول قاضی سروده که:

پس مأیوس و ناامید مشو اگر چه روزی در فشار قرار گرفتی، پس قطعاً متمکن و توانا خواهی شد در روزگار درازی.

و به پروردگارت گمان بد مبر، پس البتہ خدا سزاوارتر است بخوش گمانی و حسن ظن.

پس قطعاً در پی فشار و سختی توانگری و آسانی خواهد بود و سخن خدا راست‌ترین هر سخن و کلام است، شاهد این ابیات کلمه عسر در بیت سوّم است که در پی آن یسر و توانگری است چنانچه فرمود، *إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا*.

«فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ» معناه فإذا فرغت من الصلاة المكتوبة فانصب إلى ربك في الدعاء و أرغب إليه في المسألة يعطك عن مجاهد و قتادة و الضحاک و مقاتل و الكلبي و هو المروى عن أبي جعفر و أبي عبد الله (ع)

و معنی انصب من النصب و هو التعب أى لا تشتغل بالراحة و قال الزهري: إذا فرغت من الفرائض فادع بعد التشهد بكل حاجتک و

قال الصادق (ع) هو الدعاء في دبر الصلاة و أنت جالس

و قيل معناه فإذا فرغت من الفرائض فانصب في قيام الليل عن ابن مسعود و قيل معناه فإذا فرغت من دنیاک فانصب في عبادة ربك و صل عن مجاهد و الجبائی و قيل فإذا فرغت من الفرائض فانصب فيما رغبتك الله فيه من الأعمال و صل عن ابن عباس و قيل إذا فرغت من جهاد أعدائك فانصب بالعبادة لله عن الحسن و ابن زيد و قيل فإذا فرغت من جهاد الأعداء فانصب بجهاد نفسك و قيل إذا فرغت من أداء الرسالة فانصب لطلب الشفاعة

(فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ) یعنی هر وقت از نماز واجب فارغ شدی پس دست تضرّع و نیاز بسوی پروردگارت در دعا دراز کن و در نیازمندیهایت بسوی او میل نما و سؤال کن که می‌دهد تو را، و این قول از مجاهد

و قتاده و ضحاک و مقاتل و کلبی و هم از حضرت ابی جعفر باقر و حضرت ابی عبد الله صادق (ع) روایت شده که،
و معنای انصب از نصب و آن رنج و زحمت است، یعنی مشغول براحات و آسایش نشو.

و زهری گوید: هر گاه از نمازهای واجب فارغ و خلاص شدی، پس بعد از تشهدت دعا کن بهر حاجت و نیازی که
داری، حضرت صادق (ع) میفرماید، آن دعا بعد از نماز است در حالی که نشسته باشی.

ابن مسعود گوید: هر گاه از نماز واجب شب فارغ شدی پس زحمت بکش در قیام شب، مجاهد و جبائی گویند هر
گاه از دنیا فارغ شدی پس تلاش کن در عبادت پروردگارت.

ابن عباس گوید: هر گاه از فرائضت فارغ شدی پس کوشش کن در آنچه را که خدا تو را در آن ترغیب نموده و از
اعمال و نماز بخوان.

حسن و ابن زید گویند: هر گاه از جهاد دشمنان فارغ شدی پس کوشش کن بعبادت خدا و بگفته بعضی وقتی از
جهاد دشمنان فارغ شدی به پرداز بجهاد با نفس خودت و بگفته برخی: هر گاه از اداء رسالت فارغ شدی، پس سعی
کن در طلب شفاعت.

و سئل علی بن طلحة عن هذه الآية فقال القول فيه كثير و قد سمعناه أنه يقال إذا صحت فاجعل صحتك و فراغك
نصبا في العبادة و يدل علی هذا ما روی أن شريحا مر برجلين يصطرعان فقال: ليس بهذا أمر الفارغ إنما قال الله
سبحانه «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَ إِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ» أي فارغ حوائجك إلى ربك و لا ترفعها إلى أحد من خلقه و قال
عطاء: يريد تضرع إليه راهبا من النار و راغبا إلى الجنة.

از علی بن طلحه از این آیه پرسیدند گفت سخن در آن بسیار است و ما شنیدیم که میگویند، هر گاه از بیماری
بهبودی یافتی پس تندرستی و صحت و فراغت خود را تابلو قرار بده برای عبادت و بر این مطلب دلالت میکند
آنچه روایت شده که شریح (قاضی معروف) گذشت بدو نفر که با هم کشتی میگرفتند، پس گفت این کار امر فارغ
نیست خداوند سبحان فرمود فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَ إِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ، یعنی حوائج و نیازمندیهای خود را به
پروردگارت بگو و آن را به هیچکس از خلق خدا نگو.

عطاء گوید اراده نموده تضرع و زاری باو را در حالی که ترسان از آتش و راغب به بهشت باشد. «۱»

(۱) - حافظ حاکم حسکانی در شواهد التنزیل ص ۳۴۹ در ذیل آیه فَإِذَا فَرَّغْتَ فَانصَبْ، گوید: حدیث کرد مرا علی بن موسی بن اسحاق باسنادش از ابی بصیر از حضرت امام صادق علیه السلام در (قول خدای تعالی) فَإِذَا فَرَّغْتَ فَانصَبْ فرمود، یعنی بعد از آنکه از تبلیغ رسالت فارغ شدی تعیین نما علی علیه السلام را برای ولایت.

مترجم گوید: باین مضمون باسناد مختلف پنج روایت از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که در تمام فرمودند: علی علیه السلام را تعیین کن برای ولایت بر مردم و وصایت و خلافت بعد از خودت.

محدث بحرینی در تفسیر برهان در ذیل سوره مذکوره سیزده روایت باسناد مختلف نقل کرده که مضمون تمام آنها همان معنای مذکور است و برای نمونه حدیث ششم آن را از اصول کافی کلینی مینگارم.

گوید محمد بن یعقوب (کلینی) باسنادش در حدیث طولانی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود، قال الله جلّ ذکره فَإِذَا فَرَّغْتَ فَانصَبْ، میفرماید، هر گاه فارغ شدی تعیین کن علی (ع) را بوصایت خودت و اعلام کن ایشان را فضل و مقام او را باشکارایی، پس سه مرتبه گفت: من كنت مولاه فعلىّ مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه ...

میگویم و اهل البیت ادری بما فی البیت - اهل خانه داناترند به اینکه در خانه چیست یعنی امام صادق علیه السلام داناست که قرآن مجید چگونه نازل شده است.

(١٠٠) سورة العاديات مكية و آياتها إحدى عشرة (١١)

مدنية عن ابن عباس و قتادة و قبيل مكية.

عدد آياتها

إحدى عشرة آية بالإجماع.

فضلها

أبي بن كعب عن النبي ص قال من قرأها أعطى من الأجر عشر حسنات بعدد من بات بالمزدلفة و شهد جمعا.

سليمان بن خالد عن أبي عبد الله (ع) قال و من قرأ و العاديات و أدمن قراءتها بعثه الله مع أمير المؤمنين (ع) يوم القيامة خاصة و كان في حجره و رفقائه.

النظم

اتصلت هذه السورة بما قبلها لما فيها من ذكر القيامة و الجزاء اتصال النظم بالنظم فقال:

سورة العاديات

از ابن عباس و قتاده نقل شده كه مدنى، و بعضى هم گفته اند كه مكى است.

عدد آيات آن:

باجماع مفسرين يازده آيه است.

فضيلت آن:

ابی بن کعب از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود، هر کس آن را قرائت کند باو داده شود بعدد کسانی که در مزدلفه (شب عید اضحی) بیدار مانده‌اند و حاضر در عرفات شده‌اند، ده حسنه سلیمان بن خالد از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام روایت نموده که فرمودند و کسی که، و العادیات را قرائت کند و قرائت آن را ادامه دهد خدا او را با امیر المؤمنین علیه السلام در روز قیامت مخصوصاً مبعوث نماید و در حجره آن حضرت از رفقای آن بزرگوار خواهد بود.

ترتیب:

این سوره بما قبل خود پیوسته برای آنکه در آن ذکر قیامت و پاداش شده اتصال مانند بمانند، پس فرمود:

[سورة العادیات (۱۰۰): الآیات ۱ الی ۱۱]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (۱) فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا (۲) فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا (۳) فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا (۴)

فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا (۵) إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (۶) وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكَ لَشَهِيدٌ (۷) وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ (۸) أَ فَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ (۹)

وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ (۱۰) إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ (۱۱)

ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) سوگند باسبان (که بوقت دویدن در جهاد) نفس میزنند نفس زدنی (به آوازی که همه و سهیل نیست بلکه آواز خود نفس است).

(۲) سوگند باسبانی که چون سم آنها بر سنگ برسد هنگام دویدن از آن سنگها آتش بر آید (۳) سوگند باسبانی که (سواران بر آنها) بوقت سپیده دم غارت کننده‌اند (۴) پس آن اسبان (بوقت سپیده دم) در آن وادی غباری بر انگیختند.

(۵) پس آن اسبان در آن حال که دشمنان جمع بودند ایشان را در میان گرفتند (و اگر ضمیر «به» راجع بوقت صبح باشد معنی چنین است: آن اسبان بوقت صبح گروهی از دشمنان را بمیان در آمدند).

(۶) حقا که انسان نسبت به پروردگار خویش بسی ناسپاس است.

(۷) و البته خدای تعالی (بآدمی) بر این ناسپاسی گواهد است (۸) و او بخاطر دوستی مال سخت بخیل است (۹) آیا آن آدمی نمیداند آن گه که مردگان از گورها بیرون شوند.

(۱۰) و آنچه در سینه‌هاست فراهم آید (۱۱) در آن روز پروردگار ایشان بطور قطع بحال ایشان آگاهست.

الفراءة

فی الشواذ قراءة أبي حياة فآثرن بتشديد التاء

و قراءة علي (ع) و قتادة و ابن أبي ليلى فوسطن بتشديد السين.

الحجة

قال ابن جنى: فآثرن مثل أبدین و أرین نقعا كما يؤثر الإنسان النقش و غيره مما يبديه للناظر و هو من التأثير فالهمزة فاء الفعل و آثرن بالتخفيف من الإثارة فالهمزة مزيدة و قوله «فوسطن» بالتشديد معناه ميزن به جمعا أى جعلته شطرين قسمين و شقين و معنى وسطنه بالتخفيف صرن فى وسطه.

قراءت:

در شواذ قراءت ابى حیات فآثرن، بتشديد تاء، و قراءت علی (ع) و قتاده و ابن ابى لیلی (فوسطن) بتشديد سین است.

دلیل:

ابن جنى گوید فآثرن مانند ابدین و أرین نقعا است چنانچه انسان اختیار میکند نقش و غیر آن را از آنچه را که ناظر ظاهر میکند و آن از تاثیر همزه فاء الفعل است، و اثرن بتخفيف از اثاره است، پس همزه زايد است و قول خدا

فوسطن بتشدید معنایش میزت به جمعا است یعنی آن را دو قسم و دو شق قرار دادیم و معنای وسطنه بتخفیف در میان و وسط گردیدن است.

اللغة

الضبح فى الخيل الحمحة عند العدو و قيل هو شدة النفس عند العدو و ضبحت الخيل تضبح ضباحا و قيل ضبح و ضبع بمعنى و هو أن يمد ضبعه فى السير حتى لا يجد مزيدا و أورى القادح النار يورى إبراء إذا قدح قدحا و تسمى تلك النار نار الحباب لضعفها قال النابغة:

يقد السلوقى المضاعف نسجه و يوقدن بالصفاح نار الحباب

و هو اسم رجل كان بخيلا و كانت ناره ضعيفة لثلا يراها الأضياف ف ضربوا المثل بناره و شبهوا نار الحوافر بها لقلتها و النقع الغبار يغوص فيه صاحبه كما يغوص فى الماء و الكنود الكفور و منه الأرض الكنود و هى التى لا تنبت شيئا و الأصل فيه منع الحق و الخير قال الأعشى:

أحدث لها تحدث لوصلك إنها كند لوصل الزائر المعتاد

و قيل إنما سميت كندة لقطعها إياها.

لغات:

الضبح: يعنى، هممه و نفس زدن اسبهاست در موقع دويدن.

و بعضى گفته اند: آن نفس تند زدن است در موقع دويدن، و ضبحت الخيل تضبح ضبحا و ضباحا، اسبها نفس تند زدند ... و بعضى گفته اند ضبح و ضبع بیک معنى است و آن اينست که نفسش بقدرى در رفتن بکشد که مزیدى بر آن نباشد.

و اورى القادح النار يورى، آتش گیرانه و سنگ چخماخ آتش زد، ابراء آتش گرفتن یا برق زدن است آن گاه که برق بزند برق زدنى، و اين آتش را آتش حباب گویند برای ضعف آن. نابغه گوید:

شمشیر من میشکافد و میبرد زره سلوقی را که رشته‌های آن ضخیم است و روشن میکنند برای سفیدگری آتش ضعیفی را، شاهد این بیت کلمه حباحب است و آن اسم مردی بود بسیار بخیل و آتش مطبخ او بسیار ضعیف بود برای اینکه مبادا میهمانها آن را به بینند و بخانه او بیایند، پس بآتش او مثل زدند، و تشبیه کردند آتش سم اسبها بآتش آن مرد برای ضعف آن.

النفع: گرد و غباری که صاحبش در آن فرو میرود چنانچه در آب فرو میرود الکنود: کفور و از آنست که زمین کنودی که در آن چیزی نمی‌روید و اصل در آن منع حق خیر است. اعشی گوید:

تجدید کن برای وصل آن محبوبه را که تجدید کند برای وصل و رسیدن به تو که البتّه او معتاد است بر منع کردن وصل زائر خویش، و گفته‌اند که او را کنده گفتند برای قطع کردن او وی را.

النزول

قیل بعث رسول الله ص سرية إلى حى من كنانة فاستعمل عليهم المنذر بن عمرو الأنصاري أحد النقباء فتأخر رجوعهم فقال المنافقون قتلوا جميعا فأخبر الله تعالى عنها بقوله وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا عن مقاتل و قيل نزلت السورة لما بعث النبي ص عليا (ع) إلى ذات السلاسل فأوقع بهم و ذلك بعد أن بعث عليهم مرارا غيره من الصحابة فرجع كل منهم إلى رسول الله ص و هو المروى عن أبي عبد الله (ع) في حديث طويل قال و سميت هذه الغزوة ذات السلاسل لأنه أسر منهم و قتل و سبى و شد أسراهم في الحبال مكتفين كأنهم في السلاسل و لما نزلت السورة خرج رسول الله ص إلى الناس فصلى بهم الغداة و قرأ فيها و العاديات فلما فرغ من صلاته قال أصحابه هذه سورة لم نعرفها فقال رسول الله ص نعم إن عليا ظفر بأعداء الله و بشرني بذلك جبرئيل (ع) في هذه الليلة فقدم علي (ع) بعد أيام بالغنائم و الأسارى.

شأن نزول:

مقاتل گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله گروهی از اصحاب خویش را به عنوان شبیخون زدن بیک قبیله و تیره برانگیخت، پس منذر بن عمرو انصاری یکی از نقباء را برایشان امیر ساخت، پس برگشت آنها بطول انجامید.

منافقین گفتند، همه آنها کشته شدند، پس خداوند تعالی خبر داد از آنها بقول خودش، وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا ...

و بعضی گفته‌اند: این سوره وقتی نازل شد که پیغمبر (ص) علی (ع) را بسوی قبیله ذات السلاسل فرستاد، بعد از آنکه چندین بار دیگران را (مانند ابو بکر و عمرو و ...) فرستاده بود و همه با شکست مواجه شدند تا سپس پیامبر (ص) آن حضرت را اعزام فرمود، و از حضرت ابی عبد الله (ع) هم در حدیث طولانی همین روایت شده گوید: این غزوه را ذات السلاسل نامیده‌اند برای آنکه جمعی از ایشان کشته و جمعی هم اسیر شدند، و اسرای ایشان را محکم بریسمانهایی بستند مثل اینکه ایشان را در زنجیر بسته‌اند، و چون این سوره نازل شد، پیغمبر (ص) با مردم بیرون رفته و نماز صبح را بجماعت خواندند و در آن سوره و العادیات را تلاوت کردند و چون فارغ شدند از نمازشان، اصحاب گفتند ما این سوره را نمی‌شناسیم، رسول خدا (ص) فرمود، آری علی (ع) بر دشمنانش پیروز شد و جبرئیل (ع) در این شب مژده این فتح را برای من آورد، پس علی (ع) بعد از چند روز غنائم جنگی و اسیران را آورد.

المعنی

«وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا» قیل هی الخیل فی الغزو تعدو فی سبیل الله عن ابن عباس و عطاء و عكرمة و الحسن و مجاهد و قتادة و الربیع قالوا أقسم الله بالخیل العادیة لغزو الكفار و هی تضح ضبحا و ضبحها صوت أجوافها إذا عدت لیس بصهيل و لا حممة و لكنه صوت نفس و قیل

هی الإبل حین ذهبت إلى غزوة بدر تمد أعناقها فی السیر فهی تضح أى تضیع روی ذلك عن علی (ع)

و ابن مسعود و السدی و روی أيضا أنها إبل الحاج تعدو من عرفة إلى المزدلفة و من المزدلفة إلى منى قالت صفية بنت عبد المطلب:

ألا و العادیات غداة جمع بأیدیها إذا سطع الغبار

تفسیر:

(وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا) ابن عباس و عطاء و عكرمة و مجاهد و قتادة و ربیع گویند: این سواران در غزوه (ذات السلاسل) در راه خدا میدویدند گفتند، خداوند قسم خورده باسبان دونده‌ای که برای جنگ کفار میدویدند و آنها نفسهای تند میکشیدند و آن طق و طق صدای سینه‌های آنهاست که در موقع دویدن شنیده میشود که نه شیهه است و نه همهمه و لیکن صدای نفس آنهاست.

از حضرت علی علیه السلام و ابن مسعود و سدی روایت شده که آنها شترانی بودند که هنگام رفتن بکنج بدر در رفتن و دویدن گردنهایشان را میکشیدند و آنها نفس میزدند، و نیز روایت شده که آنها شتران حاج هستند که میدوند از عرفه بجانب مزدلفه (برای ادراک شب مشعر الحرام) و از مزدلفه بسوی منی میدوند، صفیه دختر عبد المطلب (عمه پیامبر) گوید:

بدان اسبان دونده صبحگاهان تماما با دستهایشان آن گه که گرد و غبار بلند شود، شاهد این بیت کلمه و العادیات است.

و اختلفت الروایات فیه

فروی عن ابي صالح أنه قال قاوت فيه عكرمة فقال عكرمة قال ابن عباس هي الخيل في القتال فقلت أنا قال علي (ع) هي الإبل في الحج و قلت مولای أعلم من مولاك

و فی عباس قال: هي الخيل أ لا تراه يقول «فَأَثَرُنَ بِهِ نَقَعًا» فهل تثيره إلا بحوافرها و هل تضبح الإبل إنما تضبح الخيل قال علي (ع) ليس كما قلت لقد رأيتنا يوم بدر و ما معنا إلا فرس أبلق للمقداد بن الأسود

و فی روایة أخرى لمرثد بن ابي مرثد الغنوی و روى عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس أنه قال بينما أنا فی الحجره جالس إذ أتانی رجل فسأل عن العادیات ضبحا فقلت له الخيل حين تغير فی سبيل الله ثم تأوی إلى الليل فيصنعون طعامهم و يورون نارهم فانقتل عنی و ذهب إلى علي بن ابي طالب (ع) و هو تحت سقاية زمزم فسأله عن العادیات ضبحا فقال سألت عنها أحدا قبلي قال نعم سألت عنها ابن عباس فقال الخيل حين تغير فی سبيل الله قال فاذهب فادعه لی فلما وقف علی رأسه قال تفتی الناس بما لا علم لك به و الله إن كانت لأول غزوة فی الإسلام بدر و ما كانت معنا إلا فرسان فرس للزبير و فرس للمقداد بن الأسود فكيف تكون العادیات الخيل بل العادیات ضبحا الإبل من عرفة إلى مزدلفة و من مزدلفة إلى منی قال ابن عباس فرغبت عن قولي و رجعت إلى الذي قاله علي (ع)

روایات در این باره مختلف است، از ابي صالح روایت شده که گفت با عكرمه در باره آن صحبت کردم، پس عكرمه گفت، ابن عباس میگفت آنها اسبها هستند در جنگ، پس من گفتم علی علیه السلام فرمود: آنها شتران در حج هستند، و گفتم مولای من داناتر است که مولای تو کیست.

و در روایت دیگر ابن عباس گوید آنها اسبها هستند آیا نمی‌بینی که میفرماید (فَأَثَرُنَ بِهِ نَقَعًا) پس آیا گرد و غبار بغیر سمهایشان بلند می‌کنند و آیا شتر همانند اسب نفس میزند، علی (ع) میفرماید آن طور که تو گفتی نیست، البته ما را در جنگ بدر دیدی، و معنای خیل نیست مگر اسب کبود رنگ، مقداد بن اسود، و در روایت دیگر اسب مرثد بن ابی مرثد غنوی و از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت شده که گفت در بین آنکه ما در حجر اسماعیل نشسته بودیم که مردی نزد ما آمد و از وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا سؤال کرد، پس من باو گفتم گروهی هستند که در راه خدا غارت میبرند، سپس در شب منزل نموده و غذای خود را خورده و آتش خود را روشن میکنند، پس از من جدا شد و خدمت علی بن ابی طالب علیه السلام رفت در حالی که آن حضرت در کنار چاه زمزم نشسته بود، پس از الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا سؤال کردم فرمود، آیا قبل از من از کسی پرسیدی؟ گفت آری از ابن عباس پرسیدم پس گفت، اسب سوارانی بودند که در راه خدا غارت زدند، گفت برو و او را بگو بیاید نزد من، پس چون خدمت آن حضرت رسید، فرمود فتوا میدهی برای مردم بچیزی که علمی برای تو بآن نیست، قسم بخدا که در غزوه و جنگ اول اسلام بدر نبود با ما مگر دو اسب زبیر و مقداد بن اسود، پس چگونه العاديات اسب سواران بودند، بلکه الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا شتر سواران از عرفه تا مزدلفه و از آنجا تا منی هستند.

ابن عباس گوید پس از قول خود بر گشتم بقول علی علیه السلام ...

«فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا» هی الخیل توری النار بحوافرها إذا صارت فی الحجارة و الأرض المحصبة عن عكرمة و الضحاک و قال مقاتل: يقدحن بحوافرهن النار فی الحجارة قال ابن عباس: يريد ضرب الخيل بحوافرها الجبل فأورت منه النار مثل الزناد إذا قدح و قال مجاهد: يريد مكر الرجال فی الحروب تقول العرب إذا أراد الرجل أن يمكر بصاحبه أما و الله لأورين لك بزند وار و لأقدحن لك و خالف المصدر فيها صدر الكلام و مجازه فالقادحات قدحا و قيل هی النيران بجمع عن محمد بن كعب و قيل هی السنة الرجال توری النار من عظيم ما تتكلم به عن عكرمة

(فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا) آنها اسب سوارانند که با بر خورد سم اسبهای ایشان بسنگ و زمینهای ریگستانی ایجاد برق و آتش میکنند.

بنا بر گفته عكرمه و ضحاک و بگفته مقاتل بر خورد سم اسبهایشان به سنگ تولید آتش میشود، ابن عباس گوید، زدن سم اسبها سمشان را بکوه اراده کرده که از آن آتش ظاهر میشود مانند فندک و سنگ چخماخ آن گاه که روشن میشود.

مجاهد گوید: اراده نموده حيله جنگجویان را در جنگها، عرب در وقتی که مردی اراده میکند که رفیق خود را گول بزند، میگوید، اَمَّا و اللّٰه اورین لک بزند، اما قسم بخدا که برای تو فندک میزند و با سنگ چخماخ روشن میکند، و ارو لأقدحن لک و مخالفت کرد (قدحا) که مصدر است با صدر کلام (فالموریات) از جهت لفظ و مجاز و تقدیر آن فالقادات قدحا است.

و بگفته محمد بن کعب آن آتش افروختن در مشعر است، و بگفته عکرمه، آن زبانهای مردان است که از بزرگی سخنانشان و گفته‌هایشان آتش روشن میشود.

«فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحاً» یزید الخیل تغیر بفرسانها علی العدو وقت الصبح و إنما ذکر وقت الصبح لأنهم كانوا یسیرون إلى العدو لیلاً فبأیاً توهم صباحاً هذا قول الأكثرین و قبل یزید الإبل ترتفع برکبانها یوم النحر من جمع إلى منی و السنة أن لا ترتفع برکبانها حتی تصیح و الإغارة سرعة السیر و منه قولهم أشرق ثبیر کیمنا نغیر عن محمد بن کعب

«فَأَثَرُنَ بِهِ تَعَاً» یقال ثار الغبار و الدخان و أثرته أی هیجته و الهاء فی به عائذ إلى معلوم یعنی بالمکان أو بالوادی المعنی فهیجن بمکان عدوهن غبارا

«فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً» أی صرن بعدوهن أو بذلک المکان وسط جمع العدو و هم الکتیبة و قال محمد بن کعب: یرید جمع منی

«فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحاً» اراده نموده از آن اسب سوارانی که در وقت صبح بر دشمن شبیخون میزند، و البته وقت صبح را یاد نموده است برای اینست که ایشان در شب بطرف دشمن میرفتند، و صبح بر آنها وارد شده و آنها را بقتل رسانیده و یا اسیر کرده و اموالشان را بغارت میبردند، و این قول بیشتر از مفسرین است. و محمد بن کعب گوید اراده نموده شترانی را که در روز قربان سواران خود را از جمع (مشعر الحرام) بمنی بلند میکنند و سنت این است که بلند نشوند بسواران خود تا صبح شود.

و الاغاره: سرعت سیر و شتاب در سفر است و از آنست قول ایشان اشرق ثبیر کما نغیر (مردم حجاز و حجاج هنگامی که میخواستند از مشعر - الحرام بمنی حرکت کنند در روز قربان بکوه ثبیر که کوه‌های بلند آنجاست میگفتند ای ثبیر همانطور که ما زود و تند میرویم تو هم تند بنور آفتاب روشن شو).

(فَأَثَرُنَ بِهِ نَعْمًا) میگویند: گرد و دود بلند شد، و اثرنه، یعنی او را تهییج نمودم و هاء در به بر گشتش به معلوم یعنی مکان یا وادی مقصودش اینست، پس البته تهییج کردند بمکانی که دویدن آنها گرد و غبار داشت.

(فَوَسَّطُنَ بِهِ جَمْعًا) یعنی بدویدنشان باین مکان در میان جمع دشمن واقع شدند و ایشان انبوهی جمعیت بودند، محمد بن کعب گوید مقصود از جمع منی است.

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» هذا جواب القسم و الكنود الكفور الجحود لنعم الله عن ابن عباس و قتادة و الحسن و مجاهد و قيل هو بلسان كندة و حضرموت العاصي و بلسان مضر و ربيعة و قضاة الكفور عن الكلبي و قيل هو الذي يعد المصائب و ينسى النعم عن الحسن أخذه بعض الشعراء فقال:

يا أيها الظالم في فعله و الظلم مردود علی من ظلم

إلى متى أنت و حتى متى تشكو المصيبات و تنسى النعم

و روى أبو أمامة عن النبي ص أنه قال أ تدررون من الكنود قالوا الله و رسوله أعلم قال الكنود الذي يأكل وحده و يمنع رفته و يضرب عبده و قيل الكنود الذي لا يعطى فى النائبة مع قومه عن عطاء و قيل هو القليل الخير عن أبي عبيدة

«وَ إِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ» معناه و إن الله على كفره لشهيد عن ابن عباس و قتادة و عطاء و قيل أن الهاء تعود إلى الإنسان و المعنى أن الإنسان شاهد على نفسه يوم القيامة بكنوده أو فى الدنيا فإنك لو سألته عن النعمة لم يذكر أكثرها و يذكر جميع مصائبه و هو معنى قول الحسن

(إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ) ابن عباس و قتاده و حسن گویند، این جواب قسم است و کنود بمعنای کفور نعمتهای خدایی است.

کلبی گوید: کنود بزبان کنده و حضرموت بمعنای عاصی و بزبان مضر و ربيعة و قضاة بمعنای کفور است.

حسن گوید: کنود آنست که نعمتها را از یاد برده و عیبها را میشمرد. و بعضی از شعراء همین معنی را گرفته و گفته است:

ای آنکه ستمکار در افعال و کردارت هستی و ستم بازگشتش بر کسی است که ستم و ظلم نموده است.

تا کی و تا چند تو از مصیبتها شکایت کرده و نعمتها را فراموش میکنی.

ابو امامه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن حضرت فرمود آیا میدانید کنود کیست، گفتند آنست که تنها میخورد و میهمان را دور میکند و بندگان و غلامان خود را میزند، و بگفته عطاء کنود آنست که در مصائب، و حوادث و سختیها چیزی بخویشانش نمیدهد، و بگفته ابو عبیده کنود آنست که خیر و احسانش کم است.

(وَ إِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ) ابن عباس و قتاده و عطاء گویند، یعنی و البته خدا بر کفرشان هر آینه گواه است.

و بعضی گفته‌اند: که هاء بانسان بر میگردد، و مقصود اینست که انسان در روز قیامت بر نفس خودش گواهی میدهد به کنود بودن او در دنیا، پس بدرستی که اگر از او از نعمت بررسی بیشتر آن را یاد نمی‌کند ولی تمام مصائب خود را میگوید و تعریف میکند و آن معنا گفته حسن است.

«وَ إِنَّهُ» یعنی الإنسان «لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» ای لأجل حب الخیر الذی هو المال ای من أجله لبخیل شحیح یمنع منه حق الله تعالی عن الحسن یقال للبخیل شدید و متشدد قال طرفه:

أرى الموت يعتام الكرام و یصطفی
عقيلة مال الفاحش المتشدد

و قیل معناه و إنه لشدید الحب للخیر ای المال عن الفراء و قال ابن زید: سمی الله سبحانه المال خیرا و عسی أن یكون خبیثا و حراما و لكن لأن الناس یعدونه خیرا فکذلک سمی الجهاد سوءا فقال لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ أی قتال و لیس هو عند الله بسوء لأن الناس یسمونه سوءا

(وَ إِنَّهُ) و بیگمان انسانی (لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ) حسن گوید یعنی بخاطر دوستی خیری که آن مال است شدید، یعنی برای خاطر آن مال بخیل و ممسک است و منع میکند از مالش حق خدای تعالی را، به شخص بخیل ممسک شدید و متشدد میگویند، طرفه گوید:

می بینم مرگ را که اختیار میکند مردان برگزیده و بهترین مال بخیلان و ممسکین را، شاهد این بیت کلمه متشدد است که به بخیل گفته میشود.

فراء گوید: یعنی و آن انسان هر آینه بمال علاقه و محبت شدیدی دارد، و ابن زید گوید: خدای سبحان مال را خیر نامیده است و حال آنکه ممکن است مال خبیث و حرام باشد و لیکن مردم آن را خیر می‌شمارند، پس همین طور جهاد را سوء نامیده‌اند، و فرمود، سویی یعنی قتالی آنها را فرا نگرفته و حال آنکه آن در نزد خدا سوء نیست، برای اینکه مردم آن را سوء مینامند.

و قال سبحانه على وجه التذكير و الوعيد «أَفَلَا يَعْلَمُ» هذا الإنسان الذي وصفناه «إِذَا بُعْثَ مَا فِي الْقُبُورِ» أي بعث الموتى و نشرها و أخرجوا و مثله بحثر «وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ» أي ميزوا بين ما فيها من الخير و الشر و قيل معناه و أظهر ما أخفته الصدور ليجازى على السر كما يجازى على العلانية

«إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ» قال الزجاج: الله سبحانه خبير بهم في ذلك اليوم و في غيره و لكن المعنى أن الله يجازيهم على كفرهم في ذلك اليوم و ليس يجازيهم إلا بعلمه بأحوالهم و أعمالهم و مثله قوله «أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ» و معناه أولئك الذين لا يترك الله مجازاتهم و في هذا إشارة إلى الزجر و الوعيد فإن الإنسان متى علم أن خالقه يرى جميع أعماله و يعلم سائر أفعاله و يحقق ذلك لا بد أن ينزجر عن المعاصي.

و خداوند سبحان آن را بر طریق تذکر و بیم دادن فرمود: (أَفَلَا يَعْلَمُ) آیا این انسانی که آن را توصیف کردیم نمیداند؟

(إِذَا بُعْثَ مَا فِي الْقُبُورِ) یعنی آن گه که مبعوث شوند مردگان و زنده شوند و از گورها بیرون آیند، و مانند آنست بحشر، در معنی.

(وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ) یعنی مشخص گردد آنچه در آنست از خیر و شرکت، و بگفته بعضی ظاهر کند آنچه در سینه‌ها مخفی شده است تا اینکه پاداش داده شوند بر اعمال پنهانی چنانچه پاداش داده میشوند بر اعمال آشکارا.

(إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ) زجاج گوید: خداوند سبحان به ایشان خبر داده است در این روز و در غیر این روز و لیکن خداوند در این روز ایشان را بر کفرشان مجازات نماید، و مجازات هم نمیکند مگر بعلمش به احوال و اعمال ایشان و مانند آنست قول خدا (أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ) آن گروهند، آن کسانی که خدا میداند آنچه در دلهای ایشان است و معنایش اینست ایشان آنهایی هستند که خدا مجازات ایشان را ترک نمیکند، و در این اشاره

است، بمنع کردن و بیم دادن، پس جدّاً- وقتی انسان دانست که خالق او تمام اعمال او را می‌بیند و سایر افعال او را میداند و آن را درست دانست بدون شک خود را از گناهان باز می‌دارد.

(۱۰۲) سورة التكاثر مكية و آياتها ثمان (۸)

مدنية و قيل مكية ثمان آيات بالإجماع.

فضلها

في حديث أبي و من قرأها لم يحاسبه الله بالنعيم الذي أنعم عليه في دار الدنيا و أعطى من الأجر كأنما قرأ ألف آية. شعيب العقروقي عن أبي عبد الله (ع) قال من قرأ سورة ألهاكم التكاثر في فريضة كتب له ثواب و أجر مائة شهيد و من قرأها في نافلة كان له ثواب خمسين شهيدا و صلى معه في فريضته أربعون صفا من الملائكة. و عن درست عن أبي عبد الله (ع) قال قال رسول الله ص من قرأ ألهاكم التكاثر عن النوم وقي فتنة القبر.

تفسيرها

أخبر الله سبحانه في تلك السورة عن صفة القيامة و ذكر في هذه السورة من ألهاه عنها التكاثر فقال:

سوره تكاثر

مدنی و بعضی گفته‌اند مکی و آیاتش باتفاق هشت آیه است.

فضیلت آن:

در حدیث ابی بن کعب است که هر کس آن را قرائت کند. خدا نعمتهایی را که بر او انعام فرموده در دار دنیا، محاسبه‌اش نکند و باو عطا فرماید اجر هزار آیه را.

شعيب عقروقي از حضرت ابی عبد الله صادق عليه السلام روایت کرده که هر کس سوره، الهیکم التکاثر را در نماز واجبش بخواند نوشته شود برای او ثواب و اجر صد شهید و کسی که در نافله‌اش بخواند برای او ثواب پنجاه شهید است و کسی که در نماز فريضه‌اش بخواند چهل صف از فرشتگان باو اقتدا کرده و با او نماز بخوانند.

از درست از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کسی که الهیکم التکائر را در موقع خوابش بخواند از فتنه و فشار قبر مصون بماند.

توضیح و وجه ارتباط آن با سوره قبل:

خداوند سبحان در آن سوره از صفت قیامت خبر داد و در این سوره هم یاد نمود که تکائر غفلت از قیامت میآورد: پس فرمود:

[سورة التکائر (۱۰۲): الآيات ۱ الى ۸]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ (۱) حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (۲) كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳) ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۴)

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ (۵) لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ (۶) ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ (۷) ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (۸)

ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) فزونی جستن یا خود نمایی (باموال و اولاد بسیار) شما را (از یاد خدای تعالی) سرگرم ساخت (۲) تا وقتی که در گورستان رسیدید (۳) نه چنین است (که همت شما مصروف جمع مال شود) بزودی (بوقت مرگ عاقبت این افتخار را) خواهید دانست (۴) پس نه چنین است (باید از این کار باز ایستید) بزودی خواهید دانست.

(۵) نه چنین است اگر بدانستن یقین بدانید (که چه در پیش دارید خود نمایی نمیکنید) (۶) بخدا سوگند بطور مسلم دوزخ را خواهید دید (۷) سپس دوزخ را به چشم به بینید دیدنی که آن نفس یقین است (۸) سپس در آن روز از نعمتهایی که بدان مشغول شدید پرسش شوید.

القراءة

قرأ ابن عامر و الکسائی لترون بضم التاء و روی ذلك عن علی (ع)

و الباقون «لَتَرُونَ» بالفتح.

الحجة

قال أبو علي: من قال لترون بضم التاء فإن رأى فعل يتعدى إلى مفعول واحد تقول رأيت الهلال كما تقول لبست ثوبك فإذا نقلت الفعل بالهمزة زاد مفعول آخر تقول أريت زيدا الهلال فإذا بنيت هذا الفعل للمفعول قلت أرى زيد الهلال و كذلك «لَتَرُونَ الْجَحِيمَ».

قراءت:

ابن عامر و كسايي لترون بضم تاء قرائت کرده و از علی علیه السلام همین روایت شده است ولی دیگران لترون بفتح خوانده‌اند.

دلیل:

ابو علی گوید: کسی که لترون بضم تاء گفته، پس رأى فعل متعدی بیک مفعول است می‌گویی رأیت الهلال چنانچه می‌گویی لبست ثوبک پس هر گاه فعل را با همزه نقل کردی مفعول دیگری زیاد شود می‌گویی رأیت زيدا الهلال، پس چون این فعل را برای مفعول بنا کردی می‌گویی اری زيدا الهلال و همچنين لَتَرُونَ الْجَحِيمَ.

اللغة

الإلهاء الصرف إلى اللهو و اللهو الانصراف إلى ما يدعو إليه الهوى يقال لها يلهو لهوا و لهى عن الشىء يلهى و منه قولهم فإذا استأثر الله بشىء فاله عنه و التكاثر التفاخر بكثرة المناقب يقال تكاثر القوم إذا تعادوا ما لهم من المناقب و الزيارة إتيان الموضع كإتيان المؤلف على غير إقامة زاره يزوره زيارة و منه زور تزويرا إذا شبه الخط بما يوهم أنه خط فلان و ليس به و المزورة من ذلك اشتقت و الفرق بين النعيم و النعمة أن النعمة كالإنعام فى التضمين لمعنى منعم أنعم إنعاما و نعمة و كلاهما موجب للشكر و النعيم ليس كذلك لأنه من نعم نعيما فلو عمل ذلك بنفسه لكان نعيما لا يوجب شكرا و أما النعمة بفتح النون فمن نعم بضم العين إذا لان.

لغات:

الالهاء: رفتن بسوی لهو و غفلت گریست.

و اللهو: منصرف شدن بطرف تمایلات و هواهای نفسانی، گفته میشود لها یلهو لهوا و لهی عن الشیء یلهی، و از آنست قول ایشان، پس هر گاه چیزی بخدا اختیار شود از خدا غافل شده است.

التکثیر: تفاخر بزیادی مناقب است میگویند: تکثیر القوم آن گه که مالشان را از راه مناقب و مفاخر خوانی بدست آورند.

الزیارة: آمدن مکانست مثل آمدن محل مألوف بدون اقامت، زاره یزوره زیارة و از آنست زور تزویر آن گه خطی تشبیه شود به اینکه خیال شود که آن خط فلانی است و حال آنکه نباشد، و المزوره از این ماده مشتق است، و فرق بین نعیم و نعمه اینست که نعمه مانند انعام است در متضمن بودن معنای منعم انعاما و نعمه و هر دوی آنها موجب شکر است و نعیم چنین نیست، زیرا که آن از نعم نعیم است، پس اگر این را برای خودش کند هر آینه نعیمی است که موجب شکر نمیشود، و اما نعمه بفتح نون، پس از نعم بضم عین آن گه که نرم شود.

الإعراب

کلا حرف و لیس باسم و تضمنه معنی ارتدع لا یدل علی أنه کصه بمعنی اسکت و مه بمعنی اکفف أ لا تری أن أما تتضمن معنی مهما یکن من شیء و هو حرف فکذا کلا ینبغی أن یکون حرفا «کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ» جواب لو محذوف و تقدیره لما ألهاکم التکثیر. و «عِلْمَ الْيَقِينِ» مصدر و قیل هو قسم و التقدير و علم اليقين لترون الجحيم أي عذاب الجحيم فحذف لأن رؤيتها لیس بوعید و إن الوعيد برؤية عذابها و تقدیره فی الإعراب علم الخبر اليقين فحذف المضاف و مثله حب الحصيد و لا يجوز الهمز فی واو «لَتَرَوُنَّ» و «لَتَرَوُنَّهَا» علی قیاس أثوب فی أثوب و أعد فی وعد لأن الضمة هنا عارضة لالتقاء الساکنین و لیست بلازمة و أما «عَيْنَ الْيَقِينِ» فانتصابه انتصاب المصدر أيضا كما تقول رأيته حقا و تبينته يقينا و الرؤية هنا بمعنی المشاهدة كما قال سبحانه وَ إِن مِنْكُمْ إِلاَّ وَاَرِدُهَا.

اعراب:

کلا، حرف است و اسم نیست و متضمن بودن معنای ارتدع، خود داری شد دلالت نمیکند بر اینکه آن مانند صه بمعنای اسکت و مه، بمعنای اکفف دست نگهدار است آیا نمی بینی که اما متضمن معنای مهما یکن من شیء است و آن حرف است، پس همین طور کلا شایسته است که حرف باشد، کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ جواب (لو) محذوف است و تقدیرش

لما الهاکم التکاثر و عِلْمَ الْيَقِينِ مصدر و بعضی گفته‌اند آن قسم است و تقدیرش، و علم الیقین لترون الجحیم، یعنی عذاب دوزخ و جحیم را پس عذاب حذف شده برای اینکه دیدن جحیم وعید و تهدید نیست بلکه وعید بدیدن عذاب جحیم است و تقدیرش در اعراب علم خبر یقین است، پس مضاف حذف شده و مانند آنست حب الحصید، و جایز نیست همزه در واو لترون و لترونها بنا بر قیاس أثوب در اثوب واعد در وعد برای اینکه ضمّه در اینجا عارضی است برای التقاء ساکنین و ضمّه لازمی نیست و اَمَّا عَيْنَ الْيَقِينِ، پس انتصاب آن نیز انتصاب مصدر است چنانچه می‌گویی رأیته حقا، حقیقه او را دیدم و تبینته یقینا و رؤیت در اینجا بمعنای مشاهده است چنانچه خداوند سبحان فرمود، وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَاْرِدُهَا، و نیست هیچ یک از شما مگر اینکه وارد دوزخ شود.

النزول

قیل نزلت السورة فی اليهود قالوا نحن أكثر من بنی فلان و بنو فلان أكثر من بنی فلان ألهام ذلك حتی ماتوا ضلالا عن قتادة و قیل نزلت فی فخذ من الأنصار تفاخروا عن أبی بريدة و قیل نزلت فی حیین من قریش بنی عبد مناف بن قصی و بنی سهم بن عمرو تکاثروا و عدوا أشرافهم فکثرهم بنو عبد مناف ثم قالوا نعد موتانا حتی زاروا القبور فعدوهم و قالوا هذا قبر فلان و هذا قبر فلان فکثرهم بنو سهم لأنهم كانوا أكثر عددا فی الجاهلیة عن مقاتل و الکلبی.

شأن نزول:

قتاده گوید: این سوره در باره یهود نازل شده وقتی که گفتند ما از بنی فلان بیشتر و بنو فلان از فرزندان فلانی زیادترند، این تفاخر سرگرم کرد ایشان را تا اینکه گمراه مردند، و بگفته ابی بریده، نازل شده در طائفه‌ای از انصار که با یکدیگر تفاخر میکردند.

مقاتل و کلبی گویند: این سوره نازل شده در قبیله‌ای از قریش اولاد عبد مناف بی قصی و فرزندان سهم بن عمرو مفاخرت کردند بکثرت، و اشراف خود را شمردند، پس اولاد عبد مناف بیش از آنها شدند، سپس آنها گفتند مردگانمان را میشماریم تا اینکه رفتند و قبور را دیدند و آنها را شمردند و گفتند این قبر فلان، پس بنو سهم بیشتر شدند از بنی عبد مناف، زیرا ایشان در جاهلیت بیشتر از دیگران بودند.

المعنی

«ألهامُ التَّكَاثُرُ» أي شغلکم عن طاعة الله و عن ذکر الآخرة التکاثر بالأموال و الأولاد و التفاخر بکثرتهما

«حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» أى حتى أدرككم الموت على تلك الحال عن الحسن و قتادة و قال الجبائى: حتى متم على ذلك و لم تتوبوا و قيل ألهاكم التباهى بكثرة المال و العدد عن تدبر أمر الله حتى عدتكم الأموات فى القبور

و روى قتادة عن مطرف بن عبد الله الشخير عن أبيه قال انتهيت إلى رسول الله ص و هو يقول «أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ» السورة قال يقول ابن آدم مالى مالى و ما لك من مالك إلا ما أكلت فأفنيته أو لبست فأبليت أو تصدقت فأمضيت أورده مسلم فى الصحيح

تفسير:

(أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ) يعنى مشغول کرد شما را از طاعت خدا و از ذکر آخرت تکاثر باموال و اولاد و مفاخرت بزیادى آنها.

(حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ) حسن و قتاده گویند: يعنى تا مرگ شما را بر این حالت دریابد.

جبائى گوید: تا اینکه بر این حالت بدون توبه بمیرید و از دنیا بیرون روید.

و بعضى گفته‌اند: الهیکم، سرگرم کرد شما را مباهات به زیادى مال و عدد از تفکر کردن امر خدا تا اینکه مردگان قبور را هم شمردید، و قتاده از مطرف بن عبد الله شخير از پدرش روایت کرده که گفت خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله رسیدم و آن حضرت سوره الهیکم التکاثر را می خواند فرمود، فرزند آدم میگوید، مال من مال من، و حال اینکه نیست برای تو از مال تو مگر آنچه خوردی و نابود کردی یا پوشیدی، پس کهنه کردی یا تصدق دادی پس گذشتی، این روایت را مسلم در صحیح خود نقل کرده،

ثم رد الله تعالى عليهم هذا فقال «كَلَّا» أى ليس الأمر الذى ينبغى أن تكونوا عليه التكاثر ثم أوعدهم فقال «سَوْفَ تَعْلَمُونَ» ثم أكد ذلك و كرره فقال «ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» قال الحسن و مقاتل: هو وعيد بعد وعيد و المعنى سوف تعلمون عاقبة تباهيكم و تكاثركم إذا نزل بكم الموت و قيل معناه سوف تعلمون فى القبر ثم سوف تعلمون فى الحشر

رواه زر بن حبیش عن على (ع) قال ما زلنا نشك فى عذاب القبر حتى نزلت «أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ» إلى قوله «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» يرید فى القبر «ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» بعد البعث

و قيل إن المعنى «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» إذا رأيتم دار الأبرار «ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» إذا رأيتم دار الفجار و العرب تؤكد بكلا و حقا

سپس خداوند تعالی این مطلب را برایشان رد کرد، و فرمود:

(كَلَّا) یعنی امر آن چنان که شایسته و سزاوار است که بر آن تکاثر کنید نیست، سپس ایشان را بیم داده و فرمود:

(سَوْفَ تَعْلَمُونَ) بزودی میدانید، سپس این را تأکید نموده و تکرار فرمود، و گفت:

(ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ) حسن و مقاتل گویند آن وعید بعد وعید بیم بعد از بیم است، هر آینه معنای سوف تعلمون بزودی میدانید عاقبت مباحات و تکاثر شما چیست آن گاه که مرگ بشما فرود آمد.

زر بن حبیب از علی علیه السلام روایت نموده که معنای آن سوف تعلمون فی الحشر است بزودی شما در حشر خواهید دانست، گوید، ما همیشه در عذاب قبر شک میکردیم تا اینکه اَلْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ تا قول خدا كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ نازل شد، اراده فرمود، در قبر، ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ بعد البعث و روز قیامت.

و بعضی گفته‌اند: مقصود اینکه کلا سوف تعلمون آن گه که دیدید بهشت و مکان ابرار و نیکان را ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، آن گاه دیدید مأوی و جایگاه گنهکاران را، و عرب تأکید میکند بکلا و حقا.

«كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ» هذا كلام آخر يقول لو تعلمون الأمر علما يقينا لشغلكم ما تعلمون عن التفاخر و التباهي بالعز و الكثرة و علم اليقين هو العلم الذي يثلج به الصدر بعد اضطراب الشك فيه و لهذا لا يوصف الله بأنه متيقن

ثم استأنف سبحانه وعيدا آخر فقال «لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» على نية القسم عن مقاتل یعنی حين تبرز الجحيم في القيامة قبل دخولهم إليها

«ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا» یعنی بعد الدخول إليها «عَيْنَ الْيَقِينِ» كما يقال حق اليقين و محض اليقين و معناه ثم لترونها بالمشاهدة إذا دخلتموها و عذبتم بها

(كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ) نه چنانست اگر میدانستید بدانستن علم یقین، این کلام و سخن دیگر است میفرماید، اگر میدانستید امر را دانستن یقینی هر آینه مشغول میداشت شما را آنچه میدانستید از تفاخر و مباحات کردن بعزت و

کثرت مال و اولاد و فامیل، و علم یقین آن علم‌یست که سینه و قلب انسانی بعد از اضطراب شک در آن بسبب آن خنک می‌شود، و برای همین خداوند تعالی توصیف به اینکه او متیقن است نمیشود،

سپس خداوند سبحان وعید دیگری را شروع کرد و از سرگرفت، و فرمود: (لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) مقاتل گوید، بر قصد قسم، یعنی هنگامی که جهنم ظاهر شود پیش از آنکه داخل آن گردند.

(ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا) یعنی بعد از آنکه داخل آن شدند آن را البته خواهند دید (عَيْنَ الْبَقِيَّةِ) یعنی، به چشم و دیده یقین چنانچه می‌گویند حق یقین و محض یقین و معنای آن ثم لترونها بالمشاهده، یعنی سپس هر آینه البته آن را خواهید دید بمشاهده دیدگانتان آن گاه که داخل آتش شده و بآن عذاب شدید.

«ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» قال مقاتل: یعنی کفار مکه کانوا فی الدنيا فی الخیر و النعمة فیسألون يوم القيامة عن شکر ما کانوا فيه إذ لم يشکروا رب النعيم حيث عبدوا غيره و أشركوا به ثم يعذبون علی ترک الشکر و هذا قول الحسن قال لا يسأل عن النعيم إلا أهل النار و قال الأكثرون: أن المعنى ثم لتسئلن یا معاشر المکلفین عن النعيم قال قتادة: إن الله سائل كل ذی نعمة عما أنعم علیه و قيل عن النعيم فی المأکل و المشرب و غیرهما من الملاذ عن سعید بن جبیر و قيل النعيم الصحة و الفراغ عن عكرمة و يعضده ما رواه ابن عباس عن النبي ص قال نعمتان مغبون فیهما كثير من الناس الصحة و الفراغ

و قيل هو الامن و الصحة عن عبد الله بن مسعود و مجاهد و روى ذلك عن أبي جعفر و أبي عبد الله (ع)

(ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ) آن گاه از آن نعمتهایی که در دنیا داده شده بودند پرسیده میشود.

مقاتل گوید، یعنی، کفار مکه در دنیا در خیر و نعمت بودند، پس در روز قیامت سؤال میشوند از شکر آنچه در آن بودند، زیرا وقتی غیر خدا را پرستیدند و باو شرک ورزیدند شکر صاحب نعمت را که خدا باشد بجا نیاوردند، پس عذاب میشوند برای ترک شکر و این قول حسن است گوید:

سؤال از نعمت نمیشود مگر اهل آتش و بیشتر از مفسرین گفتند که معنی اینست، سپس هر آینه سؤال میشود ای گروه مکلفین از نعمت، قتاده گوید: البته خدا پرسنده است هر صاحب نعمتی را از آنچه بر او نعمت داده است.

سعید بن جبیر گوید: مراد از نعيم که از آن پرسیده میشود مأکول و مشروب و غیر آنها از لذائذ است.

عکرمه گوید: مقصود از نعیم صحه و تندرستی و فراغت خاطر است و تأیید میکند آن را روایتی که ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه و آله نموده که فرمودند: دو نعمت است که بسیاری از مردم از آن دو مغبون هستند:

۱- صحت ۲- فراغت.

عبد الله بن مسعود و مجاهد گویند: نعیم امنیّت و سلامتی است و این معنی از حضرت باقر و حضرت صادق (ع) هم روایت شده است.

و قيل يسأل عن كل نعیم إلا ما خصه الحديث و هو قوله ثلاث لا يسأل عنها العبد خرقة یواری بها عورته أو كسرة یسد بها جوعته أو بیت یكنه من الحر و البرد

و روی آن بعض الصحابة أضاف النبي ص مع جماعة من أصحابه فوجدوا عنده تمرًا و ماء باردا فأكلوا فلما خرجوا قال هذا من النعیم الذي تسألون عنه

و روی العیاشی یاسناده فی حدیث طویل قال سأل أبو حنیفة أبا عبد الله (ع) عن هذه الآیة فقال له ما النعیم عندك یا نعمان قال القوت من الطعام و الماء البارد فقال لئن أوقفك الله یوم القيامة بین یدیه حتی یسألك عن كل أكلة أكلتها و شربة شربتها لیطولن و قوفك بین یدیه قال فما النعیم جعلت فداك قال نحن أهل البيت النعیم الذي أنعم الله بنا علی العباد و بنا ائترفوا بعد أن كانوا مختلفین و بنا ألف الله بین قلوبهم و جعلهم إخوانا بعد أن كانوا أعداء و بنا هداهم الله للإسلام و هی النعمة التي لا تنقطع و الله سائلهم عن حق النعیم الذي أنعم الله به علیهم و هو النبي ص و عترته.

و بعضی گفته‌اند: از هر نعمت سؤال میشود مگر آنچه را که حدیث تخصیص داده و آن قول آن حضرت است که فرمود سه چیز است که بنده از آن سؤال نمیشود ۱- پارچه‌ای که عورت او را بپوشاند ۲- نانی که سدّ جوع و گرسنگی او نماید ۳- خانه‌ای که او را از گرما و سرما حفظ نماید.

روایت شده که بعضی از اصحاب پیغمبر (ص) آن حضرت را با جماعتی از صحابه مهمان نمود، پس در نزد او خرما و آب خنکی یافتند، پس خوردند پس چون بیرون رفتند، فرمود این از آن نعمتهایی است که از آن سؤال نمیشوید.

و عیاشی باسناد خودش در حدیث طولانی روایت کرده که ابو حنیفه از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام از این آیه پرسید، پس امام باو فرمود، ای نعمان نعیم نزد تو چیست گفت، قوتی از طعام گندم و آب خنک پس آن

حضرت فرمود: هر آینه اگر خدا تو را روز قیامت در برابر خود نگه دارد تا سؤال کند از هر خوراکی که خورده‌ای و از هر آبی که آشامیده‌ای هر آینه توقف تو در پیش خدا بطول انجامد، گفت فدایت شوم، پس نعیم چیست؟ فرمود ما اهل بیت نعیم چنانی هستیم که خدا بما بر بندگانش انعام فرموده و به برکت ما خدا ائتلاف و دوستی بین بندگانش انداخته بعد از آنکه همه با هم مختلف بودند و به برکت ما خدا میان دل‌های آنها الفت داده و ایشان را برادر هم گردانیده بعد از آنکه با هم دشمن بودند و بسبب ما خدا ایشان را باسلام هدایت نموده و آن نعمت چنانیست که منقطع نمیشود، و خدا پرسنده ایشانست از حق نعیم چنانی که خدا انعام فرمود بواسطه آن برایشان و آن پیغمبر (ص) و عترت او میباشد «۱».

(۱) - محدث بحرینی در تفسیر برهانش بیست و یک مسند و مرسل از پیغمبر (ص) و خاندان رسالت ائمه معصومین علیهم السلام در تفسیر و بیان آیه شریفه: (ثُمَّ لَتَسْتَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ) ذکر کرده که در اغلب آنها معصومین علیهم السلام فرموده‌اند مراد از نعمتی که از آن البته - پرسیده میشود، ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است.

پیروی شاعر معاصر گوید:

نعمتی نبود نکوتر از ولای مرتضی این و لا ما را ذخیره از برای محشر است

و نیز گوید:

دل بغیر از شاه مردان با کسی سودا ندارد	بی (ولای مرتضی) دل داشتن معنی ندارد
خواست گر روزی رود از این سرا با زاد و توشه	بهرتر از حبّ علی در دست خود کالا ندارد
روز رستاخیز مغزش از حرارت می‌گدازد	هر که در (ظل همایون علی) مأوی ندارد
گر نباشد در کفش پروانه امضاء مولا	راه بر او بسته جا در عالم بالا ندارد
چون بخواهد بار یا خود را رهاند هاتف غیب	بانگ بر او می‌زند پروانهات امضاء ندارد

با (کلام الله ناطق) هر که در افتد و ر افتد

نیست تردیدی در آن امروز یا فردا ندارد

ذات بی همتایی تفسیر قرآن مجیدش

در همه کون و مکان جز چارده دانا ندارد

(مترجم)

(١٠٣) سورة العصر مكية و آياتها ثلاث (٣)

مكية ثلاث آيات بالإجماع.

اختلافها

آيتان وَ الْعَصْرِ غير المكي و المدني الْأَخِيرِ بِالْحَقِّ مكي و المدني الْأَخِيرِ.

فضلها

في حديث أبي و من قرأها ختم الله له بالصبر و كان مع أصحاب الحق يوم القيامة.

الحسين بن أبي العلاء عن أبي عبد الله (ع) قال من قرأ و العصر في نوافله بعثه الله يوم القيامة مشرقاً وجهه ضاحكاً سنة قريرة عينه حتى يدخل الجنة.

تفسيرها

ختم الله سبحانه تلك السورة بوعيد من ألهاه التكاثر و افتتح هذه السورة بمثل ذلك و هو أن الإنسان لفي خسر إلا المؤمن الصالح فقال سبحانه:

سوره العصر

مكي است، و باتفاق مفسرين سه آيه است.

اختلاف آن:

در دو آيه، وَ الْعَصْرِ غير مكي و مدني اخير بالحق مكي و مدني اخير

فضيلت آن:

در حدیث ابی بن کعب است، که هر کس آن را قرائت کند خداوند ختم فرماید برای او بصیر و در روز قیامت با اصحاب حق بوده باشد.

حسین بن ابی العلاء از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که در نوافلش و العصر را قرائت کند خداوند او را در روز قیامت برانگیزد در حالی که چهره و صورتش درخشانده و لبانش پر خنده و چشمانش روشن تا داخل بهشت گردد.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

خداوند سبحان آن سوره را پایان بوعید از الهاء و سرگرمی به تکاثر و این سوره را شروع نمود بمثل آن و اینکه انسانی در خسراست مگر مؤمن صالح، پس فرمود:

[سورة العصر (۱۰۳): الآيات ۱ الى ۳]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَصْرِ (۱) إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۲) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ (۳)

ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) سوگند بعصر (۲) که حقا انسانی در خسرا و زیان کاریست (۳) مگر آن کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح و شایسته انجام داده و یکدیگر را بمتابعت حق سفارش کرده و یکدیگر را بشکیبایی (در گرفتاریها و تحمل رنج عبادات) سفارش نموده‌اند.

اللغة

أصل العصر عصر الثوب و نحوه و هو فتلہ لإخراج مائه و منه عصر الدهر فإنه الوقت الذي يمكن فيه فتل الأمور كما يفتل الثوب و العصر العشى قال:

يروح بنا عمرو و قد قصر العصر و في الروحة الأولى الغنيمة و الأجر

و العصران الغداة و العشى و العصران الليل و النهار قال:

و لن يلبث العصران يوم و ليلة إذا طلبا أن يدركا ما تيمما

الإعراب

أراد بالإنسان الجمع دون المفرد بدلالة أنه استثنى منه الذين آمنوا و روى بعضهم عن أبي عمرو «وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» على لغة من قال مررت ببيكر.

لغت:

اصل عصر: فشردن لباس و مانند آنست و فشردن برای بیرون کردن آب آن است و از آنست فشردن روزگار پس البته آن وقتیست که فشردن آن امکان داشته باشد چنانچه لباس را میفشردند. اعشى گوید:

عمر از ما میگذرد و حال آنکه عصر کوتاه است و در رفتن اوّل غنیمت پاداش است.

و العصران: صبح و شام و العصران شب و روز است.

گوید:

هرگز شب و روز توقّف نکنند آن گاه که طلب کنند اینکه آنچه مبارک است ادراک نمایند.

اعراب:

اراده فرموده بانسان تمام افراد بشر را نه تنها مفرد را بدلالیت اینکه استثناء کرد و جدا نمود از آن الَّذِينَ آمَنُوا افرادی را که ایمان آوردند، و بعضی از ایشان از ابی عمرو روایت کرده‌اند وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ بر لغت کسی که میگوید مررت بیکر بکسر باء صبر، (برای اینکه بعضی از اعراب نقل میکنند جرّ حرف آخر به ساکن قبل از آن و میگوید، مررت بیکر بکسر کاف در وقف).

المعنى

«وَ الْعَصْرِ» أقسم سبحانه بالدهر لأن فيه عبرة لذوى الأبصار من جهة مرور الليل و النهار على تقدير الأدوار و هو قول ابن عباس و الكلبي و الجبائي و قيل هو وقت العشى عن الحسن و قتادة فعلى هذا أقسم سبحانه بالطرف الأخير من النهار لما فى ذلك من الدلالة على وحدانية الله تعالى بإدبار النهار و إقبال الليل و ذهاب سلطان الشمس كما أقسم بالضحى و هو الطرف الأول من النهار لما فيه من حدوث سلطان الشمس و إقبال النهار و أهل الملتين يعظمون هذين الوقتين و قيل أقسم بصلاة العصر و هى الصلاة الوسطى عن مقاتل و قيل هو الليل و النهار و يقال لهما العصران عن ابن كيسان

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ» هذا جواب القسم و الإنسان اسم الجنس و المعنى أنه لفى نقصان لأنه ينقص عمره كل يوم و هو رأس ماله فإذا ذهب رأس ماله و لم يكتسب به الطاعة يكون على نقصان طول دهره و خسران إذ لا خسران أعظم من استحقاق العقاب الدائم و قيل لفى خسر أى فى هلكة عن الأخفش

تفسير:

(وَ الْعَصْرِ) ابن عباس و كلبي گویند، خداوند سبحان قسم یاد کرده بروزگار برای اینکه در آن عبرت و اعتبارست برای صاحبان دیده از جهت گذشت شب و روز بنا بر تقدیر دورها و بگفته حسن و قتاده: آن وقت نزدیک بشام است، پس بنا بر این خداوند سبحان قسم یاد کرده بطرف آخر از روز برای آنچه که در آنست از دلالت بر وحدانیت و یکتایی خدای تعالی به پشت کردن روز و آوردن شب و رفتن سلطنت خورشید چنانچه قسم یاد کرده بضحی که آن طرف اول روز است برای آنچه که در آنست از حدوث پادشاهی آفتاب و روز آوردن روز، و اهل ملتها این دو وقت را تعظیم نموده و بزرگ میدانند.

مقاتل گوید: خداوند قسم یاد کرده بنماز عصر و آن وسطی و میانه و ابن کيسان گوید: آن شب و روزند و بآنها عصران گفته میشود.

(إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ) حقا که انسانی هر آینه زیانکار است، این جواب قسم است، و انسان اسم جنس است، و مقصود اینکه او هر آینه در نقصان است برای اینکه هر روز از سرمایه عمر او میکاهد و آن سرمایه اوست، پس هر گاه سرمایه رفت و با آن کسب طاعت نکرد بر نقصان و زیان طول دهر او خواهد بود و خسران او زیرا خسرانی و زیانی بزرگتر از استحقاق عقاب دائمی نیست.

و بنا بر گفته اخفش لقی خسر یعنی در هلاکت است.

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» استثنی من جملة الناس المؤمنین المصدقین بتوحید الله العاملین بطاعة الله «و تَوَاصُوا بِالْحَقِّ» ای وصی بعضهم بعضا باتباع الحق و اجتناب الباطل و قیل الحق القرآن عن الحسن و قتادة و قیل هو الإيمان و التوحید عن مقاتل و قیل هو أن یقولوا عند الموت لمخلفیهم لا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ «و تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ» ای وصی بعضهم بعضا بالصبر علی تحمل المشاق فی طاعة الله عن الحسن و قتادة و بالصبر عن معاصی الله ای فإِنْ هُوَ لَیْسَ فِی خَسْرٍ بَلْ هُمْ فِی أَعْظَمِ رِبْحٍ وَ زِیَادَةِ یَرْبِحُونَ الثَّوَابَ بِاِکْتِسَابِ الطَّاعَاتِ وَ إِتْفَاقِ الْعَمْرِ فِیْهَا فَكَانَ رَأْسُ مَا لَهُمْ بَاقٍ كَمَا أَنَّ التَّاجِرَ إِذَا خَرَجَ رَأْسَ الْمَالِ مِنْ يَدِهِ وَ رِبْحٌ عَلَيْهِ لَمْ يَعُدْ ذَلِكَ ذَهَابًا

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» مگر آنان که ایمان آورده‌اند و کار پسندیده از عبادت کردند، استثناء کرد و جدا نمود از میان مردم مؤمنانی که توحید خدا را تصدیق نموده و بطاعت خدا عمل کردند.

(و تَوَاصُوا بِالْحَقِّ) یعنی بعضی از ایشان برخی دیگر را بمتابعت حق و دوری کردن از باطل سفارش نمودند.

و بنا بگفته حسن و قتاده: حق قرآنست یعنی سفارش قرآن را بهم نمودند، و بگفته مقاتل: حق ایمانست و توحید.

و بعضی گفته‌اند: حق آنست که در موقع مردن به کسان خود که جای گزینان آنهایند بگویند، از دنیا نروید مگر آنکه شما مسلمان باشید.

(و تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ) حسن و قتاده گویند: یعنی بعضی از ایشان برخی دیگر را سفارش میکردند، بر صبر و شکیبایی بر تحمل ناراحتیها و دشواریها در طاعت خدا و بصبر کردن و شکیبایی نمودن از معصیتهای الهی، یعنی این گروه در خسران و زیان نیستند بلکه ایشان در بزرگترین سود و زیادی هستند زیرا بسبب کسب طاعت و اتفاق عمر در راه طاعت سود و ثواب را می‌برند، پس مانند آنست که سرمایه‌شان باقی مانده چنانچه تاجر وقتی سرمایه از دستش بیرون رفت و سودی عایدش شد این را رفتن سرمایه نمی‌گویند.

و قیل «لَفِي خُسْرٍ» معناه لقی عقوبة و غبن من فوت أمهله و منزله فی الجنة و قیل المراد بالإنسان الکافر خاصة و هو أبو جهل و الولید بن المغيرة و فی هذه السورة أعظم دلالة علی إعجاز القرآن أ لا ترى أنها مع قلة حروفها تدل علی جمیع ما یحتاج الناس إلیه فی الدین علما و عملا و فی وجوب التواصی بالحق و الصبر إشارة إلی الأمر بالمعروف و

النهي عن المنكر و الدعاء إلى التوحيد و العدل و أداء الواجبات و الاجتناب عن المقبحات و قيل أن في قراءة ابن مسعود و العصر إن الإنسان لفي خسر و أنه فيه إلى آخر الدهر و روى ذلك عن علي (ع).

و بعضی گفته‌اند: لفي خسر یعنی هر آینه در عقوبت و مغبونیت از فوت اهل و منزلش در بهشت میباشد.

و بعضی گفته‌اند: مقصود از انسان کافر معین است و او ابو جهل و یا ولید بن مغیره است و در این سوره بزرگ‌ترین دلیل است بر اعجاز قرآن آیا نمی‌بینی که این سوره با کمی حروفش دلالت می‌کند بر تمام نیازمندیهای انسان در دین از جهت علم و عمل و در وجوب سفارش و توأسی بحق و شکیبایی اشاره بلزوم و وجوب امر بمعروف و نهی از منکر و دعوت بتوحید و عدل و اداء واجبات و دوری از زشتیها و گناهانست.

و بعضی گفته‌اند: که در قرائت ابن مسعود، و العصر ان الانسان لفي خسر و أنه فيه الى آخر الدهر است و این قرائت از علی (ع) هم روایت شده است.

(۱۰۵) سورة الفيل مكية و آياتها خمس (۵)

مكية خمس آيات بالإجماع.

فضلها

في حديث أبي من قرأها عافاه الله أيام حياته في الدنيا من المسخ و القذف.

أبو بصير عن أبي عبد الله (ع) قال من قرأ في الفريضة أ لم تركيف فعل ربك بأصحاب الفيل شهد له يوم القيامة كل سهل و جبل و مدر بأنه كان من المصلين و ينادى يوم القيامة مناد صدقتم على عبدى قبلت شهادتكم له أو عليه أدخلوا عبدى الجنة و لا تحاسبوه فإنه ممن أحبه و أحب عمله و من أكثر قراءة لإيلاف قريش بعثه الله يوم القيامة على مركب من مراكب الجنة حتى يقعد على موائد النور يوم القيامة.

تفسيرها

ذكر الله سبحانه في تلك السورة ما أعده من العذاب لمن عاب الناس و اغتابهم و ركن إلى الدنيا و بين في هذه السورة ما فعله بأصحاب الفيل قال:

سوره الفيل

مكى و به اتفاق پنج آيه است.

فضيلت آن:

در حديث ابى بن كعب است كه هر كس آن را قرائت كند خدا او را در دوران زندگيش در دنيا از مسخ شدن و مبتلاء شدن به افترا و تهمت عافيت بخشد.

ابو بصير از حضرت ابى عبد الله عليه السلام روايت کرده كه فرمود كسى كه در نماز واجبش سوره فيل، الم تركيف فعل ربك باصحاب الفيل، را بخواند، بنفع او گواهى و شهادت دهد در روز قيامت هر زمين و هر كوه و هر ريك به

اینکه او از نمازگذاران است و در روز قیامت منادی صدا میکند راست گفتید بر بنده من، قبول کردم و پذیرفتم شهادت شما را برای او داخل کنید بنده مرا به بهشت و او را محاسبه نکنید زیرا که او از کسانیست که من دوست دارم او را و دوست دارم عمل او را و کسی که زیاد بخواند سوره لایلاف قریش را خدا او را در روز قیامت بر مرکبی از مرکبهای بهشتی، بر انگیزاند تا بنشیند بر سفره‌های نور در روز قیامت.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

خداوند در آن سوره یاد کرد آنچه را که مهیا ساخته بود از عذاب برای کسی که از مردم عیبجویی کند و از آنها غیبت نموده و اعتماد دنیا نماید، و در این سوره بیان کرد آنچه را با اصحاب فیل نموده و فرمود:

[سورة الفیل (۱۰۵): الآيات ۱ الى ۵]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (۱) أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ (۲) وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ (۳) تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ (۴)
فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ (۵)

ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) آیا ندیدی (و ندانی) که پروردگارت با صاحبان فیل (ابرهه صباح و لشکر او) چه کرد (۲) آیا حيله ایشان را در تباهی و گمراهی نیفکند و قرار نداد (۳) و خداوند تعالی پرنده‌گانی گروه گروه برای (نابودی) ایشان فرستاد (۴) آن پرنده‌گان سنگهایی از سجیل برایشان پرتاب می کردند (۵) و در نتیجه ایشان را چون گاهی که خورده شده (یا همچو گاهی که آن را حیوانات خورده و فضله انداخته باشند گردانید).

القراءة

فی الشواذ قراءة أبي عبد الرحمن ألم تر بسكون الراء.

الحجة

قال ابن جنی: أن هذا السكون بابه الشعر دون القرآن لما فيه من استهلاك الحرف و الحركة قبله یعنی الألف و الفتحة من ترى أنشد أبو زید:

" قالت سلیمی اشتر لنا سویقا "

یرید اشتر و أنشد:

قد حج فی ذا العام من كان رجا فاکتر لنا کری صدق فالنجا

و احذر فلا تكثر کریا أعرجا علجا إذا سار بنا عفنججا

فحذف كسرة اكثر فی الموضعین.

قرائت:

در شواذ قرائت ابی عبد الرحمن الم تر بسكون راء ذکر شده.

دلیل:

ابن جنی گوید: این سکون از باب شعر است نه باب قرآن برای آنچه که در آنست از استهلاك حرف و حرکت قبل از آن یعنی الف و فتحه از (تری) ابو زید انشاد کرد و گفت: قالت سلیمی اشتر لنا سویقا، سلیمی گفت برای ما سویتی بخر، اراده کرده اشتر را و انشاد کرد و گفت:

امسال هر کس امید داشت موفق شد و حج را بجا آورد، پس برای ما یک شتر نجیب کرایه نما و عجله کن.

و پرهیز کن از اینکه مرکوب لنگ کرایه کنی که از علیج مکاری کافر عجمی احمق تنومند باشد که ما را حمل نماید.

شاهد این دو بیت کلمه فاکتر و فلا تكثر است که در هر دو موضع کسره حذف شده است.

اللغة

أباييل جماعات في تفرقة زمرة زمرة و لا واحد لها في قول أبي عبيدة و الفراء كعباديد و قال الكسائي: واحدها أبول مثل عجول و زعم أبو جعفر الرواسي أنه سمع في واحدها إبالة.

الإعراب

«كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ» منصوب بفعل على المصدر أو على الحال من الرب و التقدير أ لم تر أي فعل فعل ربك أو أ منتقما فعل ربك بهم أم مجازيا و نحو ذلك و الجملة التي هي كيف فعل ربك سدت مسد مفعولي ترى.

لغت:

اباييل: گروهی از پرندگان هستند در حال تفرقه دسته دسته و مفردی برای آن نیست در گفته ابی عبيده و قراء مانند عباديد، كسايي گوید: مفرد آن ابول مانند عجول، ابو جعفر رواسی پنداشته كه شنیده است كه مفرد و واحد آن اباله است.

اعراب:

كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ منصوب بفعل است بنا بر مصدریت یا بنا بر حالیت از رب و تقدیرش اینست، الم تر ای فعل فعل ربك، آیا ندید چه کاری کرد پروردگار تو یا آیا انتقام بود، فعل پروردگارت بایشان یا کیفر کردار ایشان بود و مثل این و جمله ایكه آن كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بود سد مسد و مفعول ترى است یعنی جای دو مفعول ترى نشسته است.

قصة أصحاب الفيل

أجمعت الرواة على أن ملك اليمن الذي قصد هدم الكعبة هو أبرهة بن الصباح الأشرم و قيل أن كنيته أبو يكسوم قال الواقدي: هو صاحب النجاشي جد النجاشي الذي كان على عهد رسول الله ص و قال محمد بن يسار أقبل تبع حتى نزل على المدينة فنزل بوادي قبا فحفر بها بئرا يدعى اليوم بئر الملك قال و بالمدينة إذ ذاك يهود و الأوس و الخزرج فقاتلوه و جعلوا يقاتلونه بالنهار فإذا أمسى أرسلوا إليه بالضيافة فاستحيا و أراد صلحهم فخرج إليه رجل من الأوس يقال له أحيحة بن جلاح و خرج إليه من اليهود بنيامين القرظي فقال أحيحة:

أيها الملك نحن قومك و قال بنيامين: هذه بلدة لا تقدر على أن تدخلها و لو جهدت قال و لم قال لأنها منزل نبي من الأنبياء يبعثه الله من قريش قال ثم خرج يسير حتى إذا كان من مكة على ليلتين بعث الله عليه ريحا فقصفت يديه و رجليه و شجعت جسده فأرسل إلى من معه من اليهود فقال ويحكم ما الذي أصابني

قصه اصحاب الفيل

روايات وارده اتفاق کرده اند بر اینکه پادشاه يمن که تصميم ویرانی کعبه را گرفت، او ابرهه بن صباح اشرم بوده است و گفته اند که کنیه او ابو یکسوم بوده.

واقدي گوید: آن صاحب نجاشی جد آن نجاشی بود که در عصر و زمان پیغمبر (ص) بوده است.

محمد بن یسار گوید: تبع آمد تا وارد زمین مدینه شد و بوادی قبا فرود آمد و در آنجا چاه آبی حفر کرد که امروز آن را بئر الملك چاه شام مینامند، گوید: در این موقع در مدینه یهود و اوس و خزرج زندگی میکردند پس با آنها جنگید و آنها هم با او در روز می جنگیدند، پس چون شب شد او را بمهمانی دعوت کردند، پس او شرمنده شده خواست با آنها صلح کند، پس مردی از اوس بنام احیحة بن جلاح و مردی از یهود بنام بنیامین قرظی بیرون رفت، پس احیحه به پادشاه گفت ای پادشاه ما قوم تو هستیم و بنیامین گفت این شهریست که تو با تمام قدرت نمیتوانی آن را بگشایی و وارد شوی، گفت برای چه گفت برای اینکه آن منزل و شهر هجرت پیامبری از پیامبران است که خدا او را از قریش مبعوث میکند گوید سپس بیرون رفته و سیر میکرد تا به نزدیکی مکه رسید خداوند بادی بر او فرستاد پس دست و پای او شکست و بدنش مبتلا به تشنج و لرزیدن شد، پس فرستاد بسوی یهودیانی که با او بودند و گفت وای بر شما این چه دردی است که بمن رسیده؟

قالوا حدثت نفسک بشيء قال نعم و ذکر ما أجمع علیه من هدم البيت و إصابة ما فيه قالوا ذلک بیت الله الحرام و من أراد هلك قال ويحكم و ما المخرج مما دخلت فيه قالوا تحدثت نفسک بأن تطوف به و تکسوه و تهدي له فحدثت نفسک بذلک فأطلقه الله ثم سار حتى دخل مكة فطاف بالبيت و سعی بين الصفا و المروة و كسا البيت و ذکر الحديث في نحره بمكة و إطعامه الناس ثم رجوعه إلى اليمن و قتله و خروج ابنه إلى قيصر و استغاثته به فيما فعل قومه بأبيه و أن قيصر كتب له إلى النجاشي ملك الحبشة و أن النجاشي بعث له ستين ألفا و استعمل عليهم روزبه حتى قاتلوا حمير أبيه و دخلوا صنعاء فملكوها و ملكوا اليمن و كان في أصحاب روزبه رجل يقال له أبرهة و هو أبو یکسوم فقال

لروزبه: إني أولى بهذا الأمر منك و قتلته مكرًا و أرضى النجاشي ثم أنه بنى كعبة باليمن و جعل فيها قبابا من ذهب فأمر أهل مملكته بالحج إليها يضاهي بذلك البيت الحرام

گفتند آیا در خاطر خود چیزی را اندیشه کردی؟ گفت، بلی تصمیم گرفتم که کعبه و بیت الله را خراب کنم، گفتند این بیت الله الحرام است هر کس اراده کند بدی در باره آن هلاک شود، گفت وای بر شما پس راه نجات و عافیت از آنچه من مبتلا شدم چیست؟ گفتند که در خاطر و باطن خود نیت کن به اینکه آن را طواف کنی و آن را بیوشانی و قربانی برایش نمایی پس در دل خود نیت کرد که این کارها را بکند، پس خداوند او را آزاد کرد و عافیت بخشید، سپس حرکت کرد بسوی مکه تا داخل حرم شد و طواف کرد و سعی صفا و مروه نمود و بیت را پوشانید و یاد نمود داستان قربانی کردن او را در مکه و اطعام نمودن او مردم را سپس مراجعتش به یمن و کشته شدن او و خروج پسرش را بسوی قیصر و استغاثه کردن به قیصر در آنچه را که قومش با پدرش نموده‌اند، و اینکه قیصر برای او به نجاشی پادشاه حبشه نوشت.

پس نجاشی شصت هزار نفر با او فرستاد و روزبه را فرماندار برایشان قرار داد تا با حمیر که کشندگان پدر او بودند جنگ کردند و داخل صنعاء شده و آنجا را متصرف و تمام یمن را در حیطه تصرف و دولت خود آورد، و در میان اصحاب روزبه مردی بود که باو ابرهه میگفتند و او ابو یکسوم بود پس روزبه گفت من باین امر دولت از تو شایسته‌ترم و او را با حيله کشت و نجاشی را راضی کرد، سپس کعبه‌ای در یمن بنا کرد و در آن قبه‌هایی از طلا قرار داد و مردم را امر کرد بسوی آن قصد نمایند و مراسم حج را نظیر مراسم حج بیت الله الحرام در آنجا انجام دهند،

و إن رجلا من بنی کنانة خرج حتى قدم الیمن فنظر إليها ثم قعد فیها یعنی لحاجة الإنسان فدخلها أبرهة فوجد تلك العذرة فیها فقال من اجترأ علی بهذا و نصرانیتی لأهدمن ذلك البيت حتى لا یحجه حاج أبدا و دعا بالفیل و أذن قومه بالخروج و من اتبعه من أهل الیمن و كان أكثر من اتبعه منهم عك و الأشعرون و ختم قال ثم خرج یسير حتى إذا كان ببعض طریقہ بعث رجلا من بنی سلیم لیدعو الناس إلى حج بیته الذی بناه فتلقاه أيضا رجل من الحمس من بنی کنانة فقتله فزاد بذلك حنقا و حث السیر و الانطلاق و طلب من أهل الطائف دلیلا فبعثوا معه رجلا من هذیل یقال له نفیل فخرج بهم یتهدیهم حتى إذا كانوا بالمغمس نزلوه و هو من مكة علی ستة أمیال فبعثوا مقدماتهم إلى مكة فخرجت قریش عبادید فی رءوس الجبال و قالوا لا طاقة لنا بقتال هؤلاء و لم یبق بمكة غیر عبد المطلب بن هاشم

أقام على سقايته و غير شيبه بن عثمان بن عبد الدار أقام على حجابة البيت فجعل عبد المطلب يأخذ بعضادتي الباب
ثم يقول:

لا هم إن المرء يمنع رحله فامنع حلالك لا يغلبوا بصليبيهم و محالهم عدوا محالک

لا يدخلوا البلد الحرام إذا فأمر ما بدا لك

و مردی از بنی کنانه بیرون رفت تا وارد یمن شد و آن کعبه صنعاء را دید، سپس در آنجا نشست و قضاء حاجت کرد، یعنی خود را تخلیه نمود، پس ابرهه داخل بر آن شد و این نجاست را در آن دید، پس گفت چه کسی این جرئت را نمود و هتک حرمت اینجا را نموده، گفتند مردی از بنی کنانه از اهل مکه، گفت قسم به نصرانیتیم که خانه کعبه را ویران میکنم تا هرگز کسی، قصد آنجا را نکند و فیل خواست که با قومش و کسانی که از مردم یمن پیرو او هستند - خروج نمایند و بیشترین پیروان او از عک و اشعریین و خثعم بودند گویند سپس حرکت کرده تا اینکه در بعضی از راهها مردی از بنی سلیم را فرستاد تا اینکه مردم را دعوت کند بسوی حج خانه‌ای که او بنا کرد بیایند پس مردی از حمس از بنی کنانه او را ملاقات کرده و او را کشت، پس این عمل نیز خشم ابرهه را افزون کرده و جدیت کرد در رفتن از اهل طائف راهنمایی خواست، پس مردی از هذیل را که باو نفیل میگفتند با او فرستادند.

پس نفیل آنها را رهنمونی کرد تا بمغمس رسیده و فرود آمدند و از آنجا تا مکه شش میل (حدود ۹ کیلومتر) بود پس پیش آهنگان خود را بمکه فرستاد، و مردم مکه پناه بقله‌های کوه‌ها آورده و گفتند ما طاقت جنگ با ابرهه را نداریم و در مکه جز عبد المطلب بن هاشم که سقايت حاج را داشت و شيبه بن عثمان بن عبد الدار که پرده‌دار کعبه بود کسی نماند، پس عبد المطلب آمد و دو طرف در خانه را گرفت و گفت:

بار پروردگارا البته آدمی دفاع میکند از رحل خودش، پس تو از حلال خود دفاع کن و دشمن را از آن منع نما که مسیحیان به صلیبشان غالب و پیروز نشوند و عقوبت ایشان از روی دشمنی و عداوت غالب بر عقوبت تو نگردد، داخل شهر حرام نشوند، در این صورت آنچه خواهی امر فرما و فرمان بده.

ثم إن مقدمات أبرهة أصابت نعماً لقریش فأصابت فیها مائتی بعیر لعبد المطلب بن هاشم فلما بلغه ذلك خرج حتی أتى القوم و كان حاجب أبرهة رجلاً من الأشعریین و كانت له بعبد المطلب معرفة فاستأذن له علی الملك و قال له أيها الملك جاءك سيد قریش الذى يطعم إنسها فی الحی و وحشها فی الجبل فقال له ائذن له و كان عبد المطلب رجلاً

جسماً جميلاً فلما رآه أبو يكسوم أعظمه أن يجلسه تحته و كره أن يجلسه معه على سريريه فنزل من سريريه فجلس على الأرض و أجلس عبد المطلب معه ثم قال ما حاجتك قال حاجتي مائتا بعير لى أصابتها مقدمتك فقال أبو يكسوم و الله لقد رأيتك فأعجبنتني ثم تكلمت فزهدت فيك فقال و لم أيها الملك قال لأنى جئت إلى بيت عزكم و منعتم من العرب و فضلكم فى الناس و شرفكم عليهم و دينكم الذى تعبدون فجئت لأكسره و أصيب لك مائتا بعير فسألتك عن حاجتك فكلمتني فى إبلك و لم تطلب إلى فى بيتكم فقال له عبد المطلب: أيها الملك أنا أكلمك فى مالى و لهذا البيت رب هو يمنع لست أنا منه فى شىء

آن گاه پیش آهنگان ابرهه برخورد کردند بشتراں قریش پس دویست شتر از جناب عبد المطلب بن هاشم به یغما بردند، پس چون این خبر بگوش او رسید حرکت کرد بسوی ابرهه تا باردوی او رسید و دربان ابرهه مردی از اشعریین و او عبد المطلب (ع) را میشناخت، پس برای او از ملک اجازه ملاقات خواست و بابرهه گفت سید قریش که بمردم در شهر و به حیوانات وحشی و غیره در کوهستان غذا میدهد آمده، پس ابرهه به او گفت باو اجازه بدهید، و جناب عبد المطلب مردی تنومند و بلند بالا و زیبا روی بود پس چون ابو یکسوم او را دید بزرگ داشت او را که در زیر تخت بنشاند و مکروه هم دانست که او را بر تخت خویش با خود بنشاند، پس از تخت پائین آمده و بر زمین نشست و جناب عبد المطلب را در کنار خود نشانید سپس گفت حاجت تو چیست؟ فرمود حاجت من استرداد دویست شتر است که پیش آهنگان تو بغارت برده‌اند، ابو یکسوم ابرهه گفت بخدا قسم که چون تو را من دیدم تعجب کردم و قیافه تو مرا گرفت، پس چون برای شترانت صحبت کردی در نظر من کوچک شدی، پس فرمود برای چه پادشاه گفت برای اینکه من آمده‌ام به بیت و خانه شما که موجب عزت شما و موقعیت شما در میان عرب و فضیلت و شرافت شما بر همه مردم و دین شما که میبیرستید پس من آمده‌ام که آن را بشکنم و در راه برخورد بدویست شتر تو نمودم و من سؤال از حاجت تو کردم پس در باره شترانت سخن گفتمی و در باره بیت حرفی نزدی، پس عبد المطلب فرمود ای پادشاه من در باره مالم با تو سخن گفتم، و لهذا البيت رب هو يمنع، برای این خانه صاحبی است که خود سزای دشمن لجوج را داده و از خانه خود دفاع میکند، و من اختیاری نسبت بآن ندارم،

فراع ذلك أبا يكسوم و أمر برد إبل عبد المطلب عليه ثم رجع و أمست ليلتهم تلك الليلة كالحة نجومها كأنها تكلمهم كلاماً لاقترباها منهم فأحست نفوسهم بالعذاب و خرج دليلهم حتى دخل الحرم و تركهم و قام الأشعرون و ختم فكسروا رماحهم و سيوفهم و برءوا إلى الله أن يعينوا على هدم البيت فباتوا كذلك بأخبث ليلة ثم أدلجوا بسحر فبعثوا فيلهم يريدون أن يصبخوا بمكة فوجهوه إلى مكة فربض فضربوه فتمرغ فلم يزلوا كذلك حتى كادوا أن يصبخوا ثم

أنهم أقبلوا على الفيل فقالوا لك الله أن لا نوجهك إلى مكة فانبعث فوجهوه إلى اليمن راجعا فتوجه يهرول فعطفوه حين رأوه منطلقا حتى إذا رده إلى مكانه الأول ربح فلما رأوا ذلك عادوا إلى القسم فلم يزلوا كذلك يعالجونه حتى إذا كان مع طلوع الشمس طلعت عليهم الطير معها الحجارة فجعلت ترميهم و كل طائر في منقاره حجر و في رجليه حجران و إذا رمت بذلك مضت و طلعت أخرى فلا يقع حجر من حجارتهم تلك على بطن إلا خرقة و لا عظم إلا أوهاه و ثقبه

پس ابرهه ابو یکسوم از این جمله ترسید و دستور داد شتران عبد المطلب را باو بدهند، سپس برگشت و شام کرد آن شب را در حالی که ستارگان تیره و گرفته، مثل اینکه با مردم سخن میگویند، و خبر از نزول عذاب میدهند و دلیل و راهنمای ایشان حرکت کرد تا داخل حرم شد و آنها را واگذارد و اشعریها و خثعم برخاستند و نیزها و شمشیرهای خود را شکستند و بسوی خدا بیزاری و برائت جستند که آنها را بر ویرانی کعبه و خانه خدا کمک کنند، پس چنان خوابیدند به خبیثترین شبها سپس سحر برخاستند و فیلهایشان را برانگیختند و تصمیم گرفتند که در مکه صبح نمایند.

پس فیلهها را متوجه بمکه نمودند و آنها زانو زده و نرفتند پس آنها را زدند و آنها خود را بخاک افکندند و همواره چنین بودند تا اینکه نزدیک شد که صبح کنند سپس توجه بفیل بان نموده و گفتند تو را بخدا سوگند که بمکه نرویم، پس آن را متوجه به بازگشت بیمن کنید، پس هرولهکنان بطرف یمن حرکت کردند، پس وقتی دیدند چنین است آنها را بطرف مکه برگردانیدند تا بهمان مکان اول رسیدند زانو زدند، پس چون این را دیدند و برگشتند و حال آنها چنین بود که وقتی فیل را متوجه به یمن می کردند آنها با شور عجیب بطرف یمن میدویدند، و وقتی بسوی مکه می راندند زانو زده و صدا میکردند و آنها اینطور بودند تا اول آفتاب که پرندگانی بر آنها ظاهر شد که هر کدام سه ریک در منقار و پنجههای پاداشتند، پس شروع کردند آنها را سنگ باران کردند و وقتی یکی سنگ بر سر آنها میانداخت میگذشت و پرنده دیگری میآمد و هیچ سنگی از سنگهای آنها بر شکمی نخورد مگر اینکه آن را پاره کرد، و به استخوانی اصابت نکرد مگر اینکه آن را سوراخ نموده و خاک نمود،

و تاب أبو یکسوم راجعا قد أصابته بعض الحجارة فجعل كلما قدم أرضا انقطع له فيها أرب حتى إذا انتهى إلى اليمن لم يبق شيء إلا باده فلما قدمها تصدع صدره و انشق بطنه فهلك و لم يصب من الأشعرين و خثعم أحد قال و كان عبد المطلب يرتجز و يدعو على الحبشة يقول:

يا رب لا أرجو لهم سواكا يا رب فامنع منهم حماكا

إن عدو البيت من عاداكا إنهم لم يقهروا قواكا

قال و لم تصب تلك الحجاره أحدا إلا هلك و ليس كل القوم أصابت و خرجوا هاربين بيتدرون الطريق التي منها جاءوا و يسألون عن نفيل ليدلهم على الطريق و قال نفيل في ذلك:

ردينة لو رأيت و لن ترينه لدى جنب المحصب ما رأينا

حمدت الله إذ عاينت طيرا و خفت حجارة تلقى علينا

و كل القوم يسأل عن نفيل كان على للحبشان دينا

و ابو يكسوم ابرهه كه سنگي بر بدنش خورده بود از جا جسته و پا بفرار گذاشت ولی در هر زمانی كه وارد میشد قطعه‌ای از بدن او جدا و پاره شده و بر زمین می‌افتاد تا موقعی كه به یمن رسید چیزی از او باقی نمانده بود، پس چون یمن رسید سینه‌اش شكافته و شكمش پاره و هلاک شد و هیچ كس از اشعریها و خثعم را بلا و آسیبی نرسید، و در این باره حضرت عبد المطلب علیه السلام رجز خوانده و بر حبشه نفرین می‌کرد و میگفت:

پروردگار من برای دفع آنها جز تو امید بكسی ندارم، پروردگار من بازدار از ایشان حمایت خود را.

البتّه دشمن خانه آنست كه با تو دشمنی كند قطعا ایشان غلبه نكنند قوا و نیروی تو را.

گوید: و این سنگها به هیچ كس اصابت نكرد مگر اینکه او را هلاک نمود و به تمام افراد لشكر او هم اصابت نكرد بلکه عده از آنها بیرون رفته و پا بفرار گذاشتند و از همان راهی كه آمده بودند برگشتند و از نفیل دلیل راهشان می‌پرسیدند تا آنها را براه هدایت كند، و در این معنی نفیل سرود:

ای ردینه اگر دیده بودی آنچه ما در کنار سنگ زدن (رمی الجمار) دیدیم

خدا را شكر می‌کردی آن گه كه پرنده‌گان را میدیدی و می‌ترسیدی سنگی را كه بر ما می‌افكندند.

و تمام مردم از نفیل سؤال می‌کردند كه گویا بر ذمه من برای حبشی‌ها وام و دینی دارند.

و قال مقاتل بن سليمان: السبب الذي جر أصحاب الفيل إلى مكة هو أن فئمة من قريش خرجوا تجارا إلى أرض النجاشي فساروا حتى دنوا من ساحل البحر و في حقف من أحقادها بيعة للنصارى تسميها قريش الهيكل و يسميها النجاشي و أهل أرضه ماسرخشان فنزل القوم فجمعوا حطبا ثم أجبوا نارا و اشتروا لحما فلما ارتحلوا تركوا النار كما هي في يوم عاصف فذهبت الرياح بالنار فاضطرم الهيكل نارا فغضب النجاشي لذلك فبعث أبرهة لهدم الكعبة و روى العياشي بإسناده عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله (ع) قال أرسل الله على أصحاب الفيل طيرا مثل الخطاف و نحوه في منقاره حجر مثل العدسة فكان يحاذي برأس الرجل فيرميه بالحجارة فيخرج من دبره فلم تزل بهم حتى أتت عليهم قال فأفلت رجل منهم فجعل يخبر الناس بالقصة فبينما هو يخبرهم إذ أبصر طيرا فقال هذا هو منها قال فحاذي فطرحة على رأسه فخرج من دبره

مقاتل بن سليمان گوید: علت اینکه اصحاب فیل برای ویرانی مکّه آمدند این بود که چند نفر از جوانان قریش بعزم تجارت بزمین حبشه رفتند، پس سیر کردند تا به نزدیکی ساحل دریا رسیدند و در شنزاری از شنزارهای معبد و کلیسایی برای نصاری دیدند که قریش آن را هیكل مینامید و نجاشی و اهل حبشه آن را ما سرخشان میگفتند، پس آن گروه منزل کردند و در آنجا هیزم جمع کرده و آتش کردند و گوشتی خریده و کباب کردند، و چون رفتند آتش را همانطور که بود گذاردند در یک روزی که باد تند میوزید پس باد آتش را بکنیسه برده و هیكل را بآتش کشید، و چون نجاشی شنید در خشم شده و ابرهه را برای ویرانی کعبه اعزام نمود.

عیاشی باسنادش از هشام بن سالم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که فرمود، خداوند بر اصحاب فیل پرنده‌ای فرستاد مانند خطاف (پرستو، چلچله) و مانند آن که در منقار آن سنگی بود مانند عدس، پس در آسمان محاذی و برابر سر مردان ایستاده، پس سنگ را بر سر او انداخته که از دبر (ضد ما فوق او) بیرون آمده و فوراً هلاک میشد، پس پیوسته چنین بود تا تمام آنها جز یک نفر هلاک و نابود شدند. گوید: پس مردی از ایشان فرار کرد و مردم را از این داستان خبر میداد و او در همین تبلیغات بود که ناگاه یکی از آن پرندهگان را دید و گفت این از همان پرندهگان است گوید، پس آن پرنده روی سر او ایستاده، و سنگی بر سر او زد که از مقعد او بیرون آمده و او را کشت.

و قال عبید بن عمیر اللیثی: لما أراد الله أن يهلك أصحاب الفيل فبعث عليهم طيرا نشأت من البحر كأنها الخطاطيف كل طير منها معه ثلاثة أحجار ثم جاءت حتى صفت على رؤوسهم ثم صاحت و ألفت ما فى أرجلها و مناقيرها فما من حجر وقع منها على رجل إلا خرج من الجانب الآخر و إن وقع على رأسه خرج من دبره و إن وقع على شيء من جسده خرج من الجانب الآخر و عن عكرمة عن ابن عباس قال دعا الله الطير الأبايل فأعطاهما حجارة سودا عليها الطين فلما حاذت بهم رمتهم فما بقى أحد منهم إلا أخذته الحكمة و كان لا يحك الإنسان منهم جلدا إلا تساقط لحمه قال و كانت الطير نشأت من قبل البحر لها خراطيم الطيور و رؤوس السباع لم تر قبل ذلك و لا بعده

و عبید بن عمیر لیثی گوید: چون خدا اراده نمود که اصحاب فیل را هلاک کند، برانگیخت بر ایشان پرندگانی که از دریا ایجاد شده بودند که گویا پرستو و چلچله هستند و با هر یک از آنها سه سنگ ریز بود و آنها آمدند تا اینکه بر سر آنان صف بستند آن گاه صیحه زدند و آنچه در پا و منقار داشتند انداختند، پس هیچ سنگی از آن بر مردی نخورد مگر اینکه از طرف دیگرش بیرون آمد و اگر بر سرش میخورد از مقعد او بیرون میآمد و اگر به پهلو اصابت میکرد مانند گلوله از طرف دیگر بیرون میآمد.

و عكرمة از ابن عباس روایت شده گوید: خدا پرنده ابابیل (چلچله حمامی) را فرا خواند و بآنها سنگ سیاهی که بر آن گل بود داد، پس چون برابر آنها قرار گرفت آنها را بمباران (سنگ باران) کرد پس نماند هیچکس از ایشان مگر اینکه حگه و بدن خارش گرفت و نبود آدمی از ایشان که بخاراند بدنش را مگر آنکه گوشتش ساقط و کنده میشد، و آن پرندگان، از سواحل دریا ایجاد شده بودند منقارهایی مانند پرندگان و سرهایی نظیر درندگان داشتند جلوتر از آن و بعد از آن دیده نشده بودند.

المعنى

خاطب الله سبحانه نبيه ص تنبئها على عظم الآية التي أظهرها و المعجزة التي فعلها فقال «ألم تر» أى ألم تعلم يا محمد لأنه ص لم ير ذلك و قيل معناه ألم تخبر عن الفراء «كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ» الذى قصدوا تخریب الكعبة و كان معهم فيل واحد اسمه محمود عن مقاتل و قيل ثمانية أفيال عن الضحاك و قيل اثنا عشر فيلا عن الواقدي و إنما وحد لأنه أراد الجنس و كان ذلك فى العام الذى ولد فيه رسول الله ص و عليه أكثر العلماء و قيل كان أمر الفيل قبل مولد النبى ص بثلاث و عشرين سنة عن الكلبي و قيل كان قبل مولده بأربعين سنة عن مقاتل و الصحيح الأول و يدل عليه ما ذكر أن عبد الملك بن مروان قال لعتاب بن أشيم الكناني الليثي يا عتاب أنت أكبر أم

رسول الله ص قال عتاب رسول الله ص أكبر مني و أنا أسن منه ولد رسول الله ص عام الفيل و وقعت على روث الفيل و قالت عائشة: رأيت قائد الفيل و سائقه بمكة أعميين مقعدين يستطعمان

تفسیر:

خداوند سبحان پیغمبرش را خطاب فرمود بر بزرگ آیه‌ای که ظاهر نمود و بزرگ معجزه‌ای که انجام داد و فرمود:

(أَلَمْ تَرَ) یعنی آیا نمیدانی ای محمد (ص)، زیرا آن حضرت آن را ندیده بود، فراء گوید یعنی آیا خبر نداری.

(كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ) مقاتل گوید، آن مردمی که قصد تخریب و ویران ساختن کعبه را داشتند و با آنها یک فیل بنام محمود بود، و بگفته ضحاک هشت فیل بود و بگفته واقدی دوازده فیل، و البته مفرد آورد برای اینکه جنس اراده نموده و این در همان سالی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن دنیا آمد، و بیشتر علماء بر این عقیده هستند.

و بگفته کلبی بیست و سه سال قبل از ولادت پیغمبر بوده، و بگفته مقاتل چهل سال، ولی قول اول که سال ولادت بوده صحیح است و بر این دلالت میکند آنچه یاد شده که عبد الملک بن مروان (لعنه الله) بعتاب اشیم کنانی لیشی گفت ای عتاب تو بزرگ‌تری یا رسول خدا (ص)؟ عتاب گفت رسول خدا (ص) از من بزرگتر است و من از آن حضرت مسن‌تر و پیرترم رسول خدا (ص) در سال آمدن فیل بمکه متولد شد، و من واقع شدم بر مدفوع فیل، عایشه گوید، من جلودار و راننده فیل را دیدم که هر دو نابینا و زمین‌گیر و در سر راه گدایی میکردند «۱».

(۱) - اکثر بلکه اغلب مفسرین تاریخ نگاران قائلند که آمدن ابرهه با فیل‌های جنگی و لشکر مجهز برای خراب کردن مکه معظمه در سال میلاد مسعود حضرت رسول (ص) بوده و حتی شعراء عرب و عجم آن را به نظم در آورده از جمله مرحوم میرزا محمد صادق حسینی معروف به میرزا صادق خان (ادیب الممالک فراهانی) که از شعراء نامی معاصر قاجار است در قصیده میلادیه خود که این نگارنده در ص ۸۲ جلد ششم گنجینه دانشمندان یاد کرده‌ام در باره آن موضوع چنین گوید:

با ابرهه گو خیر به تعجیل نباید کاری که تو می‌خواهی از فیل نباید

رو تا به سرت جیش ابابیل نیاید

بر فرق تو و قوم تو سجّیل نیاید

تا دشمن تو مهبط جبریل نیاید

تاکید تو در مورد تضلیل نیاید

تا صاحب خانه نرساند بتو آزار

زنهار بترس از غضب صاحب خانه

بسپار بزودی شتر سبط کنانه

برگیر از این راه مجو عذر و بهانه

بنویس به (نجاشی) اوضاع شبانه

آگاه کنش از بد اطوار زمانه

و ز طیر (ابابیل) یکی بر بنشانه

آن را که خبر نیست فکار است ز افکار

«أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ» معناه أ لم يجعل إرادتهم السوء و احتيالهم في تخريب البيت الحرام و قتل أهله و سبيهم و استباحتهم في تضليل عما قصدوا إليه ضل سعيهم حتى لم يصلوا إلى ما أرادوه بكيدهم و قيل في تضليل أي في ذهاب و بطلان

«وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ» أي أفاطيع يتبع بعضها بعضا كالإبل المؤبلة قال الأعشى:

طريق و جبار رواء أصوله

عليه أبابيل من الطير تتعب

و قال امرؤ القيس:

تراهم إلى الداعي سراعا كأنهم

أبابيل طير تحت داجن مدجن

و كانت لها خراطيم كخراطيم الطير و أكف كأف الكلاب عن ابن عباس و قيل لها أنياب كأنياب السباع عن الربيع و قيل طير خضر لها مناقير صفر عن سعيد بن جبیر و قيل طير سود بحرية تحمل في مناقيرها و أكفها الحجارة عن عبید الله بن عمير و قتادة و يمكن أن يكون بعضها خضرا و بعضها سودا

(أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ) آیا حيله آنها را در تباهی و گمراهی نیفکنند، یعنی قرار نداد سوء قصد و نقشه ایشان را در ویران کردن بیت الله الحرام و کشتن اهل مکه و اسارت و هتک حرمت ایشان را در گمراهی از آنچه قصد

کردند کوشش آنها گم شد تا اینکه نرسیدند به اینکه نقش خود را پیاده کنند، و بعضی گفتند: (فِي تَضْلِيلٍ) یعنی در رفتن و بطلان نقشه.

(وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ) و فرستاد بر سر ایشان پرندگان ابابیل را یعنی، اقاطیع که بعضی از پی دیگری آید مانند شتران رم کرده اعشی گوید:

راهی که نخلهای دراز و بلند که ریشه‌های آن سیراب است دارد، و بر آن پرندگانی از ابابیل (پرستو) نشسته و صدا میکنند.

امرؤ القیس گوید:

می‌بینی ایشان را که سرعت و شتاب بسوی مرگ روا کند مثل آنکه ایشان پرنده ابابیل (پرستو) در زیر باران هستند.

ابن عباس گوید: برای آنها منقارهایی بود مثل منقار پرندگان و پنجه‌هایی مانند پنجه سگها و بگفته ربیع دندانهایی مانند دندانهای درندگان داشتند، و بگفته سعید بن جبیر پرنده سبزی بودند که منقار زردی داشتند و بگفته عبید الله بن عمیر و قتاده پرنده سیاه دریایی بودند که در منقار و پنجه‌هاشان سنگ ریزه داشتند، و ممکنست که مختلف بعضی سبز و بعضی سیاه بوده‌اند.

«تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سَجِيلٍ» أي تقدفهم بحجارة صلبة شديدة ليست من جنس الحجارة و قد فسرنا السجيل في سورة هود و ما جاء من الأقوال فيه فلا معنى لإعادته و قال موسى بن عائشة: كانت الحجارة أكبر من العدسة و أصغر من الحمصة و قال عبد الله بن مسعود: صاحت الطير فرمتهم بالحجارة فبعث الله ريحا فضربت الحجارة فزادتها شدة فما وقع منها حجر على رجل إلا خرج من الجانب الآخر فإن وقع على رأسه خرج من دبره

«فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ» أي كزرع و تبن قد أكلته الدواب ثم رائته فديست و تفرقت أجزاءه شبه الله تقطع أوصالهم بتفرق أجزاء الروث قال الحسن: كنا و نحن غلمان بالمدينة نأكل الشعير إذا قصب و كان يسمى العصف و قال أبو عبيدة: العصف ورق الزرع قال الزجاج: أي جعلهم كورق الزرع الذي جز و أكل أي وقع فيه الأكال

(تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سَجِيلٍ) می‌افکنند بر ایشان ریزه‌هایی از سجیل یعنی یرتاب می‌کردند بر ایشان سنگ‌ریزه‌های محکم و سخت را که از جنس سنگ نبوده و ما سجیل را در سوره هود تفسیر کردیم و آنچه قول در باره آن بود

گفتیم دیگر تکرار معنی ندارد، موسی بن عایشه گوید: (حجاره) سنگریزه از عدس بزرگ‌تر، و از نخود کوچک‌تر است.

عبد الله بن مسعود، پرندگان فریاد کردند و پس از آن سنگها را بر آنها پرتاب نمودند، پس خدا بادی را برانگیخت که سنگریزه را بر سر آنها زد و سختی آن بیشتر شد، پس هیچ سنگی از آن بر سر مردی نخورد مگر اینکه از طرف دیگر بیرون آمد، پس اگر بر سرش خورد از مقعدش بیرون آمد (فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ) یعنی قرار داد ایشان را مانند گاهی که حیوانات آن را خورده سپس فضله نموده پس خشکیده و از هم پاشیده باشد خداوند تشبیه فرمود قطعه قطعه شدن بندها و اعضاء ایشان را بپراکنده شدن اجزاء فضله و پشکل چار پایان.

حسن گوید: ما کودکان و جوانانی بودیم در مدینه و ساق جو که عصف نامیده میشود میخوردیم، ابو عبیده گوید: عصف برگ زائد است. زجاج گوید: یعنی ایشان را مانند برگ زراعت کاه گردانیدیم،

و كان هذا من أعظم المعجزات القاهرات و الآيات الباهرات في ذلك الزمان أظهره الله تعالى ليدل على وجوب معرفته و فيه إرهاب لنبوة نبينا ص لأنه ولد في ذلك العام و قال قوم من المعتزلة أنه كان معجزة لنبی من الأنبياء في ذلك الزمان و ربما قالوا هو خالد بن سنان و نحن لا نحتاج إلى ذلك لأننا نجوز إظهار المعجزات على غير الأنبياء من الأئمة و الأولياء و فيه حجة لائحة قاصمة لظهور الفلاسفة و الملحدين المنكرين للآيات الخارقة للعادات فإنه لا يمكن نسبة شيء مما ذكره الله تعالى من أمر أصحاب الفيل إلى طبع و غيره كما نسبوا الصيحة و الريح العقيم و الخسف و غيرهما مما أهلك الله تعالى به الأمم الخالية إلى ذلك إذ لا يمكنهم أن يروا في أسرار الطبيعة إرسال جماعات من الطير معها أحجار معدة مهياة لهلاك أقوام معينين قاصدات إياهم دون من سواهم فترميهم بها حتى تهلكهم و تدمر عليهم حتى لا يتعدى ذلك إلى غيرهم و لا يشك من له مسكة من عقل و لب أن هذا لا يكون إلا من فعل الله تعالى مسبب الأسباب و مذل الصعاب و ليس لأحد أن ينكر هذا لأن نبينا ص لما قرأ هذه السورة على أهل مكة لم ينكروا ذلك بل أقروا به و صدقوه مع شدة حرصهم على تكذيبه و اعتنائهم بالرد عليه و كانوا قريبي العهد بأصحاب الفيل فلو لم يكن لذلك عندهم حقيقة و أصل لأنكروه و جحدوه

و این از بزرگ‌ترین معجزات و آیات باهره بوده که در آن زمان خداوند تعالی ظاهر فرموده برای اینکه دلالت نماید بر وجوب معرفتش و در آن برهانی برای نبوت پیامبر ما میباشد، زیرا که آن حضرت در این سال متولد شده است.

جماعتی از معتزله گویند: بدون شک آن معجزه‌ای برای پیامبری از پیامبران در آن زمان بوده و چه بسا گفته‌اند که آن خالد بن سنان بوده است و ما نیازی باین حرفها نداریم، برای اینکه ما تجویز میکنیم اظهار معجزه را برای غیر پیامبران از ائمه علیهم السلام و اولیاء خدا، و در آن دلیل کمر شکنی برای شکستن کمر فلاسفه و ملحدین که منکر آیات خارق عادت هستند میباشد، برای اینکه امکان ندارد نسبت دادن چیزی را از آنچه خدای تعالی ذکر کرده از امر اصحاب فیل به طبیعت و عادت چنانچه صیحه آسمانی و باد صرصر و فرو رفتن در زمین و غیر آن را از آنچه را که خدای تعالی بسبب آنها هلاک نمود امتهای گذشته را (مانند هلاک قوم عاد و ثمود و قوم لوط و شعیب و فرعون و ...) زیرا ممکن نیست برای ایشان که در اسرار و رموز طبیعت ببینند فرستادن پرندگانی که با ایشان سنگریزه‌هایی باشد آماده برای هلاک مردم معینی که فقط هدفشان آنها باشد نه غیر آنها پس ایشان (بمباران) کنند تا هلاک شوند و بطوری بر ایشان بزنند که بر دیگری از غیر ایشان نخورد و کسی که دارای خرد و عقل مختصری باشد شک نمیکند که این نمیشود مگر از فعل خدای تعالی که مسبب الاسباب و آسان کننده مشکلات است و برای هیچ کس نیست که منکر این معنی و موضوع شود که پیامبر صلی الله علیه و آله، وقتی این سوره را برای اهل مکه خواند تکذیب نکردند بلکه اقرار کردند بآن و با حرص شدیدی که بر تکذیب آن حضرت داشتند، و توجه کامل بر ردّ او وی را تصدیق نمودند، برای آنکه آنها قریب العهد باصحاب فیل بودند پس اگر این موضوع پیش ایشان حقیقت و اساسی نداشت، هر آینه آن را انکار مینمودند،

و کیف و أنهم قد أرخوا بذلك كما أرخوا ببناء الكعبة و موت قصی بن كعب و غیر ذلك و قد أكثر الشعراء ذكر الفيل و نظموه و نقلته الرواة عنهم فمن ذلك ما قاله أمية بن أبي الصلت:

إن آیات ربنا بینات ما یماری فیهن إلا الكفور

حبس الفیل بالمغمس حتی ظل یحبو كأنه معقور

و قال عبد الله بن عمرو بن مخزوم:

أنت الجلیل ربنا لم تدنس أنت حبست الفیل بالمغمس

من بعد ما هم بشيء مبلس حبسته فی هیئة المکرکس

أی المنکس قال ابن الرقیات فی قصیده:

و استهلت عليهم الطير بالجدل حتى كأنه مرجو.

و چطور حال اینکه ایشان آن را مبداء تاریخ قرار دادند چنانچه بناء کعبه و مرگ جناب قصی بن کعب و غیر آن را مبداء تاریخ قرار دادند و شعراء بسیار قصه فیل را یاد کرده و بنظم آورده و راویان از آنها نقل کرده‌اند، و از آنهاست ابیات امیه بن ابی الصلت که گوید:

بیگمان آیات پروردگار ما واضح و روشن است در آنها شک و تردید نکنند مگر ناسپاسان.

فیل‌ها در مغمس (که نام محلی است در راه طائف) محبوس و از رفتن بسوی مکه باز ماندند مثل آنکه دست و پای آنها را قطع کرده‌اند.

عبد الله بن عمرو بن مخزوم گوید:

تو ای پروردگار بزرگ ما منزّه و میراً هستی و تو آن خدایی هستی که فیل را در مغمس از پیش روی و رفتن بسوی مکه باز داشتی.

از بعد آنکه تصمیم گرفتند بچیز بسیار بدی که ویران کردن خانه باشد، فیل را محبوس داشتی در هیئت سر شکستگی و بیچارگی.

عبد الله بن قیس رقبات در قصیده‌ای گوید:

پرندگان بر ایشان بسنگریزه‌هایی ظاهر شدند و ایشان را سنگباران نمودند «۱»

(۱) - مفسرین در ترک بسم الله بین دو سوره و الضحی و الم نشرح و سوره فیل و لایلاف اختلاف کرده‌اند، و الاظهر بحسب ادله اثبات آنست برای اینکه مصحف و قرآن ابی متواتر نیست، پس دلیلی در حذف آن میان دو سوره نیست با اینکه ابن ندیم در مصحفش از فضل بن شاذان ترتیب سوره‌ها را یاد کرده و میان سوره، فیل و لایلاف شش سوره (۱) تین (۲) کوثر (۳) قدر (۴) کافرون (۵) نصر (۶) ابی لهب ذکر کرده است، و محقق بحرینی در حدائق گوید ترتیب قرآن بر مصحف کنونی از جمع کردن معصوم نیست، پس حجّتی در آن نیست، و در آن اشکال است، به

اینکه بر فرض که ما قبول کردیم که جامع قرآن معصوم نبود، ولی معصومین علیهم السلام آن را تقریر کرده و قرائت آن را تجویز فرموده‌اند، بخلاف مصحف ابی که نه معصوم جمع کرده و نه تجویز نموده است.

(۱۰۷) سورة الماعون مكية و آياتها سبع (۷)

و تسمى سورة الماعون مكية و قال الضحاك مدنية و قيل بعضها مكي و بعضها مدني.

عدد آياتها سبع عراقى و ست فى الباقيين.

اختلافها

آية يُرَأَوْنَ عراقى.

فضلها

فى حديث أبى من قرأها غفر الله له إن كان للزكاة مؤديا

، و عمرو بن ثابت عن أبى جعفر (ع) قال من قرأ أ رأيت الذى يكذب بالدين فى فرائضه و نوافله قبل الله صلته و صيامه و لم يحاسبه بما كان منه فى الحياة الدنيا.

تفسيرها

ذكر سبحانه نعمه على قريش ثم عجب سبحانه فى هذه السورة من تكذيبهم مع عظيم النعمة عليهم فقال:

سوره أ رأيت

و سوره ماعون هم ناميده ميشود، مكى است، و ضحاك گويد مدنى است و گفته اند كه بعضى از آن مكى و بعضى هم مدنى است.

عدد آيات

هفت آيه عراقى و شش آيه از نظر ديگران.

اختلاف آن:

در آیه یراءون از نظر عراقی است.

فضیلت آن:

در حدیث ابی بن کعب است که هر کس آن را قرائت کند خدا او را می‌آمزد اگر زکاتش را داده باشد.

عمرو بن ثابت از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام روایت کرده که هر کس **أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ** را در نمازهای واجب و نافله اش بخواند خدا نماز و روزه او را قبول فرموده و او را محاسبه نکند بآنچه از او در دار دنیا سر زده است (انشاء الله تعالی).

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

خداوند سبحان نعمتش را بر قریش در سوره قبل یاد فرمود، سپس در این سوره تعجب فرموده از تکذیب ایشان با نعمت بزرگی که بر ایشان نموده، پس فرمود:

[سورة الماعون (۱۰۷): الآيات ۱ الى ۷]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ (۱) فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ (۲) وَ لَا يُحِضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۳) فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ (۴)

الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ (۵) الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ (۶) وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ (۷)

ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) آیا دیدی آن کس را که روز پاداش را دروغ می‌پنداشت (۲) و او همان کس است که یتیم را (از حق خویش منع میکند (۳) و (مردم را) بطعام دادن بینوا ترغیب نمی‌کند (۴) پس وای بر نمازگزاران (۵) آنان که از نماز خویش غافلند.

(۶) آنان که (در کردار خویش بامید ستایش مردم) ریا میکنند (۷) و زکات را (از مستحق) منع میکنند یا از قرض دادن بمحتاجان یا از عاریه دادن اثاثیه خانه که مردم بدان احتیاج دارند خود داری میکنند.

الفراءة

فی الشواذ قراءة أبي رجاء العطاردي يدع اليتيم بفتح الدال خفيفة.

الحجة

و معناه يتركه و يعرض عنه فهو صائر إلى معنى القراءة المشهورة «يَدْعُ الْيَتِيمَ» أي يدفعه و يجفو عليه.

قراءت:

در شواذ ابی رجاء عطاردی یدع الیتیم بفتح دال خفیفه بدون تشدید خوانده است.

دلیل:

و معنای آن ترک کردن و اعراض کردن از آنست پس آن برگشتش به معنای قرائت مشهوره است.

اللغة

الدع الدفع بشدة و منه الدعدة تحريك المكيال ليستوعب الشيء كأنك تدفعه و الدعدة أيضا زجر المعز و الحض و الحث و التحريض بمعنى واحد و الماعون كل ما فيه منفعة قال الأعشى:

بأجود منه بماعونه إذا ما سماؤهم لم تنعم

و قال الراعي:

قوم على الإسلام لما يمنعوا ماعونهم و يضيعوا التهليل

و قال أعرابي في ناقة له

"كيما أنها تعطيك الماعون"

أى تنقاد لك و تطيعك و أصله القلة من المعن و هو القليل قال الشاعر

"فإن هلاك مالك غير معن"

أى غير قليل و يقال ما له ممعن و لا معن فالماعون القليل القيمة مما فيه منفعة و يقال معن الوادى إذا جرت مياهه قليلا قليلا.

لغات:

الدع: بمعنای دفع است بشدّت و سختی، و از آنست ددعه حرکت دادن کیل و پیمانہ برای اینکه تمامش را فرا گرفته و پرپر شود، مثل اینکه آن را دفع میکنی و الدعه نیز بمعنای منع کردن و جلوگیری از بز است و الحض و الحث و التحریص بیک معنا و آن ترغیب و تشویق است.

الماعون: بمعنای ظرف و اثاث و هر چیزی که در آن سود و منفعتی باشد، اعشى گوید:

در قصیده‌ای که قیس بن معدیکرب را مدح میکند میگوید، نور فرات در موقع طغیان و تلاطم امواجش بخشنده‌تر از او نیست در موقعی که آسمان بارانش را قطع کرده و نمیبارد.

وراعی گوید:

مردمی که بر دین اسلام بودند زمانی که منع کردند خیرات و زکات خود را ضایع نمودند تهلیل (لا اله الا الله) و نماز را و اعرابی در باره شترش گوید:

(کیما أنّها نعطیک الماعون) برای آنکه آن رام شود برای تو و اطاعت کند تو را، و اصل آن قلّت و کمی از معن مشتق و آن بمعنای قلیل و اندک است، شاعر گوید: (فإن هلاك مالك غير معن) پس البتّه نابودی مال تو کم نیست و گفته میشود ما له سعن و لا معن، ندارد نه زیاد و نه کم، پس ماعون چیز نافع و سودمند کم قیمت است، و گفته میشود معن الوادى آن گاه که آبش کم کم روان باشد.

الإعراب

«فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» اعتمد هنا في الخبر على ما جرى في صلة الموصول الذي هو وصف المجرور باللام المتعلق بالخبر أ لا ترى أن قوله «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ» غير محمول على الظاهر و الاعتماد على السهو في صلة الذين و قوله «الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُنَ» يجوز أن يكون مجرورا على أنه صفة للمصلين و يجوز أن يكون منصوبا على إضمار أعنى و أن يكون مرفوعا على إضمارهم.

اعراب:

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ، اعتماد کرده اینجا بر آنچه جاری شده در صله موصولی که آن وصف مجرور است بلامی که متعلق بخبر است، آیا نمی بینی که قول خدا، فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ حمل بر ظاهر نیست و اعتماد بر سهو در صله الذين و قول خدا، الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُنَ جایز است که مجرور باشد بر اینکه صفت مصلین است و جایز است که منصوب بر اضمار اعنى و اینکه مرفوع بر اضمار هم باشد.

المعنى

خاطب الله تعالى نبيه ص فقال «أ رَأَيْتَ» يا محمد «الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ» أى هذا الكافر الذى يكذب بالجزاء و الحساب و ينكر البعث مع وضوح الأمر فى ذلك و قيام الحجج على صحته و إنما ذكره سبحانه بلفظ الاستفهام إرادة للمبالغة فى الأفهام و التكذيب بالجزاء من أضر شىء على صاحبه لأنه يعدم بذلك أكثر الدواعى إلى الخير و الصوارف عن الشر فهو يتهالك فى الإسراع إلى الشر الذى يدعوه إليه طبعه إذ لا يخاف عواقب الضرر فيه قال الكلبي نزلت فى العاص بن وائل السهمي و قيل نزلت فى الوليد بن المغيرة عن السدى و مقاتل بن حيان و قيل نزلت فى أبى سفيان بن حرب كان ينحر فى كل أسبوع جزورين فأتاه يتيم فسأله شيئا فقرعه بعصاه عن ابن جريج و قيل نزلت فى رجل من المنافقين عن عطاء عن ابن عباس

تفسير:

خداوند تعالى پیامبرش صلی الله علیه و آله را مخاطب نموده و فرمود (أ رَأَيْتَ) ای محمد (الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ) یعنی این کافری که پاداش و حساب را تکذیب نموده و انکار بعث میکند با روشن شدن امر در این موضوع و قیام دلیلها بر صحّت و درستی آن، و البته خداوند سبحانه آن را بلفظ استفهام یاد نموده بجهت مبالغه در فهمانیدن، و تکذیب روز پاداش از زیانکارترین چیزهاست بر صاحبش برای اینکه نابود میکند باین بیشتر غرضها و داعیه های

بسوی خیر و بازداشتن از بدی و شرارت، پس او خود را بهلاکت میاندازد در شتاب کردن بسوی بدی که فطرت و طبعش میخواند او را بسوی او زیرا نمی‌ترسد از عواقب ضرر را در آن.

کلبی گوید: این آیه در باره عاص بن وائل سهمی نازل شده.

سدی و مقاتل بن حیان گویند: در باره ولید بن مغیره نازل شده است

ابن جریح گوید: در باره ابی سفیان بن حرب نازل شده است که در هر هفته دو حیوان میکشت چون یتیمی نزد او می‌آمد او را با عصا میزد.

عطاء از ابن عباس نقل کرده که در باره مردی از منافقین نازل شده است.

«فَذَلِكَ الَّذِي يُدْعُ الْيَتِيمَ» بین سبحانه آن من صفة هذا الذي يكذب بالدين أنه يدفع اليتيم عنفاً به لأنه لا يؤمن بالجزاء عليه فليس له رادع عنه و قيل يدع اليتيم أي يدفعه عن حقه بجفوة و عنف و يقهره عن ابن عباس و مجاهد

«وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ» أي لا يطعمه و لا يأمر بإطعامه يعني لا يفعله إذا قدر و لا يحض عليه إذا عجز لأنه يكذب بالجزاء

«فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» و هم الذين يؤخرون الصلاة عن أوقاتها عن ابن عباس و مسروق و روی ذلك مرفوعاً و قيل يريد المنافقين الذين لا يرجون لها ثواباً إن صلوا و لا يخافون عليها عقاباً إن تركوا فهم عنها غافلون حتى يذهب وقتها فإذا كانوا مع المؤمنين صلوا رياءً و إذا لم يكونوا معهم لم يصلوا و هو قوله «الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُنَ» عن علی (ع) و ابن عباس و قال أنس: الحمد لله الذي قال عن صلاتهم و لم يقل في صلاتهم يريد بذلك أن السهو الذي يقع للإنسان في صلاته من غير عمد لا يعاقب عليه

(فَذَلِكَ الَّذِي يُدْعُ الْيَتِيمَ) خداوند سبحانه بیان فرمود که از صفات آن کس که تکذیب روز پاداش میکند اینست که او یتیم را با خشونت دفع کرده و میراند، برای اینکه او ایمان به پاداش دادن بر او ندارد، پس برای او رادعی از راندن آن یتیم نیست.

ابن عباس و مجاهد گویند: یتیم را از حشش با خشونت و ستم محروم و او را میرنجاند.

(وَلَا يَحُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ) یعنی به بینوا و مستمند طعام نمی دهد و بدیگران هم نمیگوید باو طعام دهید و به عبارت ساده تر نه خودش چیزی میدهد در موقع توانایی و قدرت و نه در وقت تنگی و عجز دیگران را تشویق باین کار میکند برای اینکه روز پاداش را قبول ندارد.

(فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ) پس وای بر نماز خوانهایی که از نمازشان غفلت میکنند، ابن عباس و مسروق گویند: ایشان آنهایی هستند که نمازشان را از اوقات خودش به تأخیر میاندازند، و این تفسیر هم مرفوعاً روایت شده است.

علی علیه السلام و ابن عباس گویند: مراد از این آیه منافقین هستند- آنهایی که امید ثواب ندارند اگر نماز خواندند و اگر هم نخواندند ترس عقاب ندارند، پس ایشانند که از نماز غافلند تا وقت آن بگذرد، آنها هر گاه با مؤمنین باشند از روی ریا و تظاهر میخوانند، و اگر تنها و یا با غیر مؤمنین باشند نمیخوانند، و این قول خداست، الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤْنَ (الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤْنَ) انس گوید، الحمد لله که فرمود از نمازشان، و فرمود در نمازشان اراده فرموده باین مطلب سهوی که برای انسانی در نمازش بدون عمد روی میدهد عقابی برای آن نیست.

و قیل ساهون عنها لا یبالون صلوا أم لم یصلوا عن قتادة و قیل هم الذین یترون الصلاة عن الضحاک و قیل الذین إن صلوا صلوا ریا و إن فاتتهم لم یندموا عن الحسن و قیل هم الذین لا یصلونها لمواقیتها و لا یتمون رکوعها و لا سجودها عن أبی العالیة و عنه أيضا قال هو الذی إذا سجد قال برأسه هكذا و هكذا ملتفتا و روی العیاشی بالإسناد عن یونس بن عمار عن أبی عبد الله (ع) قال سألته عن قوله «الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» أ هـی و سوسة الشیطان فقال لا کل أحد یصیبه هذا و لكن أن یغفلها و یدع أن یصلی فی أول وقتها

و عن أبی أسامة زید الشحام قال سألت أبا عبد الله (ع) عن قول الله «الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» قال هو التروک لها و التوانی عنها

و عن محمد بن الفضیل عن أبی الحسن (ع) قال هو التذییع لها

و قیل هم الذین یراءون الناس فی جمیع أعمالهم لم یقصدوا بها الإخلاص لله تعالی

قتاده گوید: غافل از آن میشوند پروا ندارند خوانده باشند و یا نخوانده باشند، از نظرشان بی تفاوت است.

ضحاک گوید: ایشان افراد تارک الصلاتند که (مانند مارکسیستها، و کمونیستها نماز نمیخوانند).

حسن گوید: آنها افرادی هستند که اگر بخوانند از روی ریا و تظاهر میخوانند و اگر هم از آنها فوت شود ابداً پشیمان نمیشوند.

ابی العالیه گوید: ایشان آنهایی هستند که نماز را در وقتش نمیخوانند و رکوع و سجود آن را کامل انجام نمیدهند.

و نیز از اوست که گوید: او آنست که هر گاه سجده کند سرش را حرکت داده و باین طرف و آن طرف توجه نماید.

عیاشی باسنادش از یونس بن عمار از حضرت ابی عبد الله (ع) روایت نموده گوید، از آن حضرت پرسیدم از قول خدا الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ آیا آن وسوسه شیطانست فرمود نه هر کس این حالت را پیدا میکند و لیکن ساهون افرادی هستند که غفلت از آن میکنند و آن را در اول وقت انجام نمیدهند، و از ابی اسامه زید شحام روایت کرده که گفت از حضرت ابی عبد الله علیه السلام از قول خدا الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ پرسیدم فرمود، آن ترک نماز و سستی و تکاهل در نماز است.

و از محمد بن فضیل از حضرت ابی الحسن علیه السلام روایت نموده که فرمودند آن ضایع کردن نماز است.

و بعضی گفته‌اند: ایشان کسانی هستند (یراءون) ریا میکنند مردم را در تمام اعمالشان و بقصد خلوص و اخلاص برای خدای تعالی انجام نمیدهند

«وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ»
اختلاف فيه فقيل هي الزكاة المفروضة عن علي و ابن عمر و الحسن و قتادة و الضحاک و روی ذلك عن أبي عبد الله (ع)

و قيل هو ما يتعاوره الناس بينهم من الدلو و الفأس و القدر و ما لا يمنع كالماء و الملح عن ابن مسعود و ابن عباس و سعيد بن جبیر و روی ذلك مرفوعاً

و روی أبو بصیر عن أبي عبد الله (ع) قال هو القرض تقرضه و المعروف تصنعه و متاع البيت تعيره و منه الزكاة قال فقلت إن لنا جيراناً إذا أعرناهم متاعاً كسروه و أفسدوه أ فعلينا جناح أن تمنعهم فقال لا ليس عليك جناح أن تمنعهم إذا كانوا كذلك

و قيل هو المعروف كله عن الكلبي.

(وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ) و منع میکنند زکات و خیرات و هر چیزی که در آن نفعی برای مردم باشد، و علماء در باره آن اختلاف کرده‌اند، علی (ع) و ابن عمر و حسن و قتاده و ضحاک گویند ماعون زکات واجب است، و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام هم همین روایت شده است.

ابن عباس و ابن مسعود و سعید بن جبیر گویند آن وسائلی است که مردم از هم عاریه میکنند مانند، دلو، سطل، تبر و تیشه و دیک و مانند آن، و چیزهایی که ممنوع نیست مثل آب و نمک، و این معنی نیز مرفوعاً روایت شده است.

ابو بصیر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که فرمود آن قرض و وام است آن را قرض میکنید و کار خوبی است که انجام میدهید، و اثاثیه منزل است که عاریه میکنید، و از آنست زکات، گوید، پس گفتم البته برای ما همسایگانی هست که هر گاه ما متاعی بآنها عاریه میدهیم شکسته و آن را خراب و فاسد میکنند، پس بر ما گناهی است اگر بآنها عاریه ندهیم فرمود، نه بر تو گناهی نیست اگر اینطورند.

کلبی گوید: ماعون تمام کارهای خوب است.

(۱۰۸) سورة الكوثر مكية و آياتها ثلاث (۳)

مكية عن ابن عباس و الكلبي مدنية عن عكرمة و الضحاك و هي ثلاث آيات بالإجماع.

فضلها

في حديث أبي من قرأها سقاه الله من أنهار الجنة و أعطى من الأجر بعدد كل قربان قربه العباد في يوم عيد و يقربون من أهل الكتاب و المشركين.

أبو بصير عن أبي عبد الله (ع) قال من قرأ إنا أعطيناك الكوثر في فرائضه و نوافله سقاه الله يوم القيامة من الكوثر و كان محدثة عند محمد ص.

تفسيرها

ذم سبحانه في تلك السورة تارك الصلاة و مانع الزكاة و ذكر في هذه السورة أنهم إن فعلوا ذلك و كذبوه فإنه يعطيه الخير الكثير و أمره بالصلاة فقال:

سوره كوثر

مکی است از نظر ابن عباس و کلبی و از نظر عکرمة و ضحاک مدنی است و آن باتفاق سه آیه است.

فضیلت آن:

در حدیث ابی بن کعب است کسی که آن را بخواند خداوند او را از نهرهای بهشت سیراب، و باو عطا فرماید از پاداش بعدد هر قربانی که بندگان آن را در روز عید قربانی نموده و هر قربانی که اهل کتاب و مشرکین مینمایند.

ابو بصیر از حضرت ابی عبد الله صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: کسی که انا اعطیناک الکوثر را در نمازهای واجبی و مستحبی بخواند خدا او را در روز قیامت از کوثر سقایت فرماید. و جایگاهش در نزد محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

خداوند در سوره اُ رأیت مذمت کرده تارکین نماز و مانعین زکات را و در این سوره یاد کرد که ایشان آن کار را کرده و پیغمبر را تکذیب کردند، پس خداوند باو خیر کثیر داده و او را فرمان نماز داده و فرمود:

[سورة الكوثر (۱۰۸): الآيات ۱ الى ۳]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (۱) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ (۲) إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (۳)

ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) البته ما بتو کوثر عطا کردیم (۲) پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن (و) یا دست خود را موقع تکبیر تا محاذی گوش و گلویت بلند کن (بیگمان دشمن و خصم تو ابتر و بدون عقب خواهد بود).

اللغة

الكوثر فوعل من الكثرة و هو الشيء الذي من شأنه الكثرة و الكوثر الخير الكثير و الإعطاء على وجهين إعطاء تمليك و إعطاء غير تمليك و إعطاء الكوثر إعطاء تمليك كإعطاء الأجر و أصله من عطا يعطو إذا تناول و الشانئ المبغض و الأبتَر أصله من الحمار الأبتَر و هو المقطوع الذنب و في حديث زياد أنه خطب خطبته البتراء لأنه لم يحمد الله فيها و لم يصل على النبي ص.

الإعراب

«وَ انْحَرْ» مفعوله محذوف أى و انحر أضحيتك كما حذف لبيد من قوله:

" و هم العشيرة أن يبطئ حاسد "

أَيُّ إِنْ يَبْطَأُهُمْ حَاسِدٌ أَيْ أَنْ يَنْسِبَهُمْ إِلَى الْبَطْوَاءِ وَقَوْلُهُ «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» لَا أَنْتَ هَذَا تَقْدِيرُهُ أَيْ هُوَ مَبْتُورٌ لَا أَنْتَ لِأَنَّ ذِكْرَكَ مَرْفُوعٌ مَعَهُمَا ذِكْرُكَ مَعِيَ وَهُوَ فَضْلٌ وَالْأَبْتَرُ خَيْرٌ مِنْ إِنْ.

لغات:

الكوثر: بر وزن فوعل از کثرت است و آن چیز است که از شأن آن کثرت است و کوثر خیر فراوانست.

الاعطاء: بر دو قسم است، بخشیدن بنحو تملیک و بخشیدن بغير تملیک بمعنای اباحه تصرف (مثل تحلیل بضع که بخشیدن کنیز است، صرفاً برای تمتع و کامیابی) اعطاء کوثر: تملیک است مانند بخشیدن اجرت و ریشه و اصل آن از عطا يعطوا، هر گاه دریافت کند.

و الشانی: بمعنای دشمن کینه‌توز است:

الأبتر: اصل آن الاغی است که دم بریده باشد، و در حدیث زیاد (ابن ابیه لعنه الله) است که او خطبه خوانده خطبه بتراء برای اینکه او لعنه الله در آن خطبه حمد را نخواند و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله درود نفرستاد.

اعراب:

وَ أَنْحَرُ مَفْعُولٌ مَحْذُوفٌ اسْتِيعْنِي قَرْبَانِي وَ شَتْرٌ اِهْدَائِي خُودِ رَا نَحْرٌ وَ قَرْبَانِي كُنْ چنانچه لبید حذف کرده از قول خودش که میگوید

(و هم العشيره ان يبطن حاسد) «۱»

و ایشان مردمی هستند که حسود آنها ایشان را به سستی و کندی نسبت میدهد، و قول خدا، إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ، لا انت، تقدیرش اینست یعنی او بلا عقب است نه تو برای اینکه نام تو بلند است هر جا و هر وقت من یاد شوم به لا اله الا الله تو یاد شوی بمحمد رسول الله (ص) با من فصل و الأبتر دو خبر هستند، فصل خبر مقدم برای لرَبِّكَ، و الأبتر خبر برای هو.

(۱) - این نصف بیت از قصیده معلقه از هفت قصیده معروف بسبعه معلقه است و اولش این است

(او ان یمیل مع العدو لثامها)

یا اینکه بر دارد با دشمن رو پوش و روسری خود را.

النزول

قیل نزلت السورة فی العاص بن وائل السهمی و ذلك أنه رأى رسول الله ص يخرج من المسجد فالتقيا عند باب بنی سهم و تحدثا و أناس من صنادید قریش جلوس فی المسجد فلما دخل العاص قالوا من الذی كنت تتحدث معه قال ذلك الأبتَر و كان قد توفی قبل ذلك عبد الله بن رسول الله ص و هو من خدیجة و كانوا یسمون من لیس له ابن أبتَر فسمته قریش عند موت ابنه أبتَر و صنورا عن ابن عباس.

المعنى

خاطب سبحانه نبیه ص علی وجه التعداد لنعمه علیه فقال «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» اختلفوا فی تفسیر الكوثر فقيل هو نهر فی الجنة عن عائشة و ابن عمر

قال ابن عباس لما نزلت إنا أعطیناک الكوثر صعد رسول الله ص المنبر فقراها علی الناس فلما نزل قالوا یا رسول الله ما هذا الذی أعطاک الله قال نهر فی الجنة أشد بیاضا من اللبن و أشد استقامة من الفدح حافته قباب الدر و الباقوت ترده طیر خضر لها أعناق كأعناق البخت قالوا یا رسول الله ما أنعم تلك الطیر قال أ فلا أخبرکم بأنعم منها قالوا بلی قال من أكل الطائر و شرب الماء و فاز برضوان الله

شأن نزول:

مفسرین از ابن عباس نقل کرده‌اند، که سوره کوثر در باره عاص بن وائل سهمی نازل شده و این موقعی بود که دید رسول خدا (ص) از مسجد بیرون می‌آید پس در نزدیکی در بنی سهم با آن حضرت ملاقات و گفتگو کرد در حالی که عده‌ای از بزرگان قریش در مسجد نشسته بودند، پس چون عاص داخل شد گفتند باکی صحبت می‌کردی گفت با این ابتر و این بعد از فوت عبد الله فرزند رسول خدا (ص) از خدیجه (ع) بود، و رسم و عادت عرب جاهلی این بود کسی را که پسر نداشت او را ابتر مینامیدند، پس قریش در موقع مرگ عبد الله او را ابتر و صنور نامیدند، (و صنور شخصی را گویند که برادر و فرزندی نداشته باشد).

تفسیر:

خداوند سبحان پیامبرش (ص) را بر طریق شمردن نعمتش بر آن حضرت خطاب نموده و فرمود:

(إِنَّا أُعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ) بیگمان ما اعطا کردیم بتو کوثر را علماء، در تفسیر آن اختلاف کرده‌اند، عایشه و ابن عمر گویند: آن نهریست، در بهشت، ابن عباس گوید: چون إِنَّا أُعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ نازل شد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ منبر رفت و آن را بر مردم قرائت کرد و چون پائین آمد گفتند ای رسول خدا چیست آنچه خداوند بشما داده است؟ فرمود: نهریست در بهشت که از شیر سفیدتر و استقامتش از قحش شدیدتر باشد، در دو طرف آن قبه‌هایی از در و یاقوت است وارد میشود بر آن پرندگان سبزی که دارای گردنهای مثل گردنهای کبک است، گفتند یا رسول الله این پرندگان چه اندازه خوب است، فرمود، آیا بشما خبر ندهم به بهتر از آن، گفتند چرا، فرمود کسی که پرندگان مزبور را بخورد و آب کوثر بنوشد، و رستگار برضوان خدا شود، از آن بهتر است.

و روی عن أبي عبد الله (ع) أنه قال نهر في الجنة أعطاه الله نبيه ص عوضا من ابنه

و قيل هو حوض النبي ص الذي يكثر الناس عليه يوم القيامة عن عطاء و

قال أنس بينا رسول الله ص ذات يوم بين أظهرنا إذ أغفى إغفاء ثم رفع رأسه مبتسما فقلت ما أضحكك يا رسول الله قال أنزلت على أنفا سورة فقرأ سورة الكوثر ثم قال أ تدرين ما الكوثر قلنا الله و رسوله أعلم قال فإنه نهر وعدنيه عليه ربي خيرا كثيرا هو حوضي ترد عليه أمتي يوم القيامة آيته عدد نجوم السماء فيختلج القرن منهم فأقول يا رب إنهم من أمتي فيقال إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك آورده مسلم في الصحيح

و قيل الكوثر الخير الكثير عن ابن عباس و ابن جبير و مجاهد و قيل هو النبوة و الكتاب عن عكرمة و قيل هو القرآن عن الحسن و قيل هو كثرة الأصحاب و الأشياع عن أبي بكر بن عياش و قيل هو كثرة النسل و الذرية و قد ظهرت الكثرة في نسله من ولد فاطمة (ع) حتى لا يحصى عددهم و اتصل إلى يوم القيامة مددهم و قيل هو الشفاعة روه عن الصادق (ع)

و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت شده که فرمود کوثر نهری است در بهشت خداوند پیامبرش «ص» را عوض از فرزندش «عبد الله» داده است.

عطاء گوید: آن حوض پیامبر (ص) است که مردم بسیاری بر آن در روز قیامت وارد میشوند.

و انس گوید: رسول خدا (ص) روزی در وقتی که میان ما بود چرت و خواب مختصری کرده سپس خندان سر مبارک خود را بلند کرد، پس گفتم چه چیز شما را خندانید ای رسول خدا (ص) فرمود، الآن بر من نازل شده سوره‌ای پس سوره کوثر را خوانده سپس فرمود، آیا میدانید کوثر چیست؟ گفتیم خدا و رسول او دانا هستند، فرمود آن نهریست که خدا آن را بمن وعده داده و دارای خیر فراوانست، آن حوض من است، روز قیامت امت من بر آن وارد میشوند، ظروف آن عدد ستارگان آسمان است پس جماعتی از ایشان مضطرب و پریشان و سرنگون باتش میشوند، پس میگویم پروردگار من ایشان از امت منند، پس گفته میشود تو نمیدانی که اینها بعد از تو چه کردند، این روایت را مسلم بن حجاج قشیری در کتاب صحیح خود روایت نموده است.

ابن عباس و سعید بن جبیر و مجاهد گویند: کوثر خیر فراوان است و بگفته عکرمه: آن نبوت پیغمبر و قرآنست، و بگفته حسن: آن قرآنست و بگفته ابو بکر بن عیاش آن بسیاری و کثرت اصحاب و پیروانست.

و بعضی گفته‌اند: آن فراوانی نسل و ذریه است که البته ظاهر شد کثرت نسل از فرزندان فاطمه سلام الله علیها، تا آنجایی که عدد آنها شمردنی نیست و از حوصله حساب و احصاء خارج و تا روز قیامت عدد ایشان متصل خواهد بود، و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که آن شفاعت است

و اللفظ یحتمل للکل فیجب أن یحمل علی جمیع ما ذکر من الأقوال فقد أعطاه الله سبحانه و تعالی الخیر الكثير فی الدنیا و وعده الخیر الكثير فی الآخرة و جمیع هذه الأقوال تفصیل للجمله التي هی الخیر الكثير فی الدارين

«فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ» أمره سبحانه بالشكر علی هذه النعمة العظيمة بأن قال فصل صلاة العيد لأنه عقبها بالانحر أي و انحر هديك و أضحيتك عن عطاء و عكرمة و قتادة و قال أنس بن مالك كان النبي ص ينحر قبل أن يصلي فأمر أن يصلي ثم ينحر

و قيل معناه فصل لربك صلاة الغداة المفروضة بجمع و انحر البدن بمنى عن سعید بن جبیر و مجاهد و قال محمد بن كعب إن أناسا كانوا يصلون لغير الله و ينحرون لغير الله فأمر الله تعالى نبيه ص أن يكون صلاته و نحره للبدن تقربا إليه و خالصا له و قيل معناه فصل لربك الصلاة المكتوبة و استقبال القبلة بنحر و تقول العرب منازلنا تتناحر أي هذا ينحر هذا یعنی يستقبله و أنشد:

أبا حکم هل أنت عم مجالد و سید اهل الأبطح المتناحر

أی ينحر بعضه بعضا و هذا قول الفراء و أما ما رووه عن علی (ع) أن معناه ضع يدك الیمنی علی اليسری حذاء النحر فی الصلاة فمما لا یصح عنه لأن جمیع عترته الطاهرة (ع) قد رووه بخلاف ذلك و هو أن معناه ارفع یدیک إلى النحر فی الصلاة

و لفظ محتمل است که شامل همه آنها شود، پس واجب است که حمل بر تمام اقوالی که ذکر شده گردد و حقا خداوند سبحان بآن حضرت در دنیا خیر فراوانی داده و وعده‌اش داده که در آخرت هم خیر بسیارش - دهد، و تمام این اقوال تفصیل یک جمله است و آن خیر بسیار است در دنیا و آخرت.

(فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ) عطاء و عکرمه و قتاده گویند: خداوند سبحان او را امر فرموده بشکر کردن بر این نعمت بزرگ به اینکه فرمود فصل پس نماز عید را بخوان زیرا در پی و عقب آن فرموده و انحر و قربانی کن هدیه و قربانی خود را انس بن مالک گوید: پیغمبر (ص) پیش از آنکه نماز بخواند قربانی میکرد و شتر نحر مینمود، پس بآن حضرت دستور داده شده اول نماز بخواند و بعد قربانی کند.

سعید بن جبیر و مجاهد گویند: یعنی پس برای پروردگارت نماز واجب صبح را بجماعت خوانده و در منی قربانی کن.

محمد بن کعب گوید: مردمی بودند که نماز برای غیر خدا خوانده و برای غیر خدا قربانی میکردند، پس خداوند تعالی پیامبرش (ص) را امر فرمود که نماز و قربانیش تقریبا الی الله و خالص برای او باشد، و بعضی گفته‌اند: یعنی برای پروردگارت نماز واجب را بخوان و در مقابل قبله قربانی نما، و عرب میگوید: منازل ما بسوی قبله قربانی میکنند، و انشاد کرده

ابا حکم هل انت عم مجالد و سید اهل الأبطح المناحر

ای ابو حکم آیا تو عموی مجالد و آقای اهل مکه هستی که در مقابل و برابر قبله قربانی میکنند، و این قول فراء است، و اما آنچه از علی علیه السلام روایت کرده‌اند اینست که دست راست خود را بر دست چپ برابر گودی گلویت در نماز روی هم بگذار، پس آن از روایاتیست که از آن حضرت صحیح و درست نیست برای اینکه تمام

عترت طاهره و خاندان پاک رسالت از آن حضرت خلاف این را روایت کرده‌اند، معنای آن اینست که دستت را در نماز تا محاذی گودی گلویت بلند کن.

و عن عمر بن یزید قال سمعت أبا عبد الله (ع) يقول في قوله «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ أَنْحَرْ» هو رفع يديك حذاء وجهك و روى عنه عبد الله بن سنان مثله

و عن جميل قال قلت لأبي عبد الله (ع) «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ أَنْحَرْ» فقال بيده هكذا يعني استقبل بيديه حذو وجهه القبلة في افتتاح الصلاة

و عن حماد بن عثمان قال سألت أبا عبد الله (ع) ما النحر فرفع يده إلى صدره فقال هكذا ثم رفعها فوق ذلك فقال هكذا يعني استقبل بيديه القبلة في افتتاح الصلاة

و روى عن مقاتل بن حيان عن الأصبع بن نباتة عن أمير المؤمنين (ع) قال لما نزلت هذه السورة قال النبي ص لجبريل (ع) ما هذه النخيرة التي أمرني بها ربي قال ليست بنخيرة و لكنه يأمرك إذا تحرمت للصلاة أن ترفع يديك إذا كبرت و إذا ركعت و إذا رفعت رأسك من الركوع و إذا سجدت فإنه صلاتنا و صلاة الملائكة في السماوات السبع فإن لكل شيء زينة و إن زينة الصلاة رفع الأيدي عند كل تكبيرة

قال النبي ص رفع الأيدي من الاستكانة قلت و ما الاستكانة قال أ لا تقرأ هذه الآية «فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ» أورده الثعلبي و الواحدی فی تفسیرهما

أَنْحَرُ، آن بلند کردن دو دست توسط برابر صورتت و عبد الله بن سنان هم از آن حضرت مثل آن را روایت کرده است.

و از جميل بن دراج روایت شده که گوید گفتم بحضرت ابی عبد الله علیه السلام فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ أَنْحَرْ، پس آن حضرت بدست مبارکش اشاره کرد و فرمود اینطور یعنی در تکبیره الاحرام نمازش استقبال قبله نموده و دستهایش برابر صورتش بلند نمود.

و از حماد بن عثمان روایت شده که گفت از حضرت ابا عبد الله صادق «ع» پرسیدم که نحر چیست، پس دستهایش تا سینه‌اش بلند نمود و فرمود همچنین، سپس بالاتر برده و فرمود این چنین یعنی در تکبیره الاحرام نماز دستهایش را برابر قبله بلند نمود.

و از مقاتل بن حیان از اصبع بن نباته از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود چون این سوره نازل شد پیغمبر (ص) بجبرئیل فرمود این نحیره‌ای که خدا مرا بآن امر فرموده چیست؟

جبرئیل گفت نحیره نیست و لیکن تو را امر میکند که هر گاه تکبیره - الاحرام نماز را خواستی بگویی دستهایت را بلند کن و بگو الله اکبر و هر گاه رکوع کردی و سر از رکوع برداشتی و سجده کردی و سر از سجده برداشتی دستهایت را برابر قبله بلند کن که آن نماز ما و نماز فرشتگانست در هفت آسمان، پس برای هر چیزی زینت است و حقا زینت نماز بلند کردن دستهاست در موقع الله اکبر.

پیغمبر (ص) فرمود بلند کردن دستها از استکانت است گفتم استکانت چیست فرمود آیا این آیه را نخواندی فَمَا اسْتَكَانُوا لِلرَّبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ پس برای پروردگارشان خضوع نکردند و تضرع و زاری نمودند این روایت را ثعلبی و واحدی در تفسیرهای خود آورده‌اند.

«إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» معناه إن مبغضك هو المنقطع عن الخير و هو العاص بن وائل و قيل معناه أنه الأقل الأذل بانقطاعه عن كل خير عن قتادة و قيل معناه أنه لا ولد له على الحقيقة و أن من ينسب إليه ليس بولد له قال مجاهد الأبتَر الذي لا عقب له و هو جواب لقول قريش إن محمدا ص لا عقب له يموت فنستريح منه و يدرس دینه إذ لا يقوم مقامه من يدعو إليه فينقطع أمره و في هذه السورة دلالات على صدق نبينا ص و صحة نبوته (أحدها) أنه أخبر عما في نفوس أعدائه و ما جرى على ألسنتهم و لم يكن بلغه ذلك فكان على ما أخبر (و ثانيها) أنه قال «أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ» فانظر كيف انتشر دینه و علا أمره و كثرت ذريته حتى صار نسبه أكثر من كل نسب و لم يكن شيء من ذلك في تلك الحال

(إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ) یعنی البته خصم و دشمن کینه توز تو منقطع از خیر است و او عاص بن وائل است.

قتاده گوید: یعنی اوست کمترین و ذلیل‌ترین مردم بمنقطع شدنش از هر خیر.

و بعضی گفته‌اند: ابتر آنست که حقیقه فرزندی برای او نباشد و بیگمان آنکه باو نسبت میدهند از او نیست (مانند زیاد بن ابی سفیان).

مجاهد گوید: ابتر آنست که عقبی و نسلی برای او نیست و آن جواب قریش است که گفتند محمد (ص) عقبی و اولادی ندارد میمیرد و از او راحت میشویم و دینش کهنه شده و از بین میرود زیرا کسی ندارد قائم مقام و جانشین او شود و بسوی او دعوت کند، پس امر رسالت او منقطع میشود.

و در این سوره دلیلهایی بر صدق نبوت پیغمبر ما (ص) و صحت رسالت او هست:

۱- اینکه او خبر داده از آنچه در خاطر دشمنانش خطور کرده و آنچه بزبان آنان جاری شده و حال آنکه کسی از مردم به آن حضرت نرسانده بود، پس چنان بود که خبر داد.

۲- خداوند فرمود *إِنَّا أُعْطَيْنَاكَ الْكَوْتَرَ*، پس ببین چگونه دینش در عالم منتشر و امر رسالتش بالا گرفت و ذریه‌اش زیاد شد (با آنکه دشمنان خاندانش از امویها و مروانیه‌ها و عباسیان در قتل ذراری آن حضرت از آنچه توانستند کوتاهی نکردند که شرح آن در کتب تواریخ مسلمین و دیگران مسطور است) تا اینکه گردید نسبش بیشتر از هر نسب و حال آنکه چیزی از آن در حال نزول سوره نبود.

(و ثالثها) أن جميع فصحاء العرب و العجم قد عجزوا عن الإتيان بمثل هذه السورة على وجازة ألفاظها مع تحديه إياهم بذلك و حرصهم على بطلان أمره منذ بعث النبي ص إلى يومنا هذا و هذا غاية الإعجاز (و رابعها) أنه سبحانه وعده بالنصر على أعدائه و أخبره بسقوط أمرهم و انقطاع دينهم أو عقبهم فكان المخبر على ما أخبر به هذا و في هذه السورة الموجزة من تشاكل المقاطع للفواصل و سهولة مخارج الحروف بحسن التأليف و التقابل لكل من معانيها بما هو أولى به ما لا يخفى على من عرف مجاری كلام العرب.

۳- تمام فصحاء عرب و عجم بتحقیق عاجز شدند از اینکه مثل این سوره را بیاورند بر کوتاهی الفاظش با تحدی خدا ایشان را (فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ) و حرص بر باطل کردن امر رسالت آن حضرت از روز بعثتش تا امروز و این نهایت اعجاز قرآن و آن بزرگوار است.

۴- خداوند سبحانه آن حضرت را وعده نصرت و یاری بر دشمنانش داده و او را خبر داد بسقوط امر ایشان و از بین رفتن دین آنها و منقطع شدن نسل آنان، پس خبر چنان بود که فرموده بود، و در این سوره موجزه کوتاه از مماثل و

مانند بودن مقاطع بفواصل آن و آسانی و سهولت مخارج حروف به نیکویی تألیف و تقابل هر یک از معانی آن بآنچه اولی و شایسته تر بآنست مطالب و دقایقی است که بر کسی که عارف مجاری کلام عرب باشد مخفی و پوشیده نیست. «۱»

(۱) - حاکم ابو القاسم حسکانی در صفحه ۳۷۵ شواهد التنزیل مطبوعش گوید:

حدیث کرد ما را پدرم باسنادش از زید بن علی بن الحسین شهید علیه السلام از پدرش از پدران او از علی علیه السلام که گفت: فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله جبرئیل نشان داد بمن منازل من و منازل اهل بیتم را در کنار حوض کوثر.

و نیز باسنادش از انس بن مالک روایت نموده که گفت داخل شدم بر رسول خدا (ص)، پس فرمود: بمن کوثر داده شده گفتم کوثر چیست؟ فرمود: نهریست در بهشت که عرضش و طولش مساحت ما بین مشرق و مغرب است نمیآشامد احدی از آن که بعدا تشنه شود و وضو نمیگیرد کسی از آن که آلوده گردد، کسی که عهد مرا شکسته و نقض پیمان و ذمه من نموده و اهل بیت مرا کشته از آن نمیآشامد.

طبرسی در احتجاجش در حدیث پیامبر (ص) با یهود نقل نموده که یهود گفتند نوح از شما بهتر بود، پیامبر (ص) فرمود، برای چه گفتند چون او در کشتی نشست پس کشتی بر جودی بحرکت آمد، پیامبر فرمود: حقاً بمن بالاتر و بهتر از آن داده شده گفتند کدام است، فرمود خداوند بمن در بهشت نهری داده که مجرا و منبع آن از زیر عرش است و بر کنار او هزار هزار (یک میلیون) قصر است که یک خشت آن طلا و یک خشت آن نقره است علف و گیاه و خرّه آن زعفران و ریگ و لجن آن در و یاقوت، و زمین آن مشک سفید و این برای من و امت من ایجاد شده و این است قول خدای تعالی، إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ، گفتند راست گفتی ای محمد و آن در تورات نوشته شده این کوثر بهتر از کشتی نوح است.

(۱۰۹) سورة الكافرون مكية و آياتها ست (۶)

مكية و عن ابن عباس و قتادة مدنية و هي ست آيات بالإجماع.

فضلها

في حديث أبي و من قرأ يا أيها الكافرون فكأنما قرأ ربع القرآن و تباعدت عنه مردة الشياطين و يرى من الشرك و يعافى من الفزع الأكبر.

و عن جبیر بن مطعم قال قال لی رسول الله ص أ تحب یا جبیر أن تكون إذا خرجت سفراً من أمثل أصحابک هیئة و أكثرهم زادا قلت نعم بأبی أنت و أمی یا رسول الله قال فاقراً هذه السور الخمس قل یا أيها الكافرون و إذا جاء نصر الله و الفتح و قل هو الله أحد و قل أعوذ برب الفلق و قل أعوذ برب الناس و افتتح قراءة تک بسم الله الرحمن الرحيم قال جبیر و كنت غير كثير المال و كنت أخرج مع من شاء الله أن أخرج فأكون أكثرهم هممة و أمثلهم زادا حتى أرجع من سفري ذلك

سوره کافرون

مکي است و از نظر ابن عباس و قتاده مدنی و آن باتفاق شش آیه است.

فضیلت آن:

در حدیث ابی بن کعب است که کسی که قرائت کند قل یا ایها الكافرون را مانند آنست که ربع قرآن را قرائت کرده و مریدان شیاطین از او دور میشوند و از شرک مبراً و از فزع و هول بزرگ در عافیت باشد.

و از جبیر بن مطعم روایت شده که گوید رسول خدا (ص) بمن فرمود آیا دوست داری ای جبیر اینکه هر گاه برای سفر بیرون رفتی از بهترین یاران باشی از جهت شخصیت و بیشترین ایشان باشی از جهت زاد و توشه گفتم بلی پدرم و مادرم بفدایت ای رسول خدا، فرمود این پنج سوره قل یا ایها الكافرون، و اذا جاء نصر الله و الفتح و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس را با بسم الله الرحمن الرحيم در هر سوره بخوان.

جبر بن مطعم گوید: من مال زیاد نداشتم و با آنکه خدا میخواست بیرون روم بیرون میرفتم، پس من با همت‌ترین آنها و پرزادترین آنها بودم تا از سفرم بر میگشتم.

و عن فروة بن نوفل الأشجعی عن أبيه أنه أتى النبي ص فقال جئت يا رسول الله لتعلمني شيئا أقوله عند منامي قال إذا أخذت مضجعتك فاقرا قل يا أيها الكافرون ثم نم على خاتمها فإنها براءة من الشرك.

شعیب الحداد عن أبي عبد الله (ع) قال كان أبي يقول قل يا أيها الكافرون ربع القرآن و كان إذا فرغ منها قال أعبد الله وحده أعبد الله وحده.

و عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله (ع) قال إذا قلت «لا أعبدُ ما تُعبدُونَ» فقل و لكنی أعبد الله مخلصا له دینی فإذا فرغت منها فقل دینی الإسلام ثلاث مرات.

و عن الحسين بن أبي العلاء قال من قرأ قل يا أيها الكافرون و قل هو الله أحد في فريضة من الفرائض غفر الله له و لوالديه و ما ولدا و إن كان شقيا محي من ديوان الأشقياء و كتب في ديوان السعداء و أحياه الله سعيد و أماته شهيدا و بعثه شهيدا.

تفسیرها

ذکر سبحانه فی تلك السورة أن أعداءه عابوه بأنه أبتز فرد ذلك عليهم و ذکر فی هذه السورة أنهم سألوه المداهنة فأمره بالبراءة منهم فقال:

و از فروه بن نوفل اشجعی از پدرش روایت کرده که او خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده و گفت یا رسول الله آمدم محضر شما برای اینکه مرا چیزی بیاموزی که در موقع خوابم بگویم، فرمود آن گه که در خوابگاهت رفتی بخوان قل یا ایها الكافرون، آن گاه بخواب بر پایان آن که برائه و بیزاری از شرک است شعیب الحداد از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که پدرم میفرمود، قل یا ایها الكافرون ربع (یک چهارم) قرآن است و آن بزرگوار هر گاه از قرائت آن فارغ میشد میگفت اعبد الله وحده اعبد الله وحده، عبادت میکنم خدا را بتنهایی، عبادت میکنم خدا را به یکتایی.

و هشام بن سالم از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر گاه گفتی لا اَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ، پس بگو و لیکن اعبد الله مخلصا له دینی پس هر گاه از آن فارغ شدی بگو دینی الاسلام دینی الاسلام دینی الاسلام، نمی پرستم آنچه شما می پرستید و لیکن می پرستم خدا را از روی اخلاص دین من برای اوست، دین من اسلام است سه بار. حسین بن ابی العلاء روایت کرده که فرمود کسی که قرائت کند قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد را در نماز واجبی از واجباتش خدا او را و پدر و مادرش و فرزندانش را بیمارزد، و اگر شقی باشد از دیوان اشقیاء محو و در دیوان سعدها نوشته شود و خدا او را سعید زنده نماید و شهید بمیراند و در زمره شهیدان مبعوث گرداند.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

یاد نمود خدای سبحان در سوره کوثر که دشمنان پیامبرش او را عیب جویی کرده که او ابتر و بلا عقب است، پس آنها را رد کرد و در این سوره یاد نمود که آنها خواستند از حضرت مدهانت و نرمش را، پس خدا او را امر فرمود که از آنها براءت جوید و فرمود:

[سورة الكافرون (۱۰۹): الآيات ۱ الى ۶]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (۱) لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (۲) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۳) وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ (۴)

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۵) لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ (۶)

ترجمه:

بنام خداوند بخشاینده مهربان (۱) بگو ای گروه کافرها (۲) نمی پرستم آنچه شما می پرستید (۳) و شما عبادت کننده نیستید خدایی را که من می پرستم (۴) و من عبادت کننده نیستم بتهایی را که شما پرستیده اید (۵) و شما عبادت کننده نیستید خدایی را که من می پرستم (۶) دین شما برای شما و دین من برای من.

القراءة

قرأ نافع و ابن كثير و حفص عن عاصم «لِي دِينِ» بفتح الباء و الباقون بسكون الباء.

الحجة

إسكان الياء من ولي وفتحها جميعا حسنان سائغان.

الإعراب

«وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» كان الوجه من أعبد و لكنه جاء بما ليطابق ما قبله و ما بعده و قيل إن ما هاهنا بمعنى من و العائد من الصلة إلى الموصول في الجميع محذوف و التقدير ما تعبدونه و ما أعبده و ما عبدتموه.

قراءة:

نافع و ابن كثير و حفص از عاصم (لى دين) بفتح ياء و ديگران بسكون ياء خوانده‌اند.

دليل:

سكون دادن ياء از ولي و فتحه دادن آن هر دو نيکو و جايز است.

اعراب:

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ نيکو بود من اعبد باشد و ليکن بما آمده تا اينکه مطابقت با ما قبل و ما بعدش کند، و بعضی گفته‌اند، که ما در اینجا به معنای من است و ضميری که عود کننده از صله بموصول است در تمام جملات حذف شده و تقديرش اين است ما تعبدونه و ما اعبده و ما عبدتموه.

النزول

نزلت السورة في نفر من قريش منهم الحارث بن قيس السهمي و العاص ابن أبي وائل و الوليد بن المغيرة و الأسود بن عبد يغوث الزهري و الأسود بن المطلب بن أسد و أمية بن خلف قالوا هلم يا محمد فاتبع ديننا نتبع دينك و نشرك في أمرنا كله تعبد آلهتنا سنة و نعبد إلهك سنة فإن كان الذي جئت به خيرا مما بأيدينا كنا قد شركناك فيه و أخذنا بحظنا منه و إن كان الذي بأيدينا خيرا مما في يديك كنت قد شركتنا في أمرنا و أخذت بحظك منه فقال ص معاذ الله أن أشرك به غيره قالوا فاستلم بعض الهتنا نصدقك و نعبد إلهك فقال حتى أنظر ما يأتي من عند ربي فنزل قل يا أيها الكافرون السورة فعدل رسول الله ص إلى المسجد الحرام و فيه المأ من قريش فقام على رءوسهم ثم قرأ عليهم حتى

فرغ من السورة فأيسوا عند ذلك فآذوه و آذوا أصحابه قال ابن عباس و فيهم نزل قوله قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ.

شأن نزول:

این سوره در باره چند نفر از صناید و بزرگان قریش بنام حارث بن قیس سهمی و عاص بن وائل و ولید بن مغیره و اسود بن عبیغوت زهری و اسود بن مطلب ابن اسد و امیه بن خلف نازل شده است.

چون آنها آمدند خدمت حضرت رسول (ص) و گفتند ای محمد تو دین ما را پیروی کن ما هم دین تو را پیروی نموده و تو را در تمام کارهای خودمان شریک و سهیم مینمائیم، یک سال تو خدایان ما را پرست، و یک سال ما خدای تو را می‌پرستیم، پس اگر آنچه تو آورده‌ای بهتر بود از آنچه در دست ماست که ما شرکت نمودیم در آن و حظ و نصیب خود را از آن دریافت کرده‌ایم و اگر آنچه در دست ماست (از بت پرستی) بهتر باشد از دین تو تو در امر ما شرکت کرده و حظ و نصیب خود را از آن گرفته‌ای.

پس آن حضرت فرمود پناه میبرم بر خدا که برای او شریکی قائل بشوم و غیر او را شریک او گردانم، گفتند بیا بعضی از خدایان ما را استلام کن و دست بر آنها بزن ما تو را تصدیق نموده و خدای تو را می‌پرستیم فرمود، صبر کنید تا ببینم چه دستوری از خدایم میرسد، پس نازل شد قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ... پس پیغمبر (ص) برگشت بمسجد الحرام و در آن پر بود از قریش، پس بر سر ایشان ایستاد و سوره را تا آخر قرائت فرمود، و چون از خواندن سوره فارغ شد قریش از او مأیوس و ناامید شدند و او را با اصحابش اذیت و شکنجه نمودند.

ابن عباس گوید، در باره آنها نازل شد آیه شریفه أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ، آیا غیر خدا را بمن فرمان میدهد که پرستم، ای نادانان.

المعنى

خاطب سبحانه النبى ص فقال «قُلْ» يا محمد «يا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» يريد قوما معينين لأن الألف و اللام للعهد «لا أَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ» أى لا أعبد آلهتكم التى تعبدونها اليوم و فى هذه الحال «و لا أَنْتُمْ عَابِدُونَ ما أَعْبُدُ» أى إلهى الذى أعبده اليوم و فى هذه الحال أيضا «و لا أنا عَابِدٌ ما عَبَدْتُمْ» فيما بعد اليوم «و لا أَنْتُمْ عَابِدُونَ ما أَعْبُدُ» فيما بعد اليوم من الأوقات المستقبلية عن ابن عباس و مقاتل قال الزجاج: نفى رسول الله ص بهذه السورة عبادة آلهتهم عن نفسه فى

الحال و فيما يستقبل و نفی عنهم عبادة الله في الحال و فيما يستقبل و هذا في قوم أعلمه الله سبحانه أنهم لا يؤمنون كقوله سبحانه في قصة نوح (ع) أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ و قيل أيضا في وجه التكرار إن القرآن نزل بلغة العرب و من عادتهم تكرير الكلام للتأكيد و الأفهام فيقول المجيب بلى بلى و يقول الممتنع لا لا عن الفراء قال و مثله قوله تعالى كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ

تفسیر:

خداوند سبحان پیامبرش (ص) را خطاب فرمود، (قُلْ) بگو ای محمد (یا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ) اراده نمود قومی معروف و معین را برای اینکه الف و لام برای عهد است.

(لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ) یعنی نمی پرستم خدایانی را که شما در امروز و در این حال می پرستید.

(وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ) و شما هم عبادت کننده نیستید خدایی را که امروز من او را عبادت میکنم و نیز در اینحال می پرستم.

(وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ) و من عبادت کننده نیستم بتهایی را که شما عبادت میکنید در آینده و بعد از امروز.

(وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ) و شما هم عبادت کننده نیستید خدایی را که من عبادت میکنم، ابن عباس و مقاتل گویند، در ما بعد امروز از اوقات آینده.

زجاج گوید: پیغمبر (ص) باین سوره نفی فرمود، عبادت خدایان ایشان را از خودش در حال و آینده، و نفی فرمود از ایشان عبادت خدا را در حال و آینده، و این در باره قومی مثل حارث بن قیس سهمی و عاص ابن وائل و ولید بن مغیره و سه نفر دیگر بود که خداوند سبحان آن حضرت را اعلام نمود بعدم ایمان ایشان مانند قول او قصه نوح (ع) أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ، البته هرگز ایمان نیاورد از خویشان تو مگر آنکه قبلا ایمان آورده.

و نیز فراء در وجه تکرار گوید: چون قرآن بلغت عرب نازل شده و از عادت ایشان تکرار کلام بوده برای تأکید و فهمانیدن طرف تا اینکه جواب دهند میگوید بلی بلی آری آری و ممتنع میگوید لا لا نه، نه، گوید، و مثل آنست قول خدای تعالی كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ،

و اُنشد:

و كائن و كم عندى لهم من صنيعه أياذى ثنوها على و أوجبوا

و أنشد:

كم نعمة كانت لكم كم كم كم كم و كم

و قال آخر:

نعم الغراب بين ليلى غدوة كم و كم بفراق ليلى ينعم

و قال آخر:

" هلا سألت جموع كندة يوم و لو أين أينا "

و قال آخر:

أردت لنفسى بعض الأمور فأولى لنفسى أولى لها

و قال و هذا أولى المواضع بالتأكيد لأن الكافرين أبدوا فى ذلك و أعادوا فكر سبحانه ليؤكد أيأسهم و حسم أطماعهم بالتكرير و قيل أيضا فى ذلك أن المعنى لا أعبد الأصنام التى تعبدونها و لا أنتم عابدون الله الذى أنا عابده إذا أشركتم به و اتخذتم الأصنام و غيرها تعبدونها من دونه و إنما يعبد الله من أخلص العبادة له

«و لا أنا عابدٌ ما عَبَدْتُمْ» أى لا أعبد عبادتكم فيكون ما مصدرية «و لا أنتم عابدونَ ما أعْبُدُ» أى و ما تعبدون عبادتى على نحو ما ذكرناه فأراد فى الأول المعبود و فى الثانى العبادة فإن قيل أما اختلاف المعبودين فمعلوم فما معنى اختلاف العبادة (قلنا) إنه يعبد الله على وجه الإخلاص و هم يشركون به فى عبادته فاختلفت العبادتان و لأنه كان يتقرب إلى عبادته إلى معبوده بالأفعال المشروعة الواقعة على وجه العبادة و هم لا يفعلون ذلك و إنما يتقربون إليه بأفعال يعتقدونها قرينة جهلا من غير شرع

گوید: و این شایسته‌ترین موارد است بتأکید برای اینکه کافرها در موضع اول اقدام کردند و تکرار نمودند، پس خداوند سبحان تکرار نمود آن را تا اینکه تأکید کند تا امیدی و یأس ایشان را، تکرار و بعضی نیز در این باره گفته‌اند: البتة معنایش اینست که بتهایی را که شما عبادت میکنید، من عبادت نمیکنم و شما هم عبادت کننده نیستید

خدایی را که من او را عبادت میکنم هر گاه باو شرک ورزیدید و بتها و غیر بتها را عوض خدا عبادت نمودید و فقط عبادت میکند خدا را کسی که عبادتش را خالصانه برای او انجام دهد.

(وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ) یعنی عبادت نمیکنم عبادت شما را، پس ما مصدریّه است.

(وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ) یعنی و شما عبادت نمیکنید عبادت مرا بر مثل آنچه ما ذکر کردیم آن را، پس اراده کرد در اولی معبود را و دوّمی عبادت را.

پس اگر گفته شود اختلاف معبودها معلوم، معنای اختلاف عبادت چیست.

می‌گوییم البتّه آن حضرت عبادت میکرد خدا را بر وجه اخلاص ولی ایشان مشرک بودند بخدا در عبادتش پس اختلاف دو عبادت هم روشن گردید، و برای اینکه آن حضرت به معبود و پروردگارش بسبب افعال مشروعّه تقرّب پیدا میکرد ولی بت‌پرستها این کار را نمی‌کردند تقرّب به بت‌ها می‌جستند بوسیله اعمالی که از روی جهل و نادانی بآن اعتقاد داشتند.

«لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينٌ» ذکر فیه وجوه (أحدها) أن معناه لكم جزاء دینکم و لی جزاء دینی فحذف المضاف و أقام المضاف إليه مقامه (و ثانیها) أن المعنى لكم كفرکم بالله و لی دین التوحید و الإخلاص و هذا و إن كان ظاهره إباحة فإنه وعید و تهديد و مبالغة فی النهی و الزجر كقوله اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ (و ثالثها) أن الدین الجزاء و معناه لكم جزاؤکم و لی جزائی قال الشاعر:

إذا ما لقونا لقيناهم و دناهم مثل ما يقرضونا

و قد تضمنت السورة معجزة لنبينا ص من جهة الإخبار بما يكون في الأوقات المستقبلية مما لا سبيل إلى علمه إلا بوحي من قبل الله سبحانه العالم بالغيوب فكان ما أخبر به كما أخبر و فيها دلالة على ذم المداهنة في الدين و وجوب مخالفة الكفار و المبطلين و البراءة منهم و روى داود بن الحصين عن أبي عبد الله (ع) قال إذا قرأت «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» فقل أيها الكافرون و إذا قلت «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» فقل أعبد الله وحده و إذا قلت «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينٌ» فقل ربى الله و دینی الإسلام.

(لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينٌ) در این آیه چند وجه ذکر شده است:

۱- اینکه برای شما پاداش دین شما و برای من پاداش دین من پس مضاف حذف شده و مضاف الیه جای آن قرار گرفته.

۲- اینکه یعنی برای شما کفرتان بخدا و برای من دین توحید و اخلاص و این گرچه ظاهرش اباحه است پس بیگمان آن بیم و تهدید و مبالغه در نهی و منع است، مانند قول او اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، هر چه میخواهید بکنید.

۳- بدرستی که دین پاداش عمل و کیفر کردار است و معنایش برای شما پاداش اعمالتان و برای من پاداش و جزاء عملم. شاعر گوید:

هر گاه ملاقات کردند ما را ما هم آنها را دیدار خواهیم نمود، و آنها را- پاداش میدهیم مانند آنچه بما قرض میدهند، و این سوره متضمن معجزه‌ای برای پیامبر ما (ص) است از جهت اخبار بآنچه در آینده خواهد شد از آنچه را راهی بعلم او نیست مگر بوحی از جانب خدای عالم و دانا بغیبها پس آنچه خبر داد واقع شد چنانچه خبر داده بود و در آن دلالت بر مذمت مداهنه و سستی در دین و وجوب مخالفت با کفار و اهل باطل و بیزاری و دوری از ایشان است.

داود بن حصین از حضرت ابی عبد الله (ع) روایت کرده که فرمود هر گاه قُلْ یا اَیُّهَا الْکَافِرُونَ را خواندی پس بگو یا اَیُّهَا الْکَافِرُونَ و هر گاه گفتی لا اَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ بگو اعبد الله وحده و هر گاه گفتی لَكُمْ دینکم و لِي دین بگو ربی الله و دینی الاسلام.

(۱۱۱) سورة المسد مكية و آياتها خمس (۵)

و تسمى أيضا سورة أبى لهب و تسمى سورة المسد مكية.

عدد آياتها خمس آيات بالإجماع.

فضائها

فى حديث أبى من قرأها رجوت أن لا يجمع الله بينه و بين أبى لهب فى دار واحدة

عن أبى عبد الله (ع) قال إذا قرأتم تبت فادعوا على أبى لهب فإنه كان من المكذبين بالنبى ص و بما جاء به من عند الله.

تفسيرها

ذكر سبحانه فى تلك السورة وعده بالنصر و الفتح ثم بين فى هذه السورة ما كفاه الله من أمر أبى لهب فقال:

سوره تبّت

و نیز سوره ابى لهب و سوره مسد هم نامیده میشود، مکی است.

عدد آيات آن:

باتفاق پنج آیه است.

فضيلت آن:

در حديث ابى بن كعب است كه هر كس آن را قرائت كند اميد دارم كه خدا ميان او و ابى لهب در يك خانه جمع نكند.

از ابی عبد الله علیه السلام روایت شده که فرمود هر گاه سوره تَبَّتْ را خواندید بر ابو لهب نفرین و لعن نمائید چون او از تکذیب کنندگان پیامبر صلی الله علیه و آله و قرآنی که از نزد خدا آمده است بود.

توضیح و وجه ارتباط این سوره با سوره قبل:

خداوند سبحان در آن سوره وعده یاری و فتح پیغمبر (ص) را یاد نمود پس در این سوره آنچه از امر ابی لهب را که خداوند کفایت فرمود بیان کرده و فرمود:

[سورة المسد (۱۱۱): الآيات ۱ الى ۵]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ (۱) مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ (۲) سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ (۳) وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ (۴)

فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ (۵)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان (۱) قطع و بریده باد دو دست ابی لهب (که در دار الندوه با قریش بیعت کرد که پیغمبر را بکشند) و هلاک باد ابو لهب (۲) مال و آنچه (از فرزندان و عشیره) فراهم کرده است خسران و هلاک را از او دفع نکند.

(۳) بزودی ابو لهب میرسد بآتشی که صاحب شعله‌ها و زبانه‌هاست (۴) و همسرش نیز (در آتش شعله‌دار در آید) که او بار بر هیزم‌ها و یا هیزم دوزخ است (۵) در گردنش ریسمانی تابیده از لیف خرماس.

القراءة

قرأ ابن كثير أبي لهب ساكنة الهاء و الباقون بفتحها و اتفقوا في «ذات لَهَبٍ» أنها مفتوحة الهاء لو فاق الفواصل و قرأ عاصم «حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» بالنصب و الباقون بالرفع و روى عن البرجمي سيصلى بضم الياء و هي قراءة أشهب العقيلي و أبي رجاء و في الشواذ قراءة ابن مسعود و مريثته حمالة للحطب في جيدها حبل من مسد.

الحجة

قال أبو علي يشبه أن يكون لهب و لهب لغتين كالشمع و الشمع و النهر و النهر و اتفاقهم في الثانية على الفتح يدل على أنه أوجه من الإسكان و كذلك قوله و لا يُعْنِي مِنَ اللَّهَبِ و أما حمالة الحطب فمن رفع جعله وصفا لقوله «و امرأته» و يدل على أن الفعل قد وقع كقولك مررت برجل ضارب عمرا أمس فهذا لا يكون إلا معرفة و لا يقدر فيه إلا الانفصال كما يقدر في هذا النحو إذا لم يكن الفعل واقعا و أما ارتفاع امرأته فيحتمل وجهين (أحدهما) العطف على فاعل سيصلى التقدير سيصلى نارا هو و امرأته إلا أن الأحسن أن لا يؤكد لما جرى من الفصل بينهما و يكون «حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» على هذا وصفا لها و يجوز في قوله «فِي جِيدِهَا» أن يكون في موضع حال و فيها ذكر منها و يتعلق بمحذوف و يجوز فيه وجه آخر و هو أن يرتفع امرأته بالابتداء و حمالة وصف لها و في جيدها خبر المبتدأ و أما النصب في «حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» فعلى الذم لها كأنها كانت اشتهرت بذلك فجرت الصفة عليها للذم لا للتخصيص و التخليص من موصوف غيرها و قوله «حَبْلٌ» معناه غليظ. رجل حبل الوجه و حبل الرأس.

قراءت:

ابن كثير ابي لهب را بهاء ساكنه قرائت کرده و ديگران بفتح خوانده اند و اتفاق کرده اند در ذات لهب که هاء آن مفتوح است برای توافق فاصله ها، و عاصم حماله الحطب را بنصب خوانده و ديگران برفع خوانده اند و از برجمی روایت شده که سيصلى را بضم يا خوانده و آن قرائت - اشهب عقيلى و ابي رجاء است، و در شواذ، قرائت ابن مسعود، و مرئيته حماله الحطب في جيدها حبل من مسد خوانده اند.

دليل:

ابو علي گوید: شبيه میشود که لهب و لهب دو لغت باشد مثل شمع و شمع و نهر و اتفاق ایشان در اینکه لهب دوّمی مفتوح است دلالت میکند بر اینکه آن از سکون بهتر است و همین طور قول خدا، و لا يُعْنِي مِنَ اللَّهَبِ، و امّا حَمَّالَةَ الْحَطَبِ پس هر که آن را رفع داده حمل کرده که آن صفت قول خدا و امرأته و دلالت میکند بر اینکه فعل واقع شده است مثل قول تو مررت برجل ضارب عمرو امس گذشتم بمردی که زننده عمرو بود در دیروز، و این نمیشود مگر اینکه معرفه باشد، و تقدیر نمیشود در آن مگر اینکه منفصل باشد چنانچه تقدیر میشود در این مثال هر گاه فعلى واقع نباشد، و امّا مرفوع بودن (امرأته) یکی از دو وجه محتمل است:

۱- عطف بر فاعل سیصلی که تقدیرش، سیصلی نارا هو و امرأته است مگر اینکه نیکوتر آنست که تاکید نباشد برای فصلی که جاری بین آنها است و بنا بر این حَمَّالَةَ الْحَطَبِ صفت آنست، و جایز است در قول خدا (فِي جِيدِهَا) اینکه در محل حال باشد و در آن یاد شود منها و متعلق بمحذوف باشد و در آن وجه دیگری هم جایز است و آن اینست که امرأته مرفوع باشد بمتدا بودن و حماله صفت آن باشد، و (فِي جِيدِهَا) خبر مبتداء باشد و اَمَّا نَصَبٌ در حَمَّالَةَ الْحَطَبِ، پس بنا بر مذمت و توییخ آنست مثل آنکه او باین شغل پست مشهور شده بود، پس صفت بر او برای مذمت جاری شده نه برای تخصیص و تخلص از موصوفی غیر از آن و قول خدا، حبل معنایش ریسمان محکم است گفته میشود، رجل حبل الوجه و حبل الرأس مردی که صورت و سرش سخت و محکم است.

اللغة

التب و التباب الخسران المؤدى إلى الهلاك و المسد الحبل من الليف و جمعه أمساد قال:

و مسد أمر من أياثق ليس بأنياب و لا حقائق

النزول

سعید بن جبیر عن ابن عباس قال سعد رسول الله ص ذات يوم الصفا فقال يا صباحاه فأقبلت إليه قريش فقالوا له ما لك فقال أ رأيتم لو أخبرتكم أن العدو مصبحكم أو ممسيكم أ ما كنتم تصدقوني قالوا بلى قال فإني نذير لكم بين يدي عذاب شديد فقال أبو لهب تبأ لك لهذا دعوتنا جميعا فأنزل الله هذه السورة أوردته البخارى فى الصحيح.

لغت:

التب و التباب: یعنی خسران و زیانی که بهلاکت میکشاند.

المسد: ریسمانی است از لیف خرما و جمع آن امساد است گوید:

(عمار بن طارق گوید) و ریسمانی از لیف خرما که بسته شده از شترانی که نه خیلی مسند هستند و نه بچهار سال رسیده‌اند.

شأن نزول:

سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که روزی پیغمبر (ص) از کوه صفا بالا رفت و فرمود یا صباحاه، پس قریش بآن حضرت روی آورده و گفتند تو را چه میشود، فرمود اگر بشما خبر دهم که دشمنی صبح و یا شام بشما حمله میکند آیا مرا تصدیق میکنید؟ گفتند آری، فرمود، بدانید که من شما را از عذاب سختی که در پیش دارید میترسانم، پس ابو لهب لعنه الله گفت تبا لک، هلاکت باد بر تو برای اینکه تمام ما را فرا خواندی، پس خداوند این سوره را نازل فرمود، بخاری هم در صحیح خود همین شأن نزول را نقل نموده است.

المعنى

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ» أى خسرت يدها و خسرو عن مقاتل و إنما قال خسرت يدها لأن أكثر العمل يكون باليد و المراد خسر عمله و خسرت نفسه بالوقوف فى النار و قيل أن اليد هنا صلة كقولهم يد الدهر و يد السنة قال:

" و أیدی الزریا بالذخائر مولع "

و قيل معناه صفت يدها من كل خير قال الفراء: الأول دعاء و الثانى خبر فكأنه قال أهلكه الله و قد هلك و فى حرف عبد الله و أبى و قد تب و قيل أن الأول أيضا خبر و معناه أنه لم تكتسب يدها خيرا قط و خسر مع ذلك هو نفسه أى تب على كل حال

(تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ) مقاتل گوید: زیانکار باد هر دو دست ابو لهب و زیانکار است او، و البته فرمود زیانکار است هر دو دست او برای اینکه بیشتر کارها بدست انجام میگيرد، و مقصود زیانکاری او و زیان خود اوست که در آتش دوزخ خواهد بود.

و بعضی گفته اند که دست در اینجا صله است مثل قول ایشان:

يد الدهر و يد السنه گوید (و ایدی الزریا بالذخائر مولع) و دستهای مصائب و پیش آمدهای ناگوار دلباخته و مشتاق ذخیره ها و اندوخته است).

و بعضی گفته اند: یعنی دستانش از هر خیر و ثوابی خالیست، و (صفر الید) است، و فراء گوید: اول نفرین و دعاء بد و دوم خبر است مثل اینکه گفته است خدا هلاک کند او را و حقا نابود شده است.

و در قرائت عبد الله و ابی است (و قد تب).

و برخی گفته‌اند که تبّت اوّل خبر است و معنایش اینست که او هرگز دو دست ابو لهب تحصیل و کسب خیر نکرد و با این وضع خودش زیانکار است یعنی در هر حال زیانکار است.

و أبو لهب هو ابن عبد المطلب عم النبی ص و کان شدید المعاداة و المناصبة له

قال طارق المحاربی: بینا أنا بسوق ذی المجاز إذا أنا بشاب یقول أيها الناس قولوا لا إله إلا الله تفلحوا و إذا برجل خلفه یرمیہ قد آدمی ساقیه و عرقوبیه و یقول یا أيها الناس أنه کذاب فلا تصدقوه فقلت من هذا فقالوا هو محمد یزعم أنه نبی و هذا عمه أبو لهب یزعم أنه کذاب

و إنما ذکر سبحانه کنیته دون اسمه لأنها كانت أغلب علیه و قيل لأن اسمه عبد العزی فکره الله سبحانه أن ینسبه إلى العزی و أنه لیس بعبد لها و إنما هو عبد الله و قيل بل اسمه کنیته و إنما سمی بذلك لحسنه و إشراق وجهه و كانت وجنتاه كأنهما تلتهبان عن مقاتل

و ابو لهب پسر عبد المطلب عموی پیامبر (ص) بود و نسبت بآن حضرت سرسختانه عداوت و دشمنی میورزید.

طارق محاربی گوید: من در بازار ذی المجاز میگذشتم که ناگهان جوانی زیبا دیدم که میگفت ای مردم بگوئید لا اله الا الله تفلحوا، لا اله الا الله بگوئید تا رستگار شوید و دیدم در این حال مردی پشت سر او می‌رود و باو سنگ میزند که از ساق و پی پای او خون می‌آید، و میگوید، ای مردم او دروغگوست باور و تصدیقش نکنید، پس گفتم این جوان کیست، گفتند این محمد (ص) است گمان میکند که او پیامبر است و این هم عموی او ابو لهب که می‌پندارد که او دروغگوست.

و خداوند سبحان فقط کنیه او را یاد کرد و اسم او را نبرد چون کنیه بر او غالب بود و بعضی گفته‌اند برای اینکه چون اسم او عبد العزی بود خدای سبحان کراهت داشت که او را نسبت بعزی دهد و اینکه او واقعا بنده آن نبود و فقط عبد الله است.

مقاتل گوید: بلکه اسم او ابو لهب کنیه او بود و او را ابو لهب نامیدند برای خوشگلی او و زیبایی صورت او و دو گونه او مانند دو شعله آتش می درخشید «۱».

(۱) - ابو لهب لعنه الله با خباثت و رجاست و عداوتش نسبت به مقام رسالت ارواحنا له الفداء سه کار عجیب در عمرش نموده که از او بسیار عجیب است، ۱- وقتی آمنه دختر وهب وضع حمل نمود و حضرت محمد صلی الله علیه و آله بدنيا آمد کنیز ابو لهب دوان دوان پیش او آمد و گفت، آمنه از عبد الله برادرت پسر آورده از شادی آن کنیز را آزاد و باو احسان نمود.

۲- وقتی قریش جدا تصمیم گرفتند که حضرت رسول را بقتل رسانند با خود گفتند گرچه ابو لهب با ما و دشمن محمد است اما باز هم خویشاوندی و عرق رحمی نمیگذارد که در جلوی چشم او ما محمد را بکشیم ابو سفیان گفت من فکری برای این کرده‌ام بخواهرم ام جمیل که عیال اوست میگویم فردا صبح ابو لهب را در منزل مشغول و سرگرم کند تا ما محمد را بکشیم که او حاضر نباشد گفتند نقشه بسیار خوبی است، پس ابو سفیان جریان را به خواهرش گفت او هم اطمینان داد، پس در وقت صبح محاصره کردند آن حضرت را و ابو لهب که عادتش همه روز شکار رفتن بود خواست از منزل بیرون آید ام جمیل سر راه بر او گرفت و بر لطایف الحیل زنانه او را مشغول بنمادمت و میگساری نمود، و نزدیک بود که قریش کار خود را انجام دهند که حضرت ابو طالب علیه السلام مطلب را فهمید که ابو لهب در میان قریش نیست فوراً فرزندش حضرت علی علیه السلام را خواست و گفت بعجله میروی در منزل عمویت ابو لهب اگر در راه باز کردند که خوب و اگر باز نکردند در راه بشکن و داخل شو و عمویت را در هر حال دیدی بگو من کان له مثلک عین فی القوم فلیس بذلیل کسی که مانند تو را در میان مردم دارد بیچاره نیست و جریان را بگو، پس حضرت علی علیه السلام بشتاب آمد و دید درب منزل ابو لهب بسته است و در را کوبید زن او ام جمیل ملعونه آمد و گفت کیست گفت منم علی بن ابی طالب و با عمویم کار دارم گفت اکنون عمویت مشغول است و نمیشود، پس در راه شکست و وارد شد- ابو لهب لعنه الله تا چشمش بعلی افتاد از جا پرید و گفت پسر برادرم چه خیر است فرمود، پدرم ابو طالب گفت من کان مثلک عین فی القوم، فلیس بذلیل، و جریان را گفت و اینکه اگر دیر کنی رسول خدا بدست قریش کشته می شود، پس کمان و شمشیر خود را برداشت که بیاید ام جمیل سر راه بر او گرفت و گفت گوش بحرف علی نده ابو لهب چنان سیلی بصورت زنش زد که چشمش از کاسه در آمد و بعد از سه روز بجهنم رفت، پس خود را بقریش رسانید در وقتی که میخواستند همگی بآن حضرت حمله کنند فریادی زد و صدای شیر آسای خود را که دل شیر را میلرزانید بلند و گفت اگر از دور محمد متفرق نشوید من باو ایمان آورده و حساب همه شما را میرسم، پس قریش از ایمان ابو لهب ترسیده و عذر خواسته و پراکنده شدند.

۳- در شبی که قریش منزل آن حضرت را محاصره کردند که او را بقتل آورند ابو لهب مانع شد و گفت در این خانه کودک خرد سالست نباید شبانه داخل شوید صبر کنید صبح شود آن وقت وارد خانه شوید که بچه‌ها ناراحت نشوند.
(مترجم)

«ما أَعْنَى عَنَّهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ» أى ما نفعه و لا دفع عنه عذاب الله ماله و ما كسبه و يكون ما فى قوله «وَ مَا كَسَبَ» موصولة و الضمير العائد من الصلة محذوف و قيل معناه أى شىء أَعْنَى عنه ماله و ما كسب يعنى ولده لأن ولد الرجل من كسبه و ذلك أنه قال لما أُنذره النبى ص بالنار إن كان ما تقول حقاً فإنى أفتدى بمالى و ولدى

ثم أُنذره سبحانه بالنار فقال «سَيَصْلَى ناراً ذاتَ لَهَبٍ» أى سيدخل ناراً ذات قوة و اشتعال تلتهب عليه و هى نار جهنم و فى هذا دلالة على صدق النبى ص و صحة نبوته لأنه أخبر أن أبا لهب يموت على كفره و كان كما قال

(ما أَعْنَى عَنَّهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ) يعنى مال او و آنچه فراهم کرده بود او را سودى نبخشيد و عذاب خدا را از او دفع نمود و ماء در قول خدا و ما كسب موصوله و ضميرى كه برگشتش بصله است محذوف است.

و بعضى گفته‌اند: يعنى چه چيز بينياز كند از او مال او و آنچه كسب كرد، يعنى فرزندان او براى اينكه فرزندان آدمى از كسب اوست، و اين مطلب براى اينست كه چون پيامبر (ص) او را انذار فرمود و بيم داد به آتش گفت اگر آنچه تو مى‌گويى حق باشد پس البته من فداء ميدهم بمالم و فرزندانم سپس خداوند سبحان او را بيم داد و تهديد كرد بآتش و فرمود:

(سَيَصْلَى ناراً ذاتَ لَهَبٍ) يعنى بزودى داخل ميشود آتشی را كه صاحب قوت و اشتعال است و برافروخته ميشود و آن آتش دوزخ است و در اين دلالت است بر صدق گفتار پيامبر (ص) و صحّت رسالت او براى آنكه پيامبر (ص) خبر داد كه ابو لهب بر كفرش ميمرد و همانطور كه خبر داد شد.

«وَ امْرَأَتُهُ» و هى أم جميل بنت حرب أخت أبى سفيان «حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» كانت تحمل الشوك و العضاة فتطرحه فى طريق رسول الله ص إذا خرج إلى الصلاة ليعقره عن ابن عباس و فى رواية الضحاك قال الربيع بن أنس كانت تبث و تنشر الشوك على طريق الرسول فيطأه كما يطأ أحدكم الحرير و قيل أنها كانت تمشى بالنميمة بين الناس فتلقى بينهم العداوة و توقد نارها بالتهبيج كما توقد النار الحطب فسمى النميمة حطباً عن ابن عباس فى رواية أخرى و قتادة و مجاهد و عكرمة و السدى قالت العرب فلان يحطب على فلان إذا كان يغرى به قال

" و لم یمش بین الحی بالحطب الرطب "

أی لم یمش بالنمیمة و قیل حمالة الحطب معناه حمالة الخطایا عن سعید بن جبیر و أبی مسلم و نظیره قوله وَ هُمْ یَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ

(وَ امْرَأَتُهُ) و همسر او که ام جمیل دختر حرب خواهر ابو سفیان بود (حَمَالَةَ الْحَطَبِ) ابن عَبَّاس گوید: آن ملعونه خبیثه خار و خاشاک و بوته‌های تیغ‌دار برداشته و بر سر راه آن حضرت میریخت که هر گاه بنماز میرود به پای آن حضرت فرو رفته و مجروح نماید.

و در روایت ضحاک ربیع بن انس گوید: آن ملعونه خار بر سر راه پیامبر میافکند، پس آن حضرت قدم بر آن میگذارد چنانچه یکی از شما بر حریر نرم قدم میگذارد.

ابن عَبَّاس گوید: آن خبیثه میان مردم نمّامی و سخن چینی کرده و ایجاد دشمنی نموده و آتش جنگ و نزاع را روشن میکرد چنانچه آتش هیزم را روشن میکند و آتش میزند، پس نمّامی را حطب و هیزم نامیدند.

«میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است»

و در روایت دیگری از او و قتاده و مجاهد و عکرمه و سدی روایت شده که عرب میگوید: فلانی هیزم میکشد بر فلانی آن گاه افترا زد باو و از او بد گویی کرد، گوید (و لم عیش بین الحیّ بالحطب الرطب) یعنی به سخن چینی میان قبیله و فامیل رفت و آمد نکند.

سعید بن جبیر و ابو مسلم گویند: حَمَالَةَ الْحَطَبِ یعنی بارکش گناه‌ها و نظیر آن قول خدا وَ هُمْ یَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ، و ایشان بر پشت خودشان بار میکنند گناهانشان را.

«فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ» ای فی عنقها حبل من لیف و إنما وصفها بهذه الصفة تخسیسا لها و تحقیرا و قیل حبل یكون له خشونة اللیف و حرارة النار و ثقل الحديد يجعل فی عنقها زیادة فی عذابها و قیل فی عنقها سلسلة من حديد طولها سبعون ذراعا تدخل من فیها و تخرج من دبرها و تدار علی عنقها فی النار عن ابن عباس و عروة بن الزبیر و سمیت السلسلة مسدا بمعنی أنها ممسودة ای مفتولة و قیل أنها كانت لها قلادة فاخرة من جوهر فقالت لأنفقنا فی عداوة محمد فیکون عذابا یوم القيامة فی عنقها عن سعید بن المسیب

(فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ) یعنی در گردن اوست ریسمانی تابیده از لیف خرما؟ البتّه او را باین صفت معرفی کرده برای خست و پستی و کوچک کردن.

و بعضی گفته‌اند: ریسمانی که برایش زبری لیف و خرما و سوزش آتش و سنگینی آهن در گردنش عذابش را زیاد میکند.

ابن عباس و عروه بن زبیر گویند: در گردن ام جمیل زنجیری از آهن است که طولش هفتاد ذراع است از دهانش داخل و از دبرش خارج و دور گردنش در آتش پیچیده میشود و زنجیر را مسد نامیده‌اند به معنای اینکه آن ممسوده و بافته شده است.

سعید بن مسیب گوید: که ام جمیل یک گلو بند گرانقدری داشت از - جواهر گفت آن را در عداوت و دشمنی محمد مصرف میکنم پس آن در روز قیامت عذابی در گردن او خواهد بود.

و یروی عن أسماء بنت أبي بكر قالت لما نزلت هذه السورة أقبلت العوراء أم جمیل بنت حرب و لها ولولة و فی یدها فهر و هی تقول

" مذمما أینا و دینه قلبنا و أمره عصینا "

و النبی ص جالس فی المسجد و معه أبو بکر فلما رأها أبو بکر قال یا رسول الله قد أقبلت و أنا أخاف أن تراک قال رسول الله ص إنها لن ترانی و قرأ قرآنا فاعتصم به کما قال و إذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً فوفقت علی أبي بکر و لم تر رسول الله ص فقالت یا أبا بکر أخبرت أن صاحبک هجانی فقال لا و رب البيت ما هجاک فقلت و هی تقول " قریش تعلم إنی بنت سیدها "

و روی أن النبی ص قال صرف الله سبحانه عنی أنهم یذمون مذمما و أنا محمد

و متى قيل کیف یجوز أن لا ترى النبی ص و قد رأته غیره فالجواب یجوز أن یکون الله قد عکس شعاع عینیها أو صلب الهواء فلم ینفذ فیہ الشعاع أو فرق الشعاع فلم یتصل بالنبی ص

و روی أن النبی ص قال ما زال ملک یسترنی عنها

و از اسماء دختر ابو بکر روایت شده که چون آن سوره نازل شد ام جمیل دختر حرب که نامش عوراه بود آمد در حالی که و لوله میکرد و در دستش سنگی بزرگ که دستش را پر کرده بود، و میگفت (مذمّا اینا و دینه قلینا و امره عصینا) مذمت کننده پدران ما که دین او ما را مبعوض کرد و یا کباب نمود و امر او را ما عصیان کردیم (و عرب آن حضرت را مذمّم میگفت) و پیغمبر «ص» با ابو بکر در مسجد نشسته بود، پس چون ابو بکر آن زن سلیطه لجاره را دید گفت یا رسول الله این ملعونه آمد و من میترسم تو را ببیند و جسارت کند رسول خدا (ص) فرمود، او مرا هرگز نخواهد دید و آیاتی از قرآن خواند و بآن آیات متوسّل و پناه برد چنانچه فرمود، وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا، و هر گاه قرآن خواندی قرار میدهیم ما میان تو و میان کسانی که ایمان بآخرت ندارند پرده‌ای پوشیده یا حجابی که تو را پنهان دارد «۱» پس آن ملعونه بر سر ابو بکر ایستاد و پیامبر را ندید و گفت ای ابو بکر بمن گفتند که رفیق تو مرا هجو کرده پس ابو بکر گفت سوگند به پروردگار خانه که تو را هجو نکرد پس برگشت و حال آنکه میگفت قریش میدانند که من دختر آقای آنم.

و روایت شده که پیامبر (ص) فرمود خداوند سبحان آنها را از من گردانید آنها مذمت میکنند مذمّم را و حال آنکه من محمدم (ص).

و اگر گفته شود چگونه ممکن است که ام جمیل پیغمبر صلی الله علیه و آله نبیند و حال آنکه غیر او را دیده است.

پاسخ: اینکه ممکن است که خداوند شعاع چشم او را معکوس کرده یا هوا را سخت نموده باشد که شعاع در آن نفوذ نکند یا شعاع را پراکنده کند پس متصل به پیامبر صلی الله علیه و آله نشود.

و روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود پیوسته فرشته‌ای مرا از دیدگاه آن زن خبیثه مستور میداشت

(۱) - مترجم گوید: جدّا این آیه که در سوره مبارکه اسراء آیه ۴۵ میباشد و آیه وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا - فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ که در سوره مبارکه یس است برای مصون بودن از چشم بیدینان و ستمکاران و اعوانان آنها معجز آساست، و حقیر در زمان گذشته صدها بار بآن اعتصام نموده و از چشم شوم آنان که در تعقیب بوده‌اند محفوظ مانده و مرا ندیدند، و الحمد لله رب العالمین.

و إذا قيل هل كان يلزم أبا لهب الإيمان بعد هذه السورة و هل كان يقدر على الإيمان و لو آمن لكان فيه تكذيب خبر الله سبحانه بأنه سيصلى نارا ذات لهب فالجواب أن الإيمان يلزمه لأن تكليف الإيمان ثابت عليه و إنما توعدده الله بشرط أن لا يؤمن أ لا ترى إلى قوله سبحانه في قصة فرعون «آلآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ» و في هذا دلالة على أنه لو تاب قبل وقت اليأس لكان يقبل منه و لهذا خص رد التوبة عليه بذلك الوقت و أيضا فلو قدرنا أن أبا لهب سأل النبي ص قال لو آمنت هل أدخل النار لكان ص يقول له لا و ذلك لعدم الشرط.

هر گاه گفته شود بعد از نزول این سوره آیا لازم میشود ایمان ابو لهب و آیا توانایی بر ایمان داشت، و اگر ایمان میآورد، در آن تکذیب خبر خدای سبحان بود، بآنکه سیصلى نارا ذات لهب به اینکه او بزودی در آتشی خواهد افتاد که دارای شعله است جواب: اینکه ایمان لازم میشود او را برای آنکه تکلیف بایمان ثابت است بر او و خدا او را تهدید نمود مشروط بر اینکه ایمان نیاورد، آیا نمی بینی قول خدای سبحان را در قصه فرعون که فرمود (آلآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ) الآن ایمان آوردی و حال آنکه قبلا عصیان کردی و کفر ورزیدی، و در این دلالت بر اینست که اگر پیش از وقت ناامیدی توبه کرده بود هر آینه از او میپذیرفت، و برای همین تخصیص داد رد توبه او را بر این وقت و نیز اگر فرض کنیم که ابو لهب از پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال میکرد و میگفت اگر ایمان آوردم آیا باز داخل آتش میشوم قطعا پیغمبر (ص) به او می فرمود نه و این برای عدم شرط است
